چون احوال محمد بن [illegible] در هیچ تاریخی [illegible] واجب دید [illegible] احوال [illegible]
را [illegible] حکایات و [illegible] احوال [illegible]
سلطان شاه [illegible] دولت [illegible]
سلطان ولایت [illegible]
[illegible] رجعت کرده بجانب حلب [illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان علاءالدین [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سال ۷ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سلطان علاءالدین [illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

١٢٨٣

١٢٨٣

والحمد لله

محمد حسن

١٣٠٣

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس خدایرا است که سلاطین جهان بر آستانهٔ عظمتش کمینه
بندگانند و خواقین دوران بندهٔ درگاه جلالش مطیع امر و فرمان تکلیفش از
سمت اشتغال مصونست و بزرگی ذات بی‌همتایش از وصمت تغیر و زوال
مأمون و صلوات زاکیات بر پیغمبر آخر الزمان ابو القاسم محمد مصطفی ص
و وصی او ابو الحسن علی مرتضی و ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
اما بعد این مختصریست در بیان احوال حضرت مصطفی و ائمه هدی علیهم
افضل الصلوات و اشرف التحیات و تواریخ طبقات حکام و سلاطین
که قبل از اسلام و بعد از اسلام لوای سلطنت بر افراشته اند در بلاد
عباد استیلا یافته و در ممالک ایران متصدی امر حکومت و ایالت شده
و در ذکر بعضی از علما و وزراء نامدار نه بر سبیل التطویل بطریق اجمال

و ایجاز

و ایجاز بموجب فرمان واجب الاذعان نواب نامدار عالیحضرت مهر
سپهر سلطنت و کامرانی ماه آسمان معدلت و جهانبانی مظهر الطاف
الهی و مروج سیادت و پادشاهی مطلع انوار هدایت دودمان پیغمبری
مجمع آثار شجاعت خاندان حیدری آنکه در باغ شهریاری و اقبال
نهالیست بی‌همال در بوستان رأفت و افضال پرورده بحد کمال
حدت طبع نقادش مرتبه اعلی و دقت ذهن وقادش [illegible]
دانش حکیم یقین آنکه درین امروز مهر شاه احوال عالم فرد است
تاریخ اقلام مصور انوارش رقم نسخ بر خطوط استادان تعلیق کرد و آثار
ارقام کلک بدایع نگارش عبارت نثر بر چهره گل ریحان توقیع نموده
محقق است که گر ابن مقله زنده بود تراشه قلمش را مقله بردارد
همیشه گوی پیشی در میدان سعادت از ارباب دولت ربوده و پیوسته
زبان اهل بیان بتحسین شمایل لطف فضایل ممدوح بوده بیت
کمال ذات شریفش ز شرح مستغنی است بماهتاب چه حاجت شب تجلی را
رکن السلطنة القاهرة عضد الخلافة الباهرة شجاعا للسلطنة والرافة والعدالة
والنصفة والاقبال ابو الفتح بهرام میرزا الحسینی الصفوی لازالت رایات

نصرته و جلاله و آیات حشمت و عنایته کمال مأثورات؛ مشهورات در سلک
کتابت منتظم میگردد و در زیب و زینت کلام منتهیات آیات و اخبا[ر]
و امثال طریق تکلف مسلوک نمیدارد تا مقصود محجوب نگردد و همه کس فهم
مطلوب ارزانی بسهولت تواند کرد و این مختصر موسوم است بلب التواریخ
و مشتمل است بر چهار قسم **قسم اول** در بیان احوال هدایت مآل حضرت
سید المرسلین و ائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین و آن بر دو
فصل است **فصل اول** در ذکر حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم
فصل دویم در ذکر ائمه هدی علیهم افضل التحیة و الثنا **قسم دویم**
در ذکر پادشاهانی که قبل از اسلام بوده اند و آن بر چهار فصل است
فصل اول در ذکر پیشدادیان عدد ایشان یازده تن مدت ملکشان
دو هزار و چهارصد و پنجاه سال **فصل دویم** در ذکر کیانیان عدد ایشان
ده پادشاه مدت ملکشان هفتصد و سی و چهار سال **فصل سیم** در ذکر ملوک
طوایف و اشغانیه عدد ایشان [illegible] تن مدت ملکشان سیصد و [illegible]
سال **فصل چهارم** در ذکر ساسانیان که ایشان را اکاسره خوانند
سی و یک تن مدت ملکشان پانصد و بیست سال **قسم سیوم** در

ذکر

ذکر جمعی که بعد از اسلام سلطنت و حکومت داشته اند و آن
مشتمل بر سه مقاله و شش باب است **مقاله اول** در ذکر جمعی که بعد از وفات
آنحضرت صلی الله علیه و سلم متصدی امر حکومت شده اند **مقاله دویم**
در ذکر تغلب و تسلط بنی امیه **مقاله سیم** در ذکر بنی عباس **باب اول**
در ذکر طبقات سلاطین ایران که در زمان بنی عباس متصدی امر سلطنت
بوده اند و آن بر یازده فصل است **فصل اول** در ذکر طاهریان **فصل دویم**
در ذکر صفاریان **فصل سیم** در ذکر سامانیان **فصل چهارم** در ذکر
غزنویان **فصل پنجم** در ذکر غوریان **فصل ششم** در ذکر آل بویه **فصل هفتم**
در ذکر سلجوقیان **فصل هشتم** در ذکر خوارزمشاهیان **فصل نهم**
در ذکر اتابکان **فصل دهم** در ذکر اسمعیلیان و ایشان دو شعبه اند
شعبه اول اسمعیلیان مغرب اند **شعبه دویم** اسمعیلیان ایران **فصل یازدهم**
در ذکر سلاطین قراختای کرمان **باب دویم** در ذکر سلاطین مغول
باب سیم در ذکر ملوک طوایف که بعد از سلاطین مغول در ایران
حکومت کرده اند و آن مشتمل بر پنج فصل **فصل اول** در ذکر چوپانیان
فصل دوم در ذکر ایلکانیان **مقاله اول** در ذکر شیخ ابو اسحق **مقاله دویم**

در ذکر مظفریان **فصل چهارم** در ذکر ملوک کرت **فصل پنجم** در ذکر سربداران
باب چهارم در ذکر امیر تیموریان **باب پنجم** در ذکر پادشاهان ترک
قراقوینلو و آق قوینلو و آن بر دو فصلست **فصل اول** در ذکر قراقوینلو
باب ششم در ذکر سلاطین اوزبکیه که از چنگیزخانیه بماوراء النهر و
خراسان آمده اند **قسم چهارم** در ذکر پادشاهان خاقان ولایت
دودمان امامت و هدایت علیه عالیه صفویه جعلهم الله بالانوار الجلیه
القدسیه و مؤید و ذلک سرمدیه که مقصود اصلی تالیف مختصر مناقب بهیه
و آثار رفیعه ایشانست والله المستعان و علیه التکلان **قسم اول**
در احوال هدایت مآل حضرت سید المرسلین و ائمة المعصومین صلوات
الله علیهم اجمعین و آن بر دو فصلست **فصل اول** در ذکر حضرت مصطفی
صلی الله علیه و سلم ولادت آنحضرت در روز جمعه وقت طلوع صبح
هفدهم ربیع الاول و بروایتی روز دوشنبه بعد از طلوع صبح صادق
دوازدهم ربیع الاول عام الفیل در عهد پادشاه کسری انوشیروان
عادل در مکه مبارکه شرفها الله تعالی بود و کنیت مبارکش ابو القاسم است
و نام مشهور آنحضرت محمد و احمد است چنانچه قرآن عظیم بدان ناطق است

و نسب شریفش اینست محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم
ابن عبد مناف بن قصی ابن کلاب بن مره بن مدرکه ابن الیاس بن
نضر بن نزار بن معد بن عدنان و نسب عدنان باسمعیل بن ابرهیم
علیه السلام می پیوندد اما محقق نشده که واسطه چندست و مادر آنحضرت
آمنه بنت وهب ابن عبد مناف ابن زهره ابن کلاب ابن مره است و مرضعه
آنحضرت اول چندروز ثویبه کنیزک ابولهب بود و بعد از ان حلیمه
بنت عبد الله بن حارث السعدیه از بنی سعد بن بکر بن هوازن و پیغمبر
صلی الله علیه و سلم هنوز متولد نشده بود که پدرش عبد الله بمدینه
در گذشت و چون سن مبارکش بشش سالگی رسید مادرش آمنه
وفات یافت و بعد از وفات آمنه جدش عبد المطلب محافظت
آنحضرت می نمود و چون هشت ساله شد عبد المطلب نیز در گذشت
و بعد از ان ابوطالب که عم اعیانی آنحضرت بود کفیل او شده حمایت
و رعایت آنحضرت قبل از ظهور نبوت و بعد از ان بواجبی می نمود
و بر تمام فرزندان خود تقدیم و ترجیح میکرد و چون دوازده ساله شد
ابوطالب آنحضرت را بتجارت همراه خود بشام برد و بعدا بدید بحیرای راهب

که علامات نبوت در آنحضرت مشاهده کرده بود بازگردانید که مبادا
جهودان در حق او غدری کنند و در بیست و پنج سالگی بجهة خدیجه علا
بتجارت شام رفت و چون ازین سفر مراجعت فرمود خدیجه را در
نکاح در آورد و چون سی و پنج ساله شد قریش خانه کعبه را عمارت میکردند
آنحضرت دران کار حکم فرمود و حجر الاسود را بدست مبارک خود در رکن
عراقی نشاندند و چون سن شریف آنحضرت چهل سال تمام شد جبرئیل علیه
السلام در غار حرا ظاهر شد و حق سبحانه و تعالی او را بشرف وحی
مشرف گردانید و بنبوت بخلق فرستاد و قرآن نازل شد آنحضرت
تا مدت سه سال در خفیه مردم را بدین اسلام دعوت میفرمود و
مردم اندک اندک بدین در می آمدند و بعد از سه سال بفرمان الهی
دعوت دین آشکار کرد و بتان قریش را دشنام داد کفار قریش در مقام
ایذای او انکار شدند و مسلمانان را زحمت بسیار میدادند و مبالغه
در ایذای ایشان میکردند و پیغمبر صلی الله علیه و سلم در ماه رجب
سال پنجم از نبوت بواسطه ایذای کفار بعضی از مسلمانان را بحبشه فرستاد
و در سال هفتم کفار قریش از غایت خشم و عداوت اتفاق نمودند و عهد

نامه نوشتند که با بنو هاشم مناکحت و مبایعت و مکالمت نکنند و عهدنامه را
بر در خانه کعبه آویختند و قصد آنحضرت داشتند ابو طالب جهت
احتیاط که مبادا کفار در حق آنحضرت غدری کنند ویرا با سایر
بنو هاشم قریب سه سال در ان شعب که تعلق باو داشت بسختی
و تنگی گذرانیدند عبد الله عباس در انجا متولد شد و بعد ازان بعضی
از قریش که میلی بجانب بنو هاشم داشتند آن عهدنامه باطل کردند
و پیغمبر و ابو طالب و بنو هاشم ازان شعب بمنازل خود آمدند و در منتصف
شوال سال دهم از نبوت ابو طالب وفات یافت و بعد ازان خدیجه
بسه روز در گذشت و پیغمبر آن سال را عام الحزن خواندند و بعد از ابو طالب
برادرش عباس امیر مکه شد مرد حلیم بود او پیش قریش از پیغمبر منع
نمیتوانست کرد و کفار دست جفا و جور دراز کردند و آنحضرت را ایذای
که بیشتر بران قادر نبودند مینمودند چنانچه آنحضرت در مکه نتوانست بود
بجانب طایف رفت و چند گاه در طایف بسر برد کسی آنجا دین وی
نپذیرفت و با او جفاها کردند متوجه مکه شد دران راه گروهی جن باو
رسیدند و مسلمان شدند و یکیان اتفاق کرده بودند که آنحضرت را

در شهر نگذارند مگر مطعم ابن عدی از اهل مکه که بخلاف ایشان برخاست و
پیغمبر را امان داده بمکه در آورد و پس حضرت را بخانه خود تشریف داد
و مطعم و اولاد وی از ان پس در خبرداری می بودند و محافظت وی
می نمودند و آنحضرت بامر حق تعالی بانبیای کفار تبلیغ پیغمبری می نمودند
در سال یازدهم از نبوت شش کس از مدینه از قبیله خزرج که
در موسم حج بمکه آمده بودند با آنحضرت ملاقات کردند و مسلمان شدند
و بمدینه باز گشته مردم را در مدینه باسلام ترغیب نمودند که آنحضرت
در مدینه فاش شده و در سال دوازدهم از نبوت معراج اتفاق افتاد
و در سال سیزدهم هفتاد مرد و پنج زن از مردم مدینه در شب دویم
از ایام التشریق در خفیه مسلمان شده با آنحضرت بیعت کردند و پیغمبر
صلی الله علیه و سلم دوازده نقیب در میان ایشان تعیین فرمود
و مصعب ابن عمیر را همراه ایشان بمدینه فرستاد تا ایشان را قرآن و
شریعت تعلیم کنند اکثر از اهل مدینه بر دست او مسلمان شدند
و چون کفار قریش بر قصد پیغمبر صلی الله علیه و سلم اجتماع کردند آنحضرت
صحابه را بتفاریق بمدینه فرستاد و حضرت امیر المومنین علی علیه السلام را

در مکه بمنزل خود گذاشت تا ودایعی که از مردم نزد آنحضرت بود بصاحبان
رساند و خود در عقب ایشان بفرمان الهی در سال چهاردهم از نبوت
در ماه ربیع الاول بمدینه آمد و در محله قبا نزول فرمود و درین ایام
حضرت امیر المومنین علی از مکه بیرون آمد و بدان حضرت ملحق شد
و پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از چهارده شبانه روز بخانه ابو ایوب
انصاری نقل فرموده و در حد و آن خانه زمینی که اکنون بقعه مبارک است
بخریدند و در ان مسجد و خانه ساخت مردم مدینه آنحضرت را نصرت کردند
و بدین سبب انصار لقب یافتند و آنحضرت با بعضی از جهودان
که در شهر مدینه و حوالی آن بودند صلح فرمودند و سلمان فارسی رضی الله
عنه بخدمت آنحضرت آمد و مسلمان شد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم میان
یاران عقد مواخات بست حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که میان
یاران عقد مواخات بستی و مرا هیچ برادری تعیین نفرمودی پیغمبر فرمود که
انت اخی فی الدنیا و الآخرة تو برادر منی در دنیا و آخرت و بفرمان الهی
فاطمه را علیها السلام با حضرت امیر المومنین تزویج فرمود و قبله
بجانب کعبه محول شد و مدت ده سال که پیغمبر صلی الله و سلم در مدینه تشریف

داشت پنجاه و شش سریه بر سر دشمن فرستاد و بیست و هفت بار به کفار
بامر حق تعالی عز اسمه غزا کرد و تفصیل آنها در کتب مفصل مذکور است اما در نه
غزوه آنحضرت را بنفس خود با کفار مقاتله واقع شده اول غزوه
بدر است که در صباح روز جمعه هفدهم رمضان سال دویم از هجرت
واقع شده پیغمبر صلی الله علیه و سلم با سیصد و پنج نفر از مهاجر و انصار
و بعضی گفته اند سیصد و سیزده نفر در موضعی که آنرا بدر خوانند
با صنادید قریش که مقدم ایشان ابو جهل بود و نهصد و پنجاه کس همراه
داشت غزا فرمود و در لشکر اسلام هفتاد شتر و سه اسپ و شش
زره و هشت شمشیر بیش نبود و درین غزوه فتح پیغمبر را بود و ابو جهل
و عتبه و شیبه و ولید عتبه و امیه خلف با هفتاد نفر از صنادید قریش
کشته شدند و هفتاد کس اسیر شدند و غنایم ایشان بدست مسلمانان
افتاد و از اهل اسلام چهارده کس از مهاجر و انصار شهید شدند
دویم غزوهٔ احد است که در هفدهم ماه شوال سال سیم از هجرت
واقع شده ابوسفیان و عکرمه ابن ابوجهل و صفوان ابن امیه
و خالد بن ولید و ابو عامر راهب با سه هزار کس بجنگ آنحضرت

از مکه آمده بودند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با هفتصد کس در پای
کوه احد با ایشان غزا کرد و درین غزوه اول ظفر آنحضرت را بود و دویست
و دو کس از کفار کشته شدند و در آخر نکایتی رسید و حمزه با هفتاد
کس از مسلمانان شهید شد و هشتاد دیگر مجروح گشتند و روی مبارک
آنحضرت بسنگ مجروح شد و حلقهای خود در رخسار انور وی نشست
و خون بر روی و محاسن مبارکش فرود آمد و حضرت امیر المومنین علی
علیه السلام بضرب ذو الفقار کفار را منهزم گردانید و آنحضرت را
از شر کفار نگاه داشت و پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حق او فرمود
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار بعد از آن کفار بمکه رفتند و حضرت
بمدینه مراجعت فرمود سیم غزوهٔ بنی المصطلق است که در شعبان سنه خمس
از هجرت در موضع مریسیع دست داده و پیغمبر صلی الله علیه و سلم
درین غزوه فتح فرموده ده کس از کفار که مقدم ایشان حارث ابن
ابی ضرار بود کشته شدند و از مسلمانان یک کس شهید شد و اموال
و اسباب و زنان ایشان را برده و اسیر کردند چهارم غزوهٔ خندق است
که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر گرد مدینه بلشکر خود و بصحابه و بسلمان فارسی

خندق حفر فرموده بود [illegible] آنرا غزوهٔ احزاب نیز گویند در ذی قعده سال
پنجم واقع شده ابوسفیان با ده هزار کس بگرد خندق فرود آمده بود
مسلمانان با ایشان تا بیست روز محاربه می نمودند و درین غزوه
عمرو بن عبدود که از مشاهیر مبارزان قریش بود بدست حضرت
امیر المؤمنین علی بقتل آمد و بعد از بیست روز چون کفار بعد از کارزارش
رفت و خوف و هراس بر ایشان غالب شد بمکه باز گشتند و مسلمانان
از شر ایشان خلاص یافتند و درین غزوه تیری بر دست سعد بن معاذ
رسید و بعد از فتح بنی قریظه بدان درگذشت پنجم غزوهٔ بنی قریظه است
پیغمبر صلی الله علیه وسلم در همان روز که از غزوهٔ خندق فارغ شد بسبب
آنکه بنی قریظه نقض عهد کرده بودند در غزوهٔ خندق با کفار حاضر گشته
بپای قلعهٔ ایشان رفت و بعد از پانزده شبانه روز فتح کرد و بصوابدید
سعد بن معاذ مردان ایشانرا که بروایتی ششصد و بروایتی هفتصد
کس بوده فرمود تا گردن زدند و کودکان ایشانرا برده گرفتند و اموال
ایشانرا میان مسلمانان قسمت فرمودند ششم غزوهٔ خیبر است که در سال
ششم از هجرت واقع شده و آن هفت قلعه بود و امیر المؤمنین علی

علیه السلام در یک روز سه قلعه را فتح فرمود و با چهار قلعهٔ دیگر بقیهٔ
اهل صلح کرد و شجاعت و مبارزت آنحضرت در استخلاص این قلاع
مشهور است درین غزوه پانزده کس از مسلمانان بشهادت رسیدند
و نود و سه کس از جهودان کشته شدند هفتم فتح مکه است که در رمضان
سال هشتم از هجرت واقع شده پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ده هزار مرد
بمکه رفت بعضی از اهل مکه در موضعی که آنرا خندمه خوانند با مقدمهٔ لشکر
اسلام جنگ کردند از صحابه دو کس شهید شدند و از اهل مکه بیست و چهار
کس بقتل آمدند و شهر مسخر گشت و پیغمبر مکهٔ معظمه را از بتان پاک گردانید
و اهل مکه مسلمان شدند هشتم غزوهٔ حنین است که در ششم ماه شوال سال
هشتم از هجرت واقع شده پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از فتح مکه با ده هزار مرد
بحنین رفت بحرب کفار هوازن و ثقیف و امیر هوازن مالک بن
عوف نصری و پیشوای ثقیف کنانة بن عوف بالیل ثقفی بود و با ایشان
چهار هزار مرد بود و درین غزوه اول شکست بر مسلمانان افتاد و هزیمت
شدند و پیغمبر صلی الله علیه وسلم با حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
و ابوسفیان بن حارث بن عبد المطلب و شش کس دیگر از بنی هاشم

ثبات قدم فرمود تا مسلمانان روی جمع شدند و بر کفار حمله کردند هفتاد کس
از کفار کشته شدند و چهار کس از مسلمانان شهید گشتند و اموال و سبایای
هوازن و ثقیف بدست مسلمانان افتاد نهم غزوهٔ طایف است که هم در
ماه شوال سال هشتم واقع شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم بقصد عوف ابن
مالک و جمعی از هوازن و ثقیف که از حرب حنین فرار نموده بودند
و در حصارهای طایف متحصن گشته متوجه شد و هجده شبانه روز آن
طایفه را محاصره کرده و دران مدت جنگهای عظیم واقع شده و جمعی کثیر از
اصحاب جراحت یافتند و دوازده کس شهید شدند و بعد از ان از پای
حصار فتح ناکرده کوچ فرمود و بمنزل جعرانه آمد و غنایمی که از حرب حنین
و طایف بدست مسلمانان افتاده بود دران منزل قسمت نمودند و درین
منزل بیست و چهار کس از هوازن از حصار طایف بنزد آنحضرت آمده
مسلمان شدند و از اسلام سایر را خبر دادند و از عقب ایشان مالک ابن
عوف بیامد و مسلمان شد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم تمام مال هوازن
بدیشان باز داد و آنحضرت در زمان نبوت سیزده سال در مکه اقامت
نموده و ده سال در مدینه و درین مدت اهل مدینه و مکه و طایف و یمن

مسلمان شدند و قبایل عرب از هر طرف میل مسلمانی کردند و باسلام
درآمدند و قواعد دین تکمیل یافت و اشعهٔ انوار دین منتشر گشت و آثار
ظلمت و کفر و ضلالت محو شد و اصحابی که بجانب حبشه هجرت کرده بودند
و مقدم ایشان جعفر طیار بود باز آمدند و آنحضرت از مدینه هفت
رسول به پادشاهان اطراف فرستاد و بهر یک نامه نوشت و ایشان را
باسلام خواند عمرو ابن امیه ضمیری را بنجاشی ملک حبشه فرستاد نجاشی نامهٔ
پیغمبر را احترام فرمود و از تخت فرود آمد و بادب بر زمین نشست و نامه را
مطالعه فرمود و جواب نامه نیکو نوشت و تحفها فرستاد و مسلمان شد
و دحیه بن خلیفه کلبی را بهرقل قیصر روم فرستاد او نیز جواب نامه
نیکو نوشت و در اسلام او اختلافست و عبدالله حذافهٔ سهمی را به پرویز
پادشاه ایران فرستاد مسلمان نشد و نامه را پاره کرد و در حق رسول ناسزا
گفت آنحضرت آنرا نفرین کرد و بدین سبب کشته شد و نسل او بر افتاد و حاطب
بن ابی بلتعه را بمقوقس پادشاه اسکندریه فرستاد مسلمان نشد اما جواب
نامه نوشت و تحفه فرستاد بعضی گویند دلدل از ان تحفهاست که بحضرت
امیرالمومنین علی علیه السلام بخشید و شجاع ابن وهب اسدی را بحارث

غسانی بشام فرستاده مسلمان نشد اما نامه را جواب نوشت و سلیط ابن عمرو
عامری را بهوذه حنفی پادشاه یمن فرستاده مسلمان نشد و نامه را جواب
نیکو نوشت و سلیط را جامه های نیکو پوشانید و انعام فراوان داد و علای
حضرمی را بمنذر بن ساوی ملک بحرین فرستاده مسلمان شد و جواب نامه
خوب نوشت و پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سال دهم از هجرت با اهل بیت
و اصحاب بکعبه معظمه توجه فرمود و آنرا حجة الوداع گویند و در حین معاودت
در منزل غدیر خم باصحاب گفت الست اولی بالمؤمنین من انفسهم یعنی من هستم
اولی بمؤمنان از نفسهای ایشان آنگاه فرمود که بدرستی که خدای تعالی
مولای منست و من مولای جمیع مؤمنانم بعد از آن دست امیر المؤمنین علی را
گرفت و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من
عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله [illegible] حیث کان و
چون بمدینه [illegible] ین یوسف ابن
مطهره جلوه [illegible] علیه وسلم در بیست و هشتم
صفر [illegible] بدار بقا رحلت فرموده و بعضی گفته اند
در ماه ربیع الاول سنه احدی عشر من الهجرة آنحضرت از عالم رفته و حضرت

امیر المؤمنین علی و عباس و علی و فضل و قثم پسران عباس در غسل آنحضرت
حاضر بودند و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام آنحضرت را بشست
و دیگران مدد میکردند و چون تجهیز و تکفین نمودند حضرت امیر المؤمنین علی
علیه السلام بر آنحضرت نماز کرد و در آنخانه که آنحضرت در آنجا از عالم رفته بود
ابو طلحه انصاری باشارت حضرت امیر المؤمنین علی بحفر قبر مشغول شد و
لحد کند و حضرت امیر المؤمنین علی و عباس و فضل آنحضرت را در قبر
نهادند و صورت قبر رسول صلی الله علیه وسلم را چنانچه اکنون هست راست
کردند و سن مبارک آنحضرت شصت و سه سال بوده آنحضرت را بعد از
وفات بغیر از فاطمه فرزندی دیگر نمانده و مادر وی خدیجه علیها السلام
و در معجزات و خوارق عادات و شمایل و خصایل و کرایم اخلاق
آنحضرت مجلدات بسیار نوشته اند این مختصر احتمال آن نکند و اعظم معجزات
قرآنست که تا قیامت باقیست **شعر** [illegible] هستی او
آفتابی چو او ندارد یاد **بیت** [illegible]
فرق پرهمای سایه او **بیت** [illegible] جود
همه عالم طفیل او مقصود **فصل دویم** در ذکر ائمه هدی علیهم التحیة والثنا

و ایشان دوازده امام اند حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام
ابن ابوطالب بن عبدالمطلب ابن هاشم ابن عبدمناف که پسر عم اعیانی
حضرت مصطفی و زوج بتول فاطمهٔ زهراست صلوات الله وسلامه علیهم
اجمعین ولادت آنحضرت روز جمعه سیزدهم ماه رجب و بروایتی
نهم شعبان بعد از عام الفیل بسی سال در حرم مکه بود و مادرش فاطمه
بنت اسد بن هاشم ابن عبدمناف است که بفضایل بسیار و برکات
بیشمار اتصاف داشت کنیت مشهور آنحضرت ابوالحسن و ابوتراب است و لقب
شریفش مرتضی و امیرالمؤمنین و یعسوب المسلمین بعد از حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم امام بحق و افضل اهل عالم و غوث اعظم و خلیفة الله
و وارث علوم نبی و وصی رسول و ولی جمیع مومنان اوست و مقصود
از آیت انما ولیکم الله و رسوله و هل اتی و صاحب قول لو کشف الغطا
اوست و در همه مکاشفه و مشاهده و غزوات رفیق حضرت مصطفی بوده
مگر در غزوهٔ تبوک که پیغمبر آنحضرت را در مدینه قائم مقام خود کرده بود
و در شان او فرموده انت منی بمنزلة هارون من موسی و الا انه لا نبی بعدی
و در وقت دیگر فرموده علی منی و انا منه همیشه کافهٔ علمای مؤمنین

در مسایل مشکله از مشکوات علم آنحضرت بمقتضای حدیث صحیح نبوی
انا مدینة العلم و علی بابها و بموادی قول صریح مرتضوی سلونی عما شئتم
مستفید بوده اند و پیوسته عامهٔ برایای مسلمین از مصباح کرامات
و خارق عادات آنحضرت مقتبس و مستفیض گشته مناقب و فضایل
و خوارق عادات و مواظبت بر عبادات و حلم و علم و کرم و سایر
فضایل حسنه و شمایل علیهٔ آنحضرت بیش از آنست که بتقریر زبان و تحریر
بنان استیفای آن توان نمود فی مدحه کفی فی فضل مولانا علی
وقوع الشک فیه انه الله ه و در اواخر ذی حجه سنه خمس
و ثلاثین من الهجره مسلمانان در مسجد رسول صلی الله علیه وسلم با آنحضرت
بیعت کردند و متصدی انتظام کافهٔ انام گشت و جهان از آفتاب
هدایت آنحضرت نورانی شد و معاقد دین منیف تقویت و ترویج یافت
و مبانی شرع شریف تشیید و تأسیس پذیرفت و اهل عالم در سایهٔ رحمت
آنحضرت بسعادت دارین فایز گشتند بعد ازین آنحضرت را با مخالفان
سه نوبت حرب واقع شده اول حرب جمل است که در ماه جمادی الآخر
سنه ست و ثلاثین در بصره اتفاق افتاده و درین جنگ از مخالفان

که ایشان را اکثر خوانند طلحه و زبیر با جمعی کثیر کشته شدند و حق به اهل حق
آمد و آنحضرت نصرت یافت و بکوفه تشریف ارزانی فرموده آنجا دار
الخلافه ساخت دویم جنگ صفین است که در صفر سنه سبع و ثلاثین
با معاویه و اهل شام دست داد و مدت حرب قریب صد روز متمادی
گشت و قریب پنجاه هزار کس و بروایتی هشتاد هزار از اهل شقاق
که ایشان را قاسطین گفته اند درین جنگ کشته شدند و از جانب حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام عمار یاسر که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده بود
که او بدست اهل شقاق کشته شود و ذو شهادتین خزیمه بن ثابت
انصاری و ابو لیلی از صحابه کبار و اویس قرنی از تابعین با جمعی کثیر
شهادت یافتند و آخر شامیان بمکر عمرو عاص مصحفها بر سر نیزها کردند
و گفتند میان شما را کتاب خدای میخوانیم لشکر حضرت امیر المؤمنین علی
علیه السلام بعضی در جنگ سستی کردند آنحضرت بکوفه مراجعت
فرمودند و معاویه بشام رفت سیم جنگ نهروان است که در سنه ثمان
و ثلاثین با خوارج که ایشان را مارقین گویند واقع شد جمله خوارج که چهار هزار
کس بودند و بروایتی شش هزار کشته شدند مگر نه تن که بیرون رفتند

الثدیه

و ذو الثدیه که پیغمبر از قتل او خبر داده بود از خوارج درین جنگ کشته شد
و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فتح فرموده بکوفه مراجعت
کردند و دیگر بار عزم جنگ معاویه و اهل شام داشتند که درین
عبد الرحمن ملجم علیه اللعنه بوقت صبح نوزدهم رمضان سنه اربعین
من الهجره در مسجد کوفه آنحضرت را زخم زد و کارگر آمد و در شب بیست
و یکم رمضان مذکور بدار جنان و روضه رضوان خرامیده فی
مقعد صدق عند ملیک مقتدر مدت عمر شریف آنحضرت شصت و سه
سال بقول شیخ شهید و مشهد مبارکش نجف کوفه است که تا انقراض
زمان مقصد جهانیان و مطلب و مطاف عالمیان است و آنحضرت را
بروایت شیخ مفید بیست و هفت فرزند بوده امام حسن امام حسین
زینب کبری زینب صغری که کنیت او ام کلثوم است مادر ایشان فاطمه
بنت رسول الله و محمد حنیفه کنیت او ابو القاسم است و مادر او خوله
بنت جعفر حنفیه و عمر و رقیه توامانند و مادر ایشان ام حبیب بنت
ربیعه و عباس و جعفر و عبد الله و عثمان مادر ایشان ام البنین
بنت حزام ابن خالد است و محمد اصغر و عبید الله مادر ایشان لیلی

بنت حنین حنفیه است و ام الحسن و رمله مادر ایشان ام مسعود بن عروه
ابن مسعود و ثقفی است و نفیسه و رقیه صغری و ام هانی و ام الکرام و ام
جعفر و امامه و ام سلمه و میمونه و خدیجه و فاطمه از امهات مختلف بوده‌اند

امام دویم امام حسن بن امیر المومنین علی مرتضی است علیه السلام
و آنحضرت بعد از والد بزرگوار خود افضل و اکرم اهل عالم است
و فرزند نخستین امیر المومنین و فاطمه سیدة المرسلین است کنیت آنحضرت
ابو محمد است و لقب تقی و طیب و زکی و سبط و سید ولادتش
روز سه شنبه منتصف شهر رمضان سنه اثنی من الهجره در مدینه بود
و بعد از وفات حضرت امیر المومنین اهل عراق به وی بیعت کردند
این خبر بمعاویه رسید لشکر برخاست و آهنگ عراق کرد حضرت
امام حسن نیز با لشکر عراق برابر رفت و چون بعضی از اهل عراق در مقام
غدر شدند و آنحضرت در ربیع الاول سنه احدی و اربعین امر حکومت
بمعاویه باز گذاشت و از مدینه شریفه توطن فرمود و بعبادت مشغول
شد و بآخر باغوای معاویه الماس سوده در کوزه آنحضرت ریختند
و آنحضرت را مسموم ساختند مدت چهل و چهار بود و در روز پنجشنبه

هفتم صفر سنه تسع و اربعین و در روایتی سنه خمسین بعالم بقا انتقال فرمود
و در بقیع مدفون شدند مدت عمر شریفش چهل و هفت سال و بروایتی
چهل و هشت سال بود و آنحضرت را بروایت شیخ مفید پانزده فرزند بود
زید و حسن و حسین و مادر ایشان ام بشر بنت ابی مسعود است و حسن مادر او
خوله بنت منظور و عمرو و قاسم و عبد الله مادر ایشان ام ولد بوده و
و عبد الرحمن مادر او نیز ام ولد بوده و حسین اثرم و طلحه و فاطمه
مادر ایشان ام اسحق و ام عبد الله و ام سلمه و رقیه از امهات مختلفه‌اند
و عقب از اولاد آنحضرت از زید و حسن باقی مانده است

امام سیوم
امام حسین بن امیر المومنین علی مرتضی است ولادت آنحضرت چنانچه
شیخ شهید در دروس نقل نموده آخر شهر ربیع الاول سنه ثلاث
و بروایتی روز پنجشنبه سیزدهم رمضان سنه مذکوره بوده و بروایت
شیخ مفید پنجم شعبان سنه اربع بوده و کنیت آنحضرت ابو عبد الله است
و لقب سید و طیب و وفی و زکی و مبارک و سبط و التابع لمرضات
الله بعد از پدر بزرگوار خود امام حسین علیه السلام اشرف و افضل
عالمیان است و چون معاویه در رجب سنه ستین رخت بربست اهل عراق

بطلب آنحضرت فرستادند آنحضرت مسلم بن عقیل را که ابن عم آنحضرت
بود از پیش بکوفه فرستاد قریب بیست هزار کس بوی بیعت در آمدند
واو صورت حال باز نموده آنحضرت را طلب داشتند درین اثنا
عبید الله زیاد بفرمود یزید بن معاویه علیه اللعنه از بصره بکوفه آمده
مسلم را شهید کرد و چون حضرت امام حسین علیه السلام از مکه بعراق
آمد اهل عراق خلاف بیعت کرده با عبید الله در قصد آنحضرت متفق شدند
و آنحضرت را با هفتاد و دو تن و بروایتی هشتاد و دو تن از اهلبیت
اتباع در روز جمعه عاشر محرم سنه احدی وستین شهید ساختند و
جسد مبارک آنحضرت را با سایر شهدا در حایر بهشت کربلا مدفون گشت
اولاد آنحضرت بعضی بروایت شش اند علی اکبر و کنیت او ابو محمد
و مادر او شاه زنان دختر کسری یزدجرد بن شهریار که ملک عجم بود
و علی اصغر مادر او لیلی بنت ابی مره که در کربلا شهید شد بعضی روایات
او را علی اکبر گفته اند و جعفر مادر او قضاعیه که در زمان حیات حضرت
امام وفات یافته و عبد الله که در کودکی در کربلا تیری باو رسید و شهید شد
و سکینه مادر ایشان رباب بنت امیر القیس و فاطمه مادر او ام اسحق

بنت طلحه بعضی گفته اند آنحضرت را پسری دیگر بود که او را علی اوسط
میگویند **امام چهارم** امام زین العابدین ابن امام حسین ابن علی مرتضی
است صلوات الله علیهم کنیت آنحضرت ابو محمد و ابو القاسم و بروایتی
ابو الحسن است و لقبش سید العابدین و سجاد و ذو الثفنات بود و بعد از
امام حسین ع امام و اصل اهل عالم است ولادتش بروایت شیخ شهید
روز یکشنبه پنجم شعبان سنه ثمان و ثلاثین در زمان حیات حضرت
امیر المؤمنین علی ع در مدینه بوده مادرش شاه زنان دختر کسری
چنانکه گذشت آنحضرت در روز واقعه هایله امام حسین علیه السلام بیمار بود
و اتباع یزید لعین آنحضرت را با مخدرات اهلبیت بشام بردند و یزید
ملعون ایشانرا بمدینه فرستاد آنحضرت در جوار مرقد منور رسول الله ساکن
شد و چون سن شریف آنحضرت به پنجاه و هفت سال رسید بروایت
شیخ شهید روز شنبه دوازدهم محرم سنه خمس و تسعین و بروایتی
سنه اربع و تسعین بتسمیم اعدای دین بجوار قدس و رحمت رب العالمین
انتقال فرمود و در بقیع مدفون گشت و آنحضرت را پانزده فرزند بود
امام و قایم مقام محمد باقر علیه السلام مادرش ام عبد الله و بروایتی

ام حسن بنت ابی حسن ابن علی ابن ابو طالب علیه السلام زید و عمرو مادر ایشان
ام ولد بود و عبد الله و حسن و حسین مادر ایشان نیز ام ولد و علی که
خردتر فرزندان بود با خواهر خود خدیجه نیز ام ولد بوده و محمد اصغر نیز
مادرش ام ولد بود و فاطمه و علیه و ام کلثوم و والده ایشان معلوم
نیست که ام ولد بوده یا غیر ام بوده و سادات عبید الله نیز از اولاد
کرام حضرت امام است و بعبید الله اعرج مشهور و سادات بنی
المخلوع از نسل وی‌اند **امام پنجم** امام محمد بن امام علی زین العابدین
ابن امام حسین ابن امیر المؤمنین علی علیه السلام است کنیت او ابو جعفر و
لقب شاکر و هادی و شریفترین القاب آنحضرت باقر است بجهة
تبقر آنحضرت یعنی توسعش در علم نسب شریف آنحضرت از دو وجه
منتهی بحضرت امیر المؤمنین علی میشود از جانب پدر و هم از جانب مادر
چنانچه مذکور شد بعد از حضرت امام زین العابدین خلیفه پدر
و قایم بامامت او است شیخ مفید گوید آنچه از علم دین و آثار
و سنن و علم قرآن و سیرت و فنون از هر باب از امام محمد باقر علیه السلام
ظاهر شد از دیگر اولاد امام حسن و امام حسین ظاهر نشد و ولادت

آنحضرت

آنحضرت بروایت شیخ شهید روز دوشنبه شهر صفر سنه سبع و خمسین
و بروایتی روز جمعه غره رجب سنه مذکوره در مدینه شریفه بوده
عمر عزیزش بروایت اصح پنجاه و هفت سال بوده و رحلت آنحضرت
بروایت شیخ شهید روز دوشنبه هفتم ذی حجه سنه اربع عشر
و مایه بوده و بروایت دیگر در ماه ربیع الآخر سنه مذکوره و در اکثر
کتب مذکور است که در زمان ولید بن عبد الملک مروان بسعی
ابراهیم ابن ولید مسموم شد حضرت امام جعفر علیه السلام
متصدی غسل آنحضرت شده و بعد از قیام آن بلوازم تجهیز و تکفین
او مشغول شد و در بقیع نزد جد عالی مقدار و والد بزرگوار مدفون گشت
و اولاد آنحضرت بروایت شیخ مفید هفت اند ابو عبد الله
جعفر ابن محمد مادر ایشان ام فروه دختر قاسم ابن محمد ابن
ابو بکر و ابراهیم و عبد الله و والده ایشان ام حکیم بنت
اسد و علی و زینب مادر ایشان ام ولد و ام سلمه مادرش نیز
و نزد بعضی آنست که امام را همین دختر ام سلمه بوده و الله اعلم
امام ششم امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر بن امام زین العابدین

ابن امام حسین بن امیر المؤمنین علی علیهم السلام است کنیت مبارکش
ابو عبد الله و ابو اسمعیل نیز گفته اند و لقب همایونش صابر و فاضل
و طاهر و مشهور بدین القاب صادق است آنحضرت در زمان امامت
خود شرف اولاد رسول و کرام اصحاب بتول بوده و تمام عالمیان را
حضرت امام محمد باقر علیه السلام نص فرموده بر امامت امام جعفر صادق
همچنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نص کرده است
بر امامت امیر المؤمنین علی علیه السلام و حضرت امیر المؤمنین
بر حضرت امام حسن نص کرده و حضرت امام حسن نص نموده بر
امامت امام حسین علیه السلام و همچنین هر امامی بر امامت دیگری نص فرموده
تا منتهی شده سلسلهٔ امامت بامام الحجة القائم محمد المهدی
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و این نصوص بطریق تواتر خلفا
بسلف نقل کرده اند ولادت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در دروس
آورده روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سنه ثلاث ثمانین
بوده و بروایتی سنه اثنی ثمانین بوده در مدینهٔ مشرفه و صاحب
کشف الغمه روایت دویم را اصح گفته والدهٔ آنحضرت ام فروه

دختر قاسم بن محمد ابو بکر چنانچه گذشت در ایام حیات پدر بزرگوار
و جد امامت آثار بدوازده سالگی رسیده و بعد از وفات جد بزرگ
خود امام علی ابن الحسین علیه السلام نوزده سال دیگر در خدمت پدر مأمور
گذرانیده و بعد از وفات پدر بزرگوار سی و چهار سال زمان امامت
آنحضرت است عمر شریفش شصت و پنج سال بوده ما شده وفات
آنحضرت بروایت شیخ شهید در شوال و بروایتی دیگر روز دوشنبه
منتصف رجب سنه ثمان و اربعین بوده مدفن شریفش در بقیع
در پهلوی مرقد شریف امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام
حسن صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین واقع شده و بروایتی طبرسی
آنحضرت را ده فرزند بوده اسمعیل و عبد الله و ام فروه مادر ایشان
فاطمه بنت الحسین الاثرم بن حسن بن علی ابن ابی طالب است
حضرت امام موسی و اسحق و فاطمه و محمد از حمیده بربریه که ام
ولد بوده متولد شده اند و عباس و علی و اسما از امهات اولادند
اما اسمعیل بزرگترین برادران بوده است و حضرت امام جعفر را
با او محبت و شفقت بسیار بوده چنانچه گروهی از شیعه در زمان حیات

امام گمان بردند که بعد از امام جعفر قایم مقام او خواهد بود ولیکن
در زمان حیات پدر وفات یافت و در محل حمل جنازه تا رسیدن
بمرقد حضرت امام چند نوبت بوضع جنازه اسمعیل امر فرموده حضرت
روی مبارکش گشوده بمردم می نمود تا ثبوت شد مردم را تعین یاد
و در بقیع مدفونست و بعد از وفات اسمعیل بر خواص امام جمعی که
گمان امامت او داشتند از آن رجوع کردند و جمعی که از خواص امام
نبودند و از دوران بودند بحیات او قایل شدند و باقی این طایفه
دو فرقه شدند یکی از آن دو قایل بامامت محمد بن اسماعیل گشتند
بگمان آنکه اسماعیل امام بود و پسر او حق است بامامت و جمعی دیگر
بحیات اسمعیل قایل بودند دعوی امامت او کردند و این هر دو
گروه را اسماعیلیه گویند و عبدالله جعفر بعد از اسمعیل از جمیع برادران
بزرگتر بود و بعد از فوت حضرت امام جعفر دعوی امامت کرد
و اندکی تابع او شدند و اکثر ایشان رجوع کردند و بامامت امام
موسی ع قایل شدند و تابعان وی را افطحی خوانند جهت آنکه عبدالله
افطح بود و اما محمد بن جعفر بعقیده زیدیه بود که امام را خروج بسیف

لازمست و او سخی و شجاع بود و بدیباج مشهورست روزی روزه داشتی
و روزی افطار کردی و بر مأمون در سنه تسع و تسعین و مائه خروج
کرد و عیسی جلودی بقتال او رفت و اصحاب او منهزم شدند
و او را گرفته نزد مأمون فرستادند مأمون او را گرامی داشت و در
خراسان با مأمون می بود تا در سنه ثلث و مائتین وفات یافت
در تاریخ گزیده آورده که قبر امام محمد امام جعفر علیهما السلام در جرجانست
و بگور سرخ مشهور و در تاریخ مرآت جهان که مأمون بدست خود او را
در قبر نهاده اما اسحق ابن جعفر بغایت متورع و فاضل و مجتهد بوده
و از او روایت احادیث و آثار بسیارست و ملازمت حضرت امام
موسی را لازم داشت و قایل بامامت او بود و بعد از آن بامامت
حضرت امام هشتم علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا و بعد از آن
بامامت امام محمد جواد ع بود و از پدر خود امام جعفر صادق نص امامت
برادر خود امام موسی ع نقل می نموده و عباس بن جعفر صادق ع نیز
مردی بزرگ بوده **امام هفتم** امام موسی ابن امام جعفر بن امام محمد بن
امام علی زین العابدین بن امام حسین ابن امیرالمومنین علی علیهم السلام

کنیت شریفش ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو علی و ابو اسمعیل نیز گفته اند
و لقب عبد صالح و کاظم لقب مشهور آنحضرتست و از کثرت تحمل و بردباری
و صبر بر محنت صابر و صالح را نیز از القاب آنحضرت شمرده اند بعد از
پدر بزرگوار مسند نشین امامت و ولایت بوده و ولادت آنحضرت
بروایت شیخ شهید در سنه ثمان و عشرین و مائه بوده در روز یکشنبه
هفتم فلان منزل ابوا که میان مکه و مدینه است و بعضی گفته اند در سنه
تسع و عشرین و مائه بوده و چون عمر مبارک آنحضرت به بیست سال رسید بامامت
نشست و مدت امامتش سی و پنج سال بوده و سن شریف آنحضرت
پنجاه و پنج سالست و در آخر عهد بفرموده هارون یکسال محبوس بود
و بعد از یکسال به بغداد نقل کرده بفضل ابن ربیع سپردند و مدتی
دران حبس بماند بعد از آن آنرا از فضل ربیع پس ستانده بفضل یحیی سپردند
و فضل بن یحیی در شرایط خدمتکاری آنحضرت تقصیری نمیکرد بنا برین
هارون بر فضل ابن یحیی غضب کرد و سندی بن شاهک مطعون آن
امام معصوم معلوم کرد که ماهی میل میفرماید ماهی را مسموم کرده بجهت
آنحضرت داد و حضرت امام ازان معنی خبردار شده فرمود که زهر در خوردنی

سن کردند فرمود که بدن من سبز زردی زند بعد از ان سرخی بعد از ان
بسیاهی میل خواهد کرد و سه روز این الوان بر جسم مبارک آنحضرت
ظاهر شده بوده و دیعت حیات بخالق حیات و ممات سپرده و این واقعه
بروایت شیخ شهید در بیست و چهارم رجب سنه ثلاث و ثمانین و مائه
واقع شد و بروایتی روز جمعه بیست و پنجم رجب سنه احدی و ثمانین
و مائه بوده و آنحضرت را بمقبره که بنی هاشم را آنجا می بردند و در بغداد
بمقابر قریش اشتهار داشت بردند و آنجا بجوار رحمت الهی سپردند
و درین سالها در زمان نشان کثیر الاحسان اعلیحضرت پادشاه
عالمیان ابو المظفر شاه اسمعیل بهادر خان الصفوی الحسینی تغمده الله
بغفرانه و اسکنه فی الفرادیس جنانه بفرموده آنحضرت بر سر قبر
مبارک امام علیه السلام گنبد بزرگ و عمارت عالی ساخته و در جمیع
مشاهد ائمه علیهم السلام آنقدر وظایف مقرر داشته که در هیچ زمان
مثل آن نبوده مادر آنحضرت چنانچه مذکور شد ام ولد بوده حمیده
بربریه اولاد امجاد آنحضرت بروایتی سی و هفت بوده اند و بروایتی
سی و هشت بیست پسر و هیژده دختر اما اولاد ذکور الامام الهمام

ابوالحسن علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا و زید و ابراهیم و
عقیل و هارون و حسن و حسین و عبدالله و اسمعیل و عبیدالله
و محمد و احمد و جعفر و یحیی و اسحق و عباس و ابوالقاسم حمزه که سلسله
نسب والا رتبت سادات علیه عالیه صفویه حشرهم الله بالانوار الجلیه
العلیه با امام زاده منتهی میگردد و تفصیل آن مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی دیگر عبدالرحمن و قاسم و جعفر الاصغر داماد و دختران
خدیجه و ام فروه و اسما و علیه و فاطمة الکبری و فاطمة الصغری
و کلثم و ام کلثم و آمنه و زینب و ام عبدالله و زینب الصغری و ام
القاسم و حکیمه و اسماء الصغری و محموده و امامه و میمونه و در میان
اولاد امام زاده متصف بمزید کرم بوده و از کمال تقوی و ورع
نزد والد بزرگوار خود محترم و امام زاده محمد نیز بصفت کرم و
تقوی اتصاف داشت و ابراهیم بطریق کرم و شجاعت سلوک
میکرد و سایر اولاد آنحضرت هر یک آراسته بزیور کمال و مزین
بانواع فضل و فضایل بوده اند **امام هشتم** امام علی ابن رضا ابن
امام موسی ابن امام جعفر بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین ابن

امام حسین ابن امیرالمؤمنین علی علیه السلام کنیت آنحضرت ابوالحسن
و لقبش صابر و رضا و وفی و مشهورترین رضاست جهة آنکه راضی
بودند موافق و مخالف از آنحضرت و علی سیم و حجه هشتم بذاته و ولادت
شریفش بروایت شیخ شهید روز پنجشنبه یازدهم ذی قعده سنه ثمان
و اربعین مائه بوده و بروایتی یازدهم ذی الحجه سنه ثلاث و خمسین و مائه
در مدینهٔ شریفه والده وی ام ولد مسماة بشقرا و ملقبه بنوبه بوده و بروایتی
نجمه و بروایتی تکتم نام داشت در زمان مأمون رجاء ابن ضحاک را که خال
مأمون بود با جمعی از معتبران بجانب حضرت امام ع بمدینه فرستاد
تا آنحضرت را با عز و اکرام بمرو آوردند و در روز پنجشنبه پنجم رمضان
سنه احدی و مائتین بولایت عهد مأمون با آنحضرت بیعت کردند
و نام مبارک آنحضرت در خطبه و سکه در آوردند و لباس سیاه
عباسیان بلباس سبز علویان تبدیل کردند و بعد از مدتی
رای مأمون از حضرت امام تغییر داده و آنحضرت را مسموم ساختند
و آن در طوس در ماه صفر سنه ثلث و ثمانین واقع شد و بروایتی
در ماه رمضان و قبر آنحضرت در سناباد از مواضع نوقان از اعمال

سیم رجب سنه اربع وخمسین ومائتین در سرّ من رای بروضهٔ رضوان
خرامید و قبر مبارک آنحضرت در موضع سرّ من رای است و آنحضرت را
چهار فرزند بود باختلاف روایات ابو محمد حسن العسکری و جعفر
المشهور بکذاب و یک دختر عالیه را نام علیه بود و علی را می‌افزایند
والله اعلم **امام یازدهم** امام حسن بن علی بن محمد بن امام
علی رضای بن امام موسی ابن امام جعفر ابن امام محمد باقر بن
امام زین العابدین بن امام حسین بن امیر المؤمنین علی علیه السلام
کنیت آنحضرت ابو محمد است و لقبش خالص و زکی و هادی و سراج
و عسکری ولادت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در دروس آورده
روز دوشنبه چهارم ربیع الآخر سنه اثنین و ثلاثین و مائتین بوده
در مدینه والدهٔ آنحضرت ام ولد است نام او حدیثه در زمان
معتمد عباسی در روز یکشنبه یا جمعه باختلاف روز هشتم ربیع
الاول سنه ستین و مائتین در سرّ من رای بروضهٔ رضوان
خرامید و باکثر روایات این واقعه در روز یکشنبه [illegible]
محرم بوده و در پهلوی پدر بزرگوار مدفون شده طبرسی گوید بسیاری

از اصحاب ما بر آن رفته اند که امام بجهة زهری که اعدا بدادن آن
استمام کرده بودند رحلت نمودند و همچنین جمیع ائمه علیهم السلام
از اجداد آنحضرت بفوز شهادت قطع نظر ازین عالم فانی کرده اند
و دلیل جسته اند بقول امام جعفر علیه السلام حیث قال والله ما منا
مقتول شهید و آنحضرت را غیر از خلف دایم و حجة قایم فرزندی نبود
امام دوازدهم امام محمد مهدی بن امام حسن العسکری بن علی
ابن محمد تقی بن امام ابو الحسن علی بن امام موسی بن امام جعفر صادق
ابن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام حسین بن امیر
المؤمنین علی مرتضی است صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین با حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم هم اسم و کنیت متحد است و از
القاب آنحضرت است حجة و قایم و مهدی و خلف و صالح و صاحب
الزمان و صاحب مطلق بی قید زمان شیعه در غیبت اول آنحضرت
بزبان رمزی از آن حضرت بناحیهٔ مقدسه تعبیر میکرده اند و عزیم
و صاحب الامر میگفته اند ولادت آنحضرت در سنه اربع و خمسین
و مائتین بوده والدهٔ آنحضرت نرجس است و چون والدهٔ ماجدهٔ آنحضرت

امام حسن العسکری ع از عالم رفت آنحضرت پنج ساله بود حق سبحانه
وتعالی آنحضرت را در طفولیت علم وحکمت داد چنانچه در مهد
بعیسی ابن مریم ویحیی معصوم علیهما السلام نبوت وحکمت ارزانی
داشت وامروز قطب اعظم ومدار عالم وامام واشرف بنی آدم
اوست وانکسی است که پر کند زمین را از قسط وعدل چنانچه از ظلم وجور
پر شده باشد وحصول او درین امت چون خضر است ع وآن حضرت را
دو غیبت است ویکی از دو کوچکی در از ترست غیبت اولی وقعت معتمد
خلیفه عباسی بزعم اهل تاریخ در سنه خمس یا سنه ست وستین
ومایتین بوده ودرین غیبت سفارت وآمد شد محرمان آنحضرت
واقع بوده واز جمله محرمانست ابو جعفر ابو هاشم داود بن القاسم
الجعفری ومحمد بن علی بلال وابو عمرو عثمان بن السعید السمان
وپسر او ابو جعفر محمد بن عثمان واحمد بن اسحق وابراهیم بن شهریار
ومحمد بن ابراهیم وحاطمی ودیگر نیز بسی شده که ذکر اسامی ایشان موجب
تطویل کلامست اما مدت این غیبت وسفارت چنانچه صاحب کشف الغمه
نوشته هفتاد وچهار بوده وبروایتی که ثابت گشته که ابو عمرو عثمان بن

سعید مدت مظهر حالات حضرت امام بوده اند وچون او وفات
یافت پسر او محمد قایم مقام او شد بنص پدر که ناشی از حکم حضرت
امام بوده واو در شعبان سنه اربع یا خمس وثلاث مایه از عالم رفت
بعد از آن حسین بن روح از بنی نوبخت بنص ابو جعفر بجای او نشست
واو در شعبان سنه ست وعشرین وثلث مایه بدار البقا نقل فرمود
ابو الحسن علی بن محمد السمری قایم مقام او شد واو در شعبان
سنه ثمان وعشرین وثلاثه مایه دنیا را باز پرداخت وواقعه
وفات او چنانست که روایت کرده اند از ابی محمد الحسن بن
احمد المکتب که گفت در مدینه السلام بغداد بوده ام در سالی که
علی بن محمد السمری از عالم ارتحال اختیار میکرد بنزد او رفتم
قبل از وفات او توقیعی بیرون آورد ونزد جمعی که پیش او بودند
ونسخه آن اینست که بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد السمری
اعظم الله اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک وبین ستة
ایام فاجمع امرک ولا توص الی احد یقوم مقامک بعد وفاتک
فقد وقعت الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی

دولتش بعد طول الامل و قسوة القلب و امتلاء الارض جورا و
سیاتی شیعتی من المدة المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة
فهو کذاب مفتر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم راوی
گوید چون بدین توقیع عالم گشتیم از نزد علی ابن محمد السمری
بیرون آمدیم روز ششم پس وفات کرد و کسی را وصیت نکرد و بعد
ازین غیبت کبری است تا زمان ظهور علامات بعد از ان باذن الله
تعالی از مکه مبارک ظاهر خواهد شد و عالم را از عدل و انصاف
مملو خواهد ساخت **قسم دویم** در ذکر پادشاهان که قبل از اسلام
بوده اند و آن بر چهار فصل است **فصل اول** در ذکر پیشدادیان
عدد ایشان یازده تن مدت ملکشان دو هزار و چهارصد و پنجاه
سال اول ایشان **کیومرث** بعضی از مورخان او را آدم میخوانند
و بعضی او را از نسل سام ابن نوح و قاضی بیضاوی در کتاب نظام
التواریخ ترجیح این قول نموده و بعضی گفته اند آدم ثانیست اما پیش
از نوح بوده و از نسل شیث بن آدم است حقیقت آن را ایزد تعالی
میداند بهمه حال پیش از ان پادشاه نبوده و مقام او در غارها بوده

پادشا

و پوست حیوانات می پوشیده و در آخر عمر عمارت ساخت و خانه
بنا کرده و شهرها از ان پیدا گشت کیومرث را هزار سال عمر بوده اما
سی سال پادشاهی کرد از آثار او بعضی از اصطخر فارس و دماوند
و بلخ است **هوشنگ** بن سیامک بن کیومرث بعد از جد
پادشاه شد صاحب فرهنگ بود بجهت این او را هوشنگ خوانده و در
عدل و داد کوشید چون پیش از ان آمین داد ندیده بودند او را پیشداد
لقب کردند و بعضی او را ایران خوانند و گویند ایران زمین بدو
منسوبست و بعضی گویند با ایرج ابن فریدون منسوبست و او کتابی
در حکمت عملی ساخته و انرا جاودان خرد گویند و بعضی از ان حسن ابن
سهل وزیر مامون یافته بود و بزبان عبری آورده شیخ ابو علی مسکویه
در کتاب آداب العرب و الفرس آورده و تفتیش کرده و مطالعه
دلیل ظاهر است بر حصانت نفس و کمال و فضل او و از معارف و بحار
فلزات و حلیات او بیرون آورده و از آثار او شهر سوس و ششتر
و بعضی از اصطخر فارس است ادریس پیغمبر علیه السلام معاصر
او بوده مدت پادشاهی او چهل سال **طهمورث** بن هوشنگ

ابن سیامک بن کیومرث که او را بلقب دیو بند گویند تمام اسلحه را
کار فرمایند و ادوات بت پرستی در زمان او پیدا شد از آثار او
کهن دز مرو ست و اصل طبرستان و اصفهان و بابل و کرد آباد و
از جمله مداین سپید [illegible] مدت پادشاهی او سی سال طهمورث
همچنین پس او در کار متعرض نبود **جمشید** اخی طهمورث ابن هوشنگ
ابن سیامک بن کیومرث بعضی گویند برادر طهمورث بود نام او جم
و لقب خورشید بجهت آنکه از خوبی صورت روشنی از روی او می تافت
او را بخورشید نسبت کردند پادشاه زیرک بود و اقوام مردم را
از هم جدا میکرد بعضی را بسپاهی گری و بعضی را بزرگری مشغول
گردانید اکثر صنعتها در زمان او پیدا آمد آهن از سنگ
او بیرون آورد و از ان آلت حرب و کار فرمایها او ساخت
علم طب در زمان او آغاز کردند بت پرستی در عهد او غلبه کرد و آورده
که در آخر عهد دعوی خدایی کرد و بر شکل خود تمثالها پرساخت و
باطراف عالم فرستاد و فرمود تا او را بپرستند از آثار او تمامی
اصطخر ست چنانچه دوازده فرسنگ طول و ده فرسنگ عرض داشت

و در اندرون او مواضع و فراخ بسیار بود و شهر همدان و شهر طوس
و پل سنگین بر دجله چون اسکندر آنرا دید گفت اثری عظیم است
از پادشاهان فرس و او را بشکافت ارد شیر بابکان خواست که عمارت
کند دستش نداد و از زنجیر خبر نیست مدت پادشاهی او هفتصد سال
در آخر از ضحاک گریخت و صد سال گرد جهان بگشت تا [illegible] یافت
ضحاک از نسل سیامک ابن کیومرث است فارسیان او را
بلقب ده آک گفتندی یعنی خداوند ده عیب زشت پیکری و کوتاهی
و بیداوگری و بی شرمی و بسیار خوری و بدزبانی و دروغ گویی
و شتابزدگی و بددلی و بیخردی عرب لفظ ده آک را معرب کرده
و ضحاک گفتند خواهرزاده جمشید بود بر وی خروج کرد و پادشاهی از دست
ظالم و ستمکار بود در آخر در تنش دو قطعه بر دوش از بیخ سرطان پیدا شد
و مجروح گشت و درد میکرد و تسکین او از مغز سر آدمی بود از حکم او
خلقی بسیار بدین واسطه کشته شدند و مردم او را اژدها خواندند
در اصفهان آهنگری بود کاوه نام دو پسر داشت ایشان را جهت
کشتن بعد اوای ضحاک بگرفتند فریاد بر آورد و پوست آهنگری را

بر سر چوب کرد و روان شد خلقی بشمار بمخالفت ضحاک بود گرد آمدند
او بفریدون پیوست به بیت المقدس رفتند و ضحاک را بند آمد خفتند
از آثار ضحاک کهن دربود به بابل مدت پادشاهی او هزار سال **افریدون**
افریدون از نسل جمشید بود و او بعد از آنکه کاوه آهنگر با ایران بر
ضحاک خروج کرد و او را بگرفت و بر کوه دماوند بند کرد و در چاهی
و آن روز که بر وی مستولی شد مهرجان نام نهاد افریدون در آبادانی
جهان و عدل و داد کوشید و آن پوست آهنگری که کاوه بر سر چوب
درفش ساخته بود به خود مبارک داشته او را بجواهر ثمین مرصع
کرده و درفش کاویانی نام نهاد و بعد از آن پادشاهان بر آن
جواهر می افزودند تا بمرتبه رسید که مقوم از حصر بهای او عاجز گشت
و بوقت فتح فارس آن بدست مسلمانان افتاد و بر لشکر بخش کردند افریدون
دیار مغرب تا بفرات به پسر مهتر سلم داد و دیار مشرق تا رود
جیحون به پسر میانه تور داد و میانه تختگاه او بود با ایران منسوب به پسر
کهتر ایرج داد و برادران بهمه جهت فضیلت دستگاه بر وی رشک بردند
و او را بکشتند و سرش بفریدون فرستادند از ایرج دختری ماند

بود افریدون او را به پسر خود داد و منوچهر از و متولد شد و چون
افریدون فرستاد و از آثار فریدون باره و خندق شهرهاست و فریدون
افسونهای نیکو دانستی تریاک ما رافعی از بهر دفع زهر او ساخت و خر بر
مادیان در عهد او جهانیدند تا استر پدید آمد در عهد او کوش فیل دندان
برادر ضحاک بر ولایت بربر مستولی شد و دعوی خدایی کرد فریدون
سام نریمان را بجنگ او فرستاد و میان ایشان محاربات عظیم رفت
اما ظفر سام را بود و کوش را بطاعت در آورد و نمرود بن کنعان از نسل
کوش است فریدون بعد از قتل هر سه پسر وفات یافت مدت پادشاهی
پانصد سال از سخنان اوست روزگار کارنامه کردار شماست به انجا
صورت کردار نیکو باید نوشت **منوچهر** ابن شیخور بن پرتاده
فریدون است چون فریدون درگذشت بحکم ولی عهد به پادشاهی
نشست و بعد استقلال پادشاهی و بهبودی دهقانی بگماشت و او جهان
پهلوانی بسام نریمان داد و نهر فرات و شط جفر کرد و بعراق آورده
و بوستانها ساخت و انواع اشجار و ریاحین از شهرها و کوهها به انجا
نقل کرد و بعمارات عالم مشغول شد چون ایام دولتش شصت سال رسید

دران ایام افراسیاب از نسل تور آهنگ وی کرد با لشکر تمام منوچهر
از وی بگریخت و بطبرستان شد افراسیاب از پی وی شتافت شد
پس صلح کرد بر انکه ماورای جیحون افراسیاب را باشد و بازگشت
هم در زمان وی باری تعالی شعیب را بمدین فرستاد و اسمعیل
ابن ابراهیم را بفرعون و نام او ولید بن المصعب بود و مدت
سلطنتش صد و بیست سال بود بعد ازان درگذشت **نوذر** ابن منوچهر
بعد از پدر بپادشاهی نشست از اولاد تور بن فریدون افراسیاب
با او مخاصمت کرد میان ایشان محاربات عظیم رفت نوذر اسیر شد
و بحکم افراسیاب کشته گشت مدت پادشاهی او هفت سال بود
افراسیاب از نسل تور بن فریدون بعد از قتل نوذر بر ایران
مستولی شد قتل عام و غارت کرد و در خرابی این ملک کوشید
و عمارات بشکافت و چشمها و کاریزها بینباشت و درختان ببرید و
درین سال سام نریمان وفات یافته بود و زال پسر سام او را
ازین ملک براند و پادشاهی بزو ابن طهماسب داد و مدت استیلای
افراسیاب دوازده سال **زو** ابن طهماسب بن منوچهر و در بعضی تاریخ

او را زاب نوشته اند در سن هشتاد سالگی بمدد زال پادشاه شد
و در عمارت ملک سعی نمود و هفت سال خراج از جهان برداشت
تا مردم در عمارت و زراعت فزودند و ملک معمور شد و آن خرابی
پادشاهان ماضی که در دست افراسیاب بدو رسیده بود بخرج خود
و اتباع خود کرد و از آثار او دو رود است که در دیار بکریست که از مرغزو
گردانیده و بجد رسانیده و آنرا زابین گویند و بران رود خانها
و دیهها ساخت بحال او چنین بود در حال حیات پادشاهی به پسر داد
مدت پادشاهی او بروایتی پنج سال و بعضی گفته اند یازده سال
گرشاسف زو بن طهماسب در حال حیات پدر پادشاه شد
و بعضی گفته اند برادرزاده زو بود و در نظام التواریخ آورده
که مادر او دختر ابن یامین بن یعقوب پیغمبر است و همچنین نقل کرده که
رستم دستان از نسل وست افراسیاب با او جنگ کرد و او
دران جنگ کشته شد مدت سلطنت او بروایت صاحب نظام التواریخ
بیست سال و بروایت گزیده پنج سال و بعضی از مورخان پادشاهی
او را مسلم نداشته اند والله اعلم **فصل دویم** در ذکر کیانیان پادشاهان

مدت ملکشان منعقد و سی چار سال اول ایشان **کیقباد** بن زاب بن
زو بن طهماسب بن منوچهر بعد زال و پسرش رستم ایران از ترک
از [illegible] سیاب مستخلص کردانیدند که او تمام اصفهانی شد و در جهان پهلوانی
[illegible] زمان امیر الامرایی میخوانند و رستم را دو ده یک جهة خراج
لشکر نهاد مردم بعهد او گشته و رستم کوشش‌ها نمودند در جنگ او پدید کرد
چون کیقباد با تورانیان صلح کرد سرحد رود جیحون برادر مقرر شد
مدت پادشاهی او صد سال دار الملک او اصفهان بود و آنرا گور ده
معتبر کرده اند و یک نیمه عراق که دران حدود است از توابع او کرده اند
و از پیغمبرانی که در زمان او بودند خرقیل و الیاس و الیسع و اشموئیل
علیه السلام **کیکاوس** بن کیقباد و گروهی گویند نبیره کیقباد بیت
بوصیت کیقباد پادشاه شد بعد از مدتی بجانب مازندران رفت
و آنجا گرفتار گشت رستم زال براه هفتخوان جریده به مازندران رفت
و کیخبان مازندرانی را بکشت و کاوس را خلاص داده به پادشاه
مازندران جنگ کرده او را بکشت و کاوس را به ایران آن ملک رسانید
دیگر باره کاوس بهاماوران رفت و گرفتار شد رستم لشکر کشید

و با پادشاه هاماوران و مصر و شام و روم جنگ کرده ایشان را تیز
بکشت و کاوس را باز مظفر بتختگاه آورد و کاوس بمکافات
خواهر خود مهر ناز را بزنی برستم داد و او را خطاب از پهلوانی
و امارت به پادشاهی رسانید بعد از آن رستم بسیستان بشکار بشد
سمنگان رفت و دختر پادشاه آنجا را بخواست و سهراب حاصل شد
و چون بحد بلوغ رسید با لشکر افراسیاب بجنگ کاوس با ایران آمد
و بدست رستم ناشناخته کشته شد مادرش بخون خواستن آمد رستم او را
دل خوش کرده و فرامرز بزاد و کاوس دختری را از نسل گرسیوز
که ایرانیان از توران بدست آورده بودند بخواست و سیاوش از او بزاد
بسیار خوب صورت بود و سیاوش بجهة تهمت سوداوه زن کاوس که
برو عاشق شد ملک پدر بگذاشت و با سپاه بترکستان پیش افراسیاب
رفت افراسیاب دختر خود فرنگیس نام را بدو داد و چون فرنگیس حامله
شد سیاوش بقصد گرسیوز برادر افراسیاب کشته شد چون خبر قتل او
بایران آمد رستم زال که اتابکش بود سوداوه را بکشت و با لشکر ایران
بترکستان رفت و با افراسیاب جنگ کرده او را منهزم کردانید

رستم تا هزار و پنسک زمین در ولایت ترکستان خراب کرد و
قتل عام رفت مدت پادشاهی کاوس صد و پنجاه سال و در نظام
التواریخ آورده که از پیغمبران و حکما که در زمان وی بوده اند
داود و سلیمان و لقمان ع داود و جمشیدی در بابل و یکی در بغداد و ساخت
کیخسرو بن سیاوش بن کاوس بن کیقباد بعد از قتل پدر بچهار ماه
متولد شد و چون بحد بلوغ رسید گیو بن گودرز آنرا از ایران برفت و او را
بیاورد و او را در راه با لشکر افراسیاب محاربات واقع شد گیو
رو بدریا نمود و بی کشتی از جیحون عبور کردند در ایران طوس بن نوذر
جهد فریبرز بن کاوس با او در کار پادشاهی تنازع کرد قرار بر فتح دژ
بهمن بار و چل نهادند فریبرز از آن عاجز شد کیخسرو آنرا فتح کرد و پادشاهی
بر او قرار گرفت و لشکر را بجنگ افراسیاب فرستاد و میان لشکر ایران
و توران محاربات در عهد او بکرّات رفت و از طرفین ظفر و هزیمت
واقع شد مردانگی رستم درین حرب مشهور است مفصل آن از شاهنامه
فردوسی معلوم میشود و در آخر از هر دو طرف دوازده پهلوان
از عالم رحلت اختیار کردند تمامت پهلوانان تورانیان بدست ایرانیان

کشته

کشته شدند و شکست بر تورانیان افتاد این جنگ را دوازده رخ
خوانند پس از این کیخسرو خود بجنگ رفت بر درخوارزم مصاف داد و اند
شیده پسر افراسیاب بر دست کیخسرو کشته شد و افراسیاب
منهزم گشت کیخسرو از عقب میرفت و او را گرد جهان میدوانید
تا در آذربایجان بر دست بهرام اسیر شد او را با برادرش گرسیوز
بمنزل فنا رسانید بعد از آن شصت سال پادشاهی کرد و پس لهراسب را
ولی عهد کرده و از پادشاهی کرانه کرد و بعضی گویند در کوه گیلان برفت
و در ده برد و در عهد او اژدهای عظیم در کوهی که در میان عراق و فارس است
و او را کوشید خوانند پیدا شد و مردم از بیم او آبادانیها که داشتند کیخسرو
بنفس خود آن اژدها را بکشت و بر آن کوه آتش خانه بساخت و آنرا
دیر کوشید خوانند از سلاطین دولت سعادت در مساعدت فصاحت و از پیغمبران
حکما که در عصر او بوده اند میناغوث تمیند و داود نبی و لقمان حکیم لهراسب
بن اوروند شاه بن کی پسر کیقباد چون کیخسرو را پسر نبود پادشاهی
بدو داد و چون پسران او نامدار نبودند بر دل کار بر او گران آمد فردوسی گوید شعر
همی هر کسی در شگفتش بماند ... که لهراسب را شاه بایست خواند

لهراسب چون بر تخت نشست دیوان عرض لشکر بنهاد و وجه لشکریان جواب
معین کرد و امرا را بر تخت زرین نشاند و خیمه خود سراپرده زد
و همواره به تسخیر ملوک و ممالک مشغول بود تا بیشتر اقالیم بگشود و آورده‌اند
که بخت النصر که بهادر بود بر رحبعم بن سلیمان رفت و بیت المقدس را خراب
کرد کاشته وی بود و فارسیان بخت النصر را رهام میگویند پسرش
گشتاسب را هوس پادشاهی شد پدر بدو نمیداد بخشم بجانب روم رفت
و دختر قیصر روم را بنکاح خود در آورد و بسیار از ولایات در ملک قیصر فزود
قیصر بقوت او آهنگ ایران کرد لهراسب را معلوم شد که قوت قیصر
بواسطه گشتاسب است تاج و نگین پیش گشتاسب فرستاد و پادشاهی
بدو تسلیم کرد و بعبادت مشغول شد و بشهر بلخ مقام کرد ارجاسب
نبیره افراسیاب بلخ آمد و لهراسب را بکشت مدت پادشاهی او صد و
بیست سال و از مشاهیر انبیا که در عهد او بوده‌اند ارمیا و عزیز
علیهما السلام **گشتاسب** ابن لهراسب بن آرزند شاه در شهر
بلخ تاج و تخت بدو رسید به پادشاهی نشست زردشت پیشوای گبران
بعهد او دعوت کرد گشتاسب دین گبری پذیرفت و اهل ایران را الزام

نمود تا دین گبری اختیار کنند و گشتاسب در اصطخر مقام
گرفت و بزند خواندن مشغول شد و آتشکده ساخت در کوه اصطخر
و حوالی آن که صورتها که در خرابه‌ها باشد مدفن ملوک عجم که پیش از اسلام
بوده‌اند بر سه گونه باشد بعضی در غارها که در کوهها ساخته‌اند و بعضی
در حفره‌ها کرده در پایین کوه نهاده‌اند و سنگ بسیار بر وی ریخته چندانکه
تل گشته و بعضی در خمها نهاده و خم در زمین تعبیه کرده چون ارجاسب
لهراسب را بکشت گشتاسب بزابلستان گریخت و برادر خود جاماسب
حکیم را بفرستاد تا اسفندیار پسر خود را که در قلعه گرد کوه که بزرگ بند
مشهور است بند کرده بود بیرون آورد و نوید پادشاهی داد و اسفندیار
با ارجاسب جنگ کرد ارجاسب از وی بگریخت اسفندیار از عقب او
براه هفتخوان بترکستان رفت و بشکل بازرگانان در روئین دژ در آمد و
ارجاسب را بکشت و پادشاهی طلبید گشتاسب از جهت آنکه از رستم
آزرده بود او را بجنگ رستم فرستاد و رستم بر آن دست یافت و او را
بتیر گز هلاک کرد مدت پادشاهی گشتاسب صد و بیست سال از آثار
گشتاسب قلعه سمرقند و دیواری در میان ایران و توران بیست فرسنگ

از آن سوی سمرقند و شهر بیضا بفارس است و از حکما که در زمان وی
بوده اند سقراط و جاماسب که در علم نجوم بی نظیر بوده است مدفن او
در فارس است بهمن ابن اسفندیار بن گشتاسب بن لهراسب
بحکم وصیت پادشاه شد و بکین پدر جنگ خاندان رستم رفت و فرامرز
بن رستم را بکشت و زال را محبوس گردانید بس خلاص او و رستم را
بدین حال در چاه بکر برادر مجروح شده بود و بدان درگذشته
بهمن ولایت بسیار در حکم آورد و بخت النصر را از بابل معزول کرد
و از اسباب جاماسب بن لهراسب که مادرش یکی از انبیای بنی اسرائیل
بود بعوض وی فرستاد و فرمود تا جمله بنی اسرائیل را به بیت المقدس
آورد و کسی که ایشان خواهند بر سر ایشان کار دو کورش ایشان را جمع آورد
دانیال پیغمبر را علیه السلام باتفاق ایشان ریاست بنی اسرائیل داد
و ملک شام نیز داد و ایشان را از انتقام خویش کسیل کرد و بیت المقدس را
عمارت فرمود و مادر بهمن از اولاد طالوت بود و زنش از نژاد
راحبعم بن سلیمان و او را پسر ساسان نام و دختری همای نام بود و بهمن
همای را زن کرد و پادشاهی بدو داد و ساسان از رشک بعبادت

مشغول شد مدت پادشاهی بهمن صد و دوازده سال از اکابر و حکما که
در عصر وی بوده اند بقراط طبیب و بقراطیس است همای بنت بهمن
زنی با حشم و رای بود و سیرتی پسندیده داشته بحکم وصیت
پدر پادشاه شد و از پدر حامله بود و وضع حمل پسری شد غضب شاهی
بر مهر پسر غالب آمد او را در صندوقی نهاد و در آب انداخت
گازری آن صندوق را بگرفت و پسر را داراب نام کرد و بپرورد
و چون بحد بلوغ رسید از گوهر پادشاهی پسر گازری فروتنی آورد
بسلاح ورزیدن مشغول شد و با لشکری که مادرش بجنگ رومیان
می فرستاد همراه شد و امیر لشکر در راه در وی آثار دولت شاهی مشاهده میکرد
چون بروم رسید مردم بسیار شرح احوال او با همای تقریر کردند
و همای تفحص احوال او نمود محقق شد که پسر اوست پادشاهی بدو تسلیم
کرد و خود گوشه گزید بعضی گویند که چهل مناره و خانه عظیم که در وسط
اصطخر بوده است و مسلمانان آنرا مسجد ساخته اند و اکنون بغایت خراب
او ساخته مدت پادشاهی او که همای کرده سی و دو سال و از آثار او
شهر جرباذقان است داراب ابن بهمن بجای مادر پادشاه شد و او

پادشاه با عدل و رای بود و بیشتر ملوک عجم تاریخ و منشا دوده وی بوده اند
و صاحب خبران تعیین نمود تا خبر نزد وی رسانند و جهت ایشان منازل
اسپ یام بست داراب دختر فیلقوس را بخواست و بسبب بوی
ناخوش که از دهانش می آمد او را پیش پدرش فرستاد و دختر از داراب
به اسکندر حامله بود چون پدر او فیلقوس گفت از منست و داراب را پسر
دیگر دارا نام بود او را ولیعهد خود کرد و بیشتر مدت پادشاهی او
دوازده سال و بیشتر مقام وی بفارس بود و از آثار او شهر دارابجرد
و کرده به و منسوبست و از حکیمان که در عصر او بوده اند افلاطون الهی
که شاگرد سقراط است **دارا** ابن داراب بحکم وصیت پدر پادشاه شد
میان او و اسکندر رومی بر سر خراج بعضی از ولایت ایران که در
تصرف رومیان بود مخاصمت افتاد آهنگ جنگ یکدیگر کردند دو
مرد همدانی که از کبار دارا او را زخم زدند و بلشکر اسکندر گریختند
اسکندر در حال بیامد و سر وی را بر زانو نهاد و سوگند مغلظه یاد کرد
که من نفرموده ام و قصد قتل تو نداشتم دارا از وی التماس کرد که
تا کشندگان وی را بکشند و دختر وی را اسکندر زن کند و بر اولاد ملوک

و پس بیگانه نگمارد و ایشان را خوار ندارد و اسکندر از وی پذیرفت
و بدان وفا کرد و ازین جهت ملوک طوایف بگماشت و نخواست که مخالفت
عهد کند و نیارست از اقارب دارا کسی را قائم مقام داشتن که مبادا
مستولی شوند و انتقام وی و از بلاد وی کینه خواهند و نیز گویند که
ارسطالیس تلمیذ افلاطون او را بدین اشارت کرده تا اسکندر
بر قتل پادشاهزادگان اقدام ننماید مدت پادشاهی او چهارده
سال از آثار او شهر ابهر است **اسکندر** ابن داراب که لقب او
ذو القرنین است و بعضی گویند پسر فیلقوس رومی است بعد از برادر
پادشاهی ایران بوی رسید و او تمامت جهان در ضبط آورد
و بطلب آب حیوان رفت و خضر علیه السلام مقدمه لشکر او بود و بآب
رسیده و از آن بخورد و اسکندر محروم ماند ارسطالیس حکیم
وزیر او بود و حکمت فلسفه و منطق و مجسطی و اقلیدس و هیات و
غیر آن از ایران بروم فرستاد و از آثار اسکندر سد یاجوج بمشرق
و اسکندریه بمغرب و دمشق و شام و مرو و هراة در خراسان
و سمرقند و ماوراءالنهر و بروج باریان و بقول بعضی مورخان سد یاجوج

و یاجوج ذوالقرنین اکبر ساخته است و طلب آب حیوان نیز او کرده
چون اسکندر رحلت خواست کرد جهان به ملوک طوایف بخش کرد
و بر ایران نود پادشاه تعیین کرده بود چنانکه هیچیک فرمان دیگری
نبردی و بدین سبب کس بر دم حکم نکرد و مدت پادشاهی او چهارده
سال و وفات او در شهر زور بود و در آنوقت سی کس از عالم
حکما پیش او حاضر بودند ارسطالیس از جمله ایشان بوده اسکندر را
اجزای اسکندر مالیدند و در تابوت طلا نهادند و باسکندریه فرستادند
مادرش او را از تابوت طلا بیرون آورد و در تابوت از سنگ مرمر
که از مصر آورده بودند نهاد و در اسکندریه دفن کرد وامق و عذرا
معاصر او بوده اند و بعد از آن ملک بر پسرش او روش نام که
شاگرد ارسطالیس بود عرض کردند قبول نکرد و بعلم و عبادت
مشغول شد از اهل و بیت اسکندر مردی را وغوپس نام به پادشاهی
برداشتند و او را بطلمیوس گفتند و معنی این ملک بزرگ بود چنانچه
ملک عجم را کسری میخوانند و ملک یونان و شام و مغرب تا حد عراق
و لب دجله در حکم او شدند و نبی اسرائیل ابن نین بیت المقدس

نگو داشت و یک تن از ایشان مهتر کرد و ترویج دین و شریعت توریه
فرمود و بطلمیوس پس بعد از سی و هشت سال از پادشاهی درگذشت
و بعد از آن دقیانوس به پادشاهی رسید و او بود که اصحاب کهف
از وی بگریختند و بکهف افتادند و بعد از آن مرد دیگر به پادشاهی
نشست نام او اوغسطوس چون از پادشاهی او پنجاه و شش سال
بگذشت عیسی مریم از مادر بزاد و میان عیسی و اسکندر صد و شش سال
و بعضی زیاده ازین هم گفته اند **فصل سیم** در ذکر ملوک طوایف
از عهد اسکندر تا زمان اردشیر بابکان مدت سیصد و سیزده سال
ایران از ملوک طوایف داشته اند و ایشان با یکدیگر کوشش بسیار
نکردندی لاجرم مردم از عهد ایشان در تحصیل علوم میکوشیدند
و اهل عالم در علم بدرجه اعلی رسیدند و از ایشان سه فرقه مهتر یک
پادشاه بودند از دیگران بزرگتر بودند **فرقه اول** اشغش وی
که چون اسکندر جهان بر ملوک طوایف بخش کرد خراسان و عراق
و بعضی از فارس و کرمان بدو داد و او مدت چهار سال مباشر
بود تا بر دست اشک بن دارا کشته شد **فرقه دوم** اشکانیان اند دوازده

پادشاه مدت ملکشان صد و شصت و پنج سال اشک بن دارا و در
زمان عمش اسکندر از بیم او پنهان شده بود و بعد از آن بر انطیخس خروج
کرده او را بکشت ملک انطیخس او را مسلم شد با دیگر پادشاهان
اطراف مقرر کرد که نام او را در رقعه‌ها نهاده بجای خود نویسند و او نیز
از ایشان خراج نخواهد و بوقت تشویش در لشکر مدد دیگر کنند و خلل
و شغب هیچکس به بیت دیگری نباشد مدت پادشاهی او پانزده سال
اشک بن اشک بن دارا او را شاپور بزرگ خوانند بعد از پدر
پادشاهی مر و تعلق گرفت و او بجنگ روم رفت و خلق بیشمار بقتل درآورد
و از اموال و خزاین که اسکندر بغارت برده بود بسیار باز آورد و مدت
پادشاهی او شش سال **بهرام** ابن شاپور بن اشک بعد از پدر
بحکم وصیت پادشاه شد و مدت یازده سال پادشاهی کرد و بعد از آن
درگذشت **بلاش** ابن بهرام بن شاپور بعد از پدر کار ملک بر وی
تعلق گرفت و مدت شانزده سال حکومت کرد **نرسی** بن بلاش
بن شاپور بن اشک پس از پدر پادشاه شد مدت چارده سال
در پادشاهی بماند و درگذشت **فیروز** ابن هرمز بن بلاش بن

بهرام بعد از عم پادشاه شد و بعد از دوازده سال حکم کرده درگذشت
بلاشان بن بلاش بن فیروز بعد از پدر پادشاه شد و مدت شصت
سال در پادشاهی بماند و درگذشت **اردوان** بن بلاشان بعد از پدر
پادشاه شد و مدت سیزده سال در پادشاهی بسر برد و در جنگ اشغانیان
کشته شد **فرد تیم** اشغانیان اند از نسل فریبرز بن کاوس مدت
پادشاهی ملکشان صد و پنجاه سال **اردوان** اشغ با اشکانیان
جنگ کرده دولت از خاندان ایشان بیرون آورده ملک بدو قرار
گرفت با ملوک طوایف همان شرط کرد مدت بیست و سه سال
در پادشاهی بماند و درگذشت **خسرو** بن اشغ بحکم وصیت برادر
پادشاه شد نوزده سال در پادشاهی بماند و درگذشت عیسی علیه السلام در
زمان او متولد شد **گودرز** بن بلاش بن اشغ او را گودرز بزرگ
خوانند یحیی علیه السلام از بنی اسرائیل او باز خواست مدت سی سال پادشاه بود
نرسی بن گودرز بن بلاش بعد از پدر پادشاه شد و مدت
بیست سال در پادشاهی بماند موبد و راهبی در زمان او حاکم خراسان
بودند از قبل او **نرسی** بن نرسی بن گودرز بن بلاش بعد از پدر پادشاه شد

پادشاه روم در عهد او قصد ایران کرد و او از پادشاهان طوایف
مدد خواست و ایشان را از ایران دفع کرد و مدت یازده سال
در پادشاهی بماند و درگذشت اردوان پسر تیری پسر نرسی پسر کودرز
و این آخر ملوک طوایف بود و بعد از وی پسر او پادشاه شد و مدت سی
و یک سال در پادشاهی بماند و در جنگ اردشیر بابکان کشته شد
و دولت ملوک طوایف سپری گشت **فصل دویم** در ذکر پادشاهان
که ایشان را اکاسره خواندندی و جمیع مدت ملکشان پانصد و سی
و یک سال **اردشیر بابکان** بجد مادری منسوب بابک و ابن بابک
از قبل اردوان حاکم فارس بود و شهر بابک میان فارس و کرمان
بدو منسوبست و پدر اردشیر را ساسان نام بود از نسل ساسان بن
بهمن پدر اردشیر شبانی بابک کردی بابک در حق او خوابی دید
دال بر نژادش پس پیدا اظهار کرد بابک او را و معزز کرد و دختر خود را
بدو داد و اردشیر از او متولد شد چون بحد بلوغ رسید بخدمت اردوان
رفت و بتقریبی از اردوان بجست و با پسرتی از پسرای او سر برآورده
دمرد و بگریختند و بفارس رفتند اردوان پسر خود را بجنگ او فرستاد

اردشیر بر او مظفر شد و بجنگ اردوان رفت و او را بظاهر ری بعد از
محاربه بکشت و بر ملک مستولی شد و دخترش را زن کرد و دختر پدر خود
اردشیر زهر خواست داد اردشیر فهم کرد و او را بوزیر خود داد تا بکشد
زن گفت حامله ام چون اردشیر را فرزند نبود او را زنهار داد و خود را
خصی کرد و بعد از چند گاه شاپور متولد شد و وزیر او را با پسر در دو
و در ده پسا کی در حالت گوی باختن بر اردشیر ظاهر گشت و وزیر
احوال عرضه داشت اردشیر وزیر را نوازش نمود و آل بابکه از نسل
آن وزیر بود اردشیر پادشاهان و ملوک طوایف [illegible] که مطاوعت
او کردند و خراج پذیرفتند بگذاشت و هر کدام که دم مخالفت زدند
نگذاشت و اگر بعد از محاربه بمطاوعت درآمدند مقبول داشت و از
آثار اردشیر جوزه فارس است عضد الدوله دیلم او را فیروزآباد
نام کرده و شهر کواشیر است که دار الملک کرمانست و در اول به اردشیر
میخواندند و اهواز و بندر دوشهرقان بخوزستان و جزیره و دیار بکر
و بحرین بدیار فارس و رزوجه بغزوین که انگور رعیت و بهمن بحیلان
که با انگور رجان مشهورست و نه در میان سیستان و کرمان و شهری از

مداین سبعه بعراق و بزماشیر در یس و اکنون ازان اثر نیست و آب زنده
رود در اصفهان میان رعایا بخش کرد و نصیب هر ولایت مقرر کرده
مدت پادشاهی اردشیر چهل سال و دو ماه بود و پادشاهی بود
بعدل و سخاوت و رای و شجاعت در عدل و سیاست قاعدهای
نهاد و اورا وصایا و عهود است بغایت خوب و در اواخر سلطنت
حکم او بر اکثر ربع مسکون نفاذ یافت شاپور بن اردشیر
پادشاهی بود بعدل و سخاوت بعد از پدر سی و یک سال و چند ماه پادشاهی
کرد و در جهان عمارات بسیار ساخت از جمله نیشابور که طهمورث
بنا کرده بود و اسکندر خراب کرده آبادان کرد و در شعبی که در
صوب آن شهرست غاری هست و صورت شاپور را از سنگ تراشیده
و بشکل ستونی در میان غار ایستاده است و بر سر شعب صورتی
چند کرده اند و چند شاپور در خوزستان او ساخت و به ولایت
روستاهای بسیار او ساخت و شاپور لفظ تازیست یعنی پسر
ملک هرمز بن شاپور مردی بود با جمال و قوت و بهادر و عالم
مدت دو سال پادشاهی کرد از آثار او شهر هرمز در خوزستان است که

میان بغداد و خوزستان بهرام بن هرمز چون بعد از پدر پادشاه شد
پیسه مانی را معزز و مکرم داشت و بخود شان نزدیک کرد تا مانی
بروی اعتماد کرد و پیش وی حاضر شد بهرام وی را تعظیم کرد و اتباع
او را جمله بدست آورد و آنگاه حکما را جمع کرد تا با مانی بحث کردند
و ملزمش گردانیدند کفر مبین شد توبه بروی و امتش عرض کردند
قبول نکرد بهرام فرمود تا پوستش کندند و بیاویختند و تابعانرا
فرمود تا مصریانرا هلاک کردند و بدیشان هر کس دعوت کرده بود و قبول نمود
تا در زندان محبوس شدند و مذهب وی از این سبب برطرف شد
گویند اثر آن در چین مانده است و مدت ملک او سه سال و سه ماه بود
از آثار او چیزی مشهور نیست بهرام بن بهرام بن هرمز مردی بغایت
نیکو سیرت بود و مدت ملکش هفده سال از آثار وی چیزی
مشهور نیست مقام وی به نیشابور بوده است بهرام بن بهرام بن
بهرام بن هرمز او را شاهنشاه خوانند و بهرام بهرامان نیز گویند بعد
از پدر مدت چهار ماه حکم کرد نرسی بن بهرام بن بهرام بن هرمز
بعد از پدر بر سریر پادشاهی نشست و مدت نه سال در حکومت بماند

بهرام ابن نرسی ابن بهرام بعد از پدر پادشاه شد و اول پادشاهی
از اکاسره که بنفس خود در ایوان مظالم نشستی او بود و سیرت
نیکو داشت و از مظلوم داد دادی مدت نه سال جهان در تحت فرمان خود
داد آثار او رستاهای بسیار در ولایت خوزستان داشت **شاپور ذوالاکتاف**
ابن هرمز بن نرسی بن بهرام بن بهرام بن بهرام بوقت وفات پدر
هنوز متولد نشده بود و هرمز هیچ فرزند نداشت ارکان دولت
او احتیاط کردند مادر شاپور حامله بود بپادشاهی بدو دادند بعد
از چهل روز شاپور متولد شد طفل را بر تخت خوابانیدند و تاج بر بالای
سر او آویختند چون کودک بود ملک پرآشوب شد از عرب طایر
غسانی لشکر کشید و تختگاه را با پاپانیان غارت کرد و خواهر هرمز را اسیر
کرد و زن کرد چون شاپور بحد مردی رسید بملک طایر رفت و دختر
طایر ملکه نام با او متفق شد و او را در قلعه راه داد تا طایر را بکشت
و بسیاری از قوم عرب را بقتل رسانید و چون از قتل ملول شد
فرمود تا شانه اعراب را بیرون میکردند و ایشان بسختی می مردند
اعراب او را بدین سبب ذوالاکتاف خواندند مالک بن نضر پیش او رفت

و او را از جهت آزار اعراب پرسید شاپور گفت از منجمان شنیده ام که
از عرب شخصی پیدا شود که ملوک عجم را بر اندازد بدین سبب این قتل میکنم
مالک گفت شاید که قول منجمان دروغ باشد و اگر راست است و البته بود
نیست اولی آنست که قتل کمتر باشد تا آن صاحب دولت را نیز کینه
کمتر باشد بدین سخن شاپور دست از آزار عرب باز داشت
شاپور بر سبیل رسل پیش قیصر روم رفت قیصر او را بشناخت و بگرفت
و محبوس کرد و بایران آمد و خرابی بسیار کرد و درین ملک
متمکن شد شاپور از زندان بمدد کنیزی که بر او عاشق شد بگریخت
و با آن کنیز بایران آمد و تا زمین قزوین هیچ جا آرام نگرفت و آن
زمین باغی است که اکنون بشاپوران منسوبست و شاپور ساخته و
در آن وقت باغ کوچک صومعه یزدان پرستی بود نزول کرد از حال
ایران استکشافی می نمود صومعه دار با او گفت وزیر شاپور در
رودبار است و لشکر در سر او مادر با استحضار هر دو اشارت کرد
بمدد ایشان هجوم پیوستند باتفاق بر قصد قیصر بجانب بغداد روان شدند
و بر سر قیصر رسیدند و او را دستگیر کردند ملک شاپور را صافی شد

شاپور زمین قزوین را بر خود مبارک دانست فرمود که آنجا شهری بسازند
معماران بعمارت مشغول شدند و دیلمان مزاحم ایشان می‌شدند
هرچه ایشان در روز میساختند شب خراب میکردند معماران بشاپور
انها کردند شاپور بمحاربه اعراب و دیگر جاها مشغول بود با کار
دیلمان نمی‌پرداخت جواب فرستاد که دیلمان را باعمال مشغول کنید
و شهر بسازید چنین کردند و شهرستان بساختند آغاز عمارت
در ماه ایار سنه ثلث و ستین و اربعمایه بوده چون سنه اسکندری
طالع جوزا جمعی از لشکریان جهة دفع شر دیلمان در انجا ساکن شدند
شاپور دفع طامعان ملک کرده بجنگ دیلمان آمد تا کنار دریای
خزر رفت و قتل عام کرد و بر هیچ دیلم ابقا نگذاشت و هرچه
عمارت از لشکریان برده بعضی را بسوخت و بعضی را در زیر گل کرد
و از بودن آن عار داشت و در تاریخ گزیده آورده که مانی مصور
در زمان شاپور ذوالاکتاف دعوی پیغمبری کرد و بعضی گویند در زمان
شاپور بن اردشیر و صاحب نظام التواریخ و حمزه اصفهانی
برانند که در زمان بهرام اول بوده چنانچه مذکور شد و دعوی پیغمبری

بآن گردی که خطهای دراز و کوتاه کشیدی و دایره نمودی بی پرگار
و مسطر چنانکه بپرگار و مسطر احتیاط رفتی تفاوت ننمودی و صورت
ربع مسکون و سه ربع مسکون بر گویی نگاشته بود چنانکه تمامت
شهرها و دریاها و کوهها و رودها از آن معلوم می‌شد و پیراهنی نیز
بساخت که چون پوشیدندی مرئی بود و چون برکندندی نامرئی اما
اما با مناظره با علما دروغ زن شد و کشته گردید از آثار شاپور
شارستان قزوین است که اکنون محلتی است از آن و شهر مداین
و تجدید عمارات انبار و حوزه شاپور که اورا هوپس خوانند و
چند شهر در سجستان و سند بساخت مدت عمر و پادشاهی او هشتاد
و دو سال **اردشیر نکوکار** برادر شاپور ذوالاکتاف است از مادر
چون برادر شاپور کوچک بود پادشاهی بدو دادند که چون شاپور
ابن شاپور بزرگ شود پادشاهی بدو سپارد اردشیر مرد عاقل
بود در دولت با مردم نیکو زیست و نیکویی کرد بدین سبب نکوکار
لقب یافت و مدت دولت او دوازده سال و چهار ماه بود و
در این معاصر او بودند قیصر روم. پسر کوچک بود تا ترک

نزد شاپور فرستاد که کسی را بفرستید تا ملک را مضبوط نگاه دارد و
چون بزرگ شود تسلیم او کنند شاپور پسر هرمز را بفرستاد تا پسر دوم
حاکم شد چون پسر قیصر بحد مردی رسید ملک بدو سپرد و او دست برد
رخصت مراجعت نداد و پسر دوم تا عهد بهرام گور بعهد روم بماند بهرام
ابن شاپور بن ذو الاکتاف ظالم و جبار صفت بود و او کرمانشاهی
مدت سیزده سال در پادشاهی بماند و در گذشت یزدجرد ابن بهرام
بن شاپور بعد از پدر پادشاه شد و یکسال حکم کرد فارسیان او را در
عدد پادشاهان نیاورده اند اما حمزهٔ اصفهانی و مورخان بر درستی
احوال او مبالغه نموده اند یزدجرد بن شاپور بعد از برادرزاده حاکم
پادشاه شد عظیم ظالم و ستمکاره بود فارسیان او را یزدجرد بزه کار
لقب کردند مدت پادشاهی او بیست و یکسال و هم در عهد او اکثر ایران
از ظلم خراب شد بهرام گور بن یزدجرد بن شاپور بعد از پدرش ارکان
دولت بسبب ظلم یزدجرد او را اختیار نکردند و پادشاهی بکسری
نامی دادند بهرام با او منازعت کرد بمحاربت انجامید بهرام رنج لشکر
نخواست و گفت دعوی من و او درست تاج بر تخت می نهیم و دو شیر گرسنه را

در پای تخت می بندیم هر که شیر را بکشد و تاج بردارد پادشاهی او راست
کسری گفت من صاحب ملکم و تو مدعی تنبیه ترا باید کرد و ترا باید رفت
بجنگ شیران بهرام شیران را بکشت و تاج برداشت پادشاهی بر او مقرر
شد بر جراحاتی که پدرش کرده بود مرهم نهاد و در عدل و داد کوشید
و بکردار نیکو مردم را هواخواه خود ساخت بغایت مردانه بود و
تیراندازی شکار دوست داشتی و گورخر بسیار کشتی بدین سبب
او را بهرام گور خوانند زمان او زمان عشرت و طرب بود مردم با نیم روز
بکسب مشغول بودی و نیمه دیگر بعشرت کار مطربان رواج عظیم گرفت
بهرام گور از هندوستان دوازده هزار لولی بجهت مطربی مردم بیاورد و
و نسل ایشان هنوز در ممالک ایران مطربی می کنند بهرام بعشرت
مشغول بود و کار ملک بوزیر گذاشت و وزیر ولایت خراب کرد و
لشکر را مرسوم نداده بود روزی بهرام بشکار بیرون رفت
چوپانی سگی را از پا آویخته بود متعجب پرسید گفت این سگ برین
گله معتمد بود ناگاه نقصان در گله می آمد و سبب معلوم نمیشد متفحص شدم
که این سگ با ماده گرگی صحبت گرفته بود و با او در ساخته دگرگان

گوسفندان تلف میکردند بهرام ازین سخن متنبه شد و شخص حوال
وزیر کشت گناه بیشمار داشت او را سیاست کرد مدت پادشاهی
او بیست و سه سال بفرمود تا بگور او نوشتند که ما آنکه ازین جهان
همه کامی برداشتیم بدان جهان هیچ نبردیم **یزدجرد** ابن بهرام گور بن
یزدجرد بعد از پدر پادشاه شد مدت پادشاهی او هیژده سال
هرمز پسر یزدجرد بن بهرام گور بعد از پدر بحکم وصیت
پادشاه شد برادر مهترش فیروز بن یزدجرد بن بهرام گور به پادشاه
هیتال التجا ساخت و با او جنگ کرد و او را اسیر کرد و بند مدت پادشاهی
او یک سال **فیروز** بن یزدجرد بن بهرام گور بعد از ظفر بر برادر
پادشاه شد در زمان او قحطی عظیم خواست هفت سال خراج از
مردم برداشت تا ضعفا رعیت مستاصل نگردند و سیرت پسندیده
داشت داد مظلومان نکو دادی مجرم را بزندان نفرستادی
و هم در مجلس جزا با مضار رسانیدی او را با خوشنواز ترک مصاف افتاد
و کشته شد مدت پادشاهی او ده سال بود **بلاش** ابن بن
یزدجرد بعد از پدر پادشاه شد برادرش قباد از وی بگریخت بعد سوفرای

که از پهلوانان جهان بود بقوت او بجنگ بلاش رفت و او را بکشت
مدت پادشاهی بلاش پنج سال **قباد** بن فیروز بن یزدجرد
بعد از برادر پادشاه شد در زمان او مزدک آمده دعوی پیغمبری کرد
و مال و زن همه مشترک گردانید قباد به وی گروید جهان بر قباد بشورید
عزلت یافت و برادرش جاماس بجای او نشست اما مورخان
نام او را در میان پادشاهان نیاورده اند باز بمدد پادشاه هیتال
قباد پادشاه شد و ملک بر وی قرار گرفت نوشیروان بن قباد
مزدک و اتباع او را ذبح کرد و جهان از شر او پاک شد از آثار قباد
اوجان و حلوان و شهر آباد جرجان و چند موضع در طبرستان است
مدت پادشاهی قباد چهل و چار سال **انوشیروان عادل** ابن قباد
بعد از پدر پادشاه شد او را کسری گفتندی و هر کو بعدالت او بود کسری
خواندند انوشیروان عادت و آیین نیکو نهاد و ترتیب لشکر کرده
کرد و ملتزم عرض و عارض او نهاد اگر داد بوزرجمهر را وزارت
داد و بعد از مدتی عزم روم کرد و ملک روم را بگرفت و قیصر را در
فرمان خود در آورد و خراج بستاند و روم بدو باز گذاشت بشرط آنکه

هر چند سپاه بدرگاه آید و چون از فتح روم فارغ گشت بماوراءالنهر رفت
و با خاقان صلح کرد بشرط آنکه تا فرغانه انوشیروان باشد تابع باشند
و دختر وی بخواست و با قفچاق بجانب هیاطله رفتند و ایشان را قهر
کردند و بجانب سند و چین رفت ایشان صلح نمودند و خراج ممالک
بر خود گرفتند چون از انجا باز گشت از فرغانه خبر آمد که قبچاق مستولی
شده اند انوشیروان آهنگ ایشان کرد و آنجا رفت و اقمع نمود
و در بند مقهور کرده اند و جمعی از لشکریان آنجا داشت تا آنرا نگاه
دارند و نیز فرمود تا حصنها ساختند و پلها عمارت کردند و راهها
نگاه میداشتند و از وزروان و مفدان گیلان و دیلمان او را مسخر شد
کتاب کلیله و دمنه و شطرنج در عهد او از هند بایران آوردند
وزیر او ابوزرجمهر بمقابل شطرنج نرد ساخت در ایام او سیف
ذوالیزن از ابنای ملوک حمیر نزد وی آمد و استمداد طلب کرد و
بر مسروق ابن ابرهه که سورة الفیل در شان پدرش آمده است
داد و مدد داد و تا یمن را از ایشان مستخلص کرد و بالجمله انوشیروان
جهانرا به نام نیکو و داد و انصاف بگرفت و چون هفده سال

از پادشاهی او بگذشت عمارات عالم بدانجا رسید که امتحان کردند پنجاه
جریب زمین خراب در ممالک او پیدا نشد نیافتند و مهتر و بهتر آفرینش
پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم در آخر زمان او بوجود آمد و آتش از
آتشکدها فرو مرد و دریای ساوه خشک شد و دوازده کنگره
از ایوان کسری بیفتاد انوشیروان از آن متفکر شد و این حال
با سطیح کاهن گفتند گفت این دلالت کند بر ولادت نبی عربی
و استیلای امت وی بر جمله آتشکدها و بعد از آن هر کنگره که افتاده
یکی از قریش پادشاهی کند پس از ایشان منقطع شود و از بناهای وی
رونق است بشکل طاق کسری ساخته است بجنب مداین و پیوسته در
بارگاه او چهار کرسی زرین نهاده بودی یکی از برای ابوزرجمهر
دوم برای قیصر روم سیم جای ملک چین چهارم جهت ملک قبچاق
مدت ملکش چهل و هشت سال قبرش بجبل الحمری بعد و تا بر گورش
نوشته هر چه از پیش فرستادیم ما را ذخیره است و هر کسی که جزای
نیکی نکاهد و در بدی نیفزاید لا تکون العمران حیث یجور السلطان هرمز
ابن انوشیروان بعد از پدر پادشاه شد ظالم و ستمکاره بود ارکان

دولت کسری را به بهانهای ناواجب بر انداخت و خراج زیادت
کرد بدین سبب ارکان دولت و رعیت از او متنفر شدند و پادشاهان
بیگانه هوس ملک ایران کردند چه پادشاه ترکستان با لشکر
بیشمار بخراسان آمد و پادشاه دشت قبچاق و خزر و قیصر روم
و قوم عرب تا ممکن ایران لشکر کشیدند هرمز متحیر گشت موبدان تدبیر
کردند تا پادشاه دشت خزر و قیصر روم و ملک عرب را بهدایا و
تحف خشنود کردانیدند تا باز گشتند و بهرام چوبین را با لشکر گران
بجنگ پادشاه ترکستان فرستاد بهرام او را در جنگ بکشت و با پسرش
بی حرمتی کرد و از غنیمت آنچه لایق پادشاه بوده باشد جهت خود
تصرف کرد هرمز از این حرکت رنجید و خلعتی زنانه پیش او فرستاد
بهرام برو عاصی شد و پسرش پرویز را بدان متهم کرد تا سکه بنام
نام خود زدند چون این کار کرد و پرویز از پدرش بترسید بگریخت
و بولایت ارمن رفت و بر دختر پادشاه ارمن شیرین نام عاشق شد
چون هرمز ظلم کم نمیکرد ارکان دولت او را خلع کردند و میل کشیدند
و پسرش پرویز را بیاوردند و پادشاهی بدو دادند پس هرمز را

بکشتند و مدت ملک هرمز دوازده سال **بهرام چوبین** بقولی از فرزندان
گرگین میلاد بوده و بقولی از تخم ری جهره بد کار بدعوی خدمتکاری
هرمز بهوس پادشاهی بکمین خواستن هرمز پسر او خسرو را
با پرویز ملاقات محاربت انجامید پرویز منهزم شد بهرام بر ملک
منهزم شد بهرام بر ملک مستولی شد پرویز بمدد خالان خود بندویه
و بسطام بروم رفت و دختر قیصر روم مریم نام را در نکاح آورد و
مدد لشکر قیصر بایران آورد و بدر اوجان با بهرام جنگ کرد
بهرام شکسته بخراسان گریخت و از آنجا بمودت خاقان چین رفت
و دختر او را بخواست پرویز بعد فرستاد و یکی را بفریفت تا بهرام را
هم آنجا بکشت مدت استیلای بهرام بر ایران دو سال و کسری
خسرو پرویز ابن هرمز بن انوشیروان عادل از نوادر دهر میشمرده
[illegible] پادشاه بوده بعد از بهرام چوبین پادشاهی بدو قرار
گرفت کسانی که پدرش را کشته بودند اگرچه خالان او بودند و او
بسعی ایشان از ورطه بهرام چوبین خلاص شده بود بقصاص پدر
بکشت فارسیان در شرح بزرگی او مبالغه کنند و چنین گویند که ملوک

شبدیز از پس او نیز گویند پانزده هزار کنیزک مطربهٔ خدمتگار
و شش هزار غلام خادم داشت و چهار پس و هشت هزار اسب
عربی و رومی و هزار استر زینی داشت و نهصد و شصت زنده فیل
در حضرت او می بودند بعد آنکه در شهرها می داشت و چون
سوار شدی دویست کس با مجمرهای زرین در حوالی او رفتندی
تا باد بوی خوش بدو رسانیدی و هزار آدمی به چهارپای بر رهگذرش
آب پاشیدندی تا گرد فرو نشستی و او به روی خوب و حسن خلق و
زور و دلیری و قوت شهواتی سرآمد زمان خود بود و دیگر آنکه
پاره طلا داشت نرم مثل موم که خواستی بی آتش ساختی و دستی
از عاج با پنج انگشت چون او را فرزندی خواست شد آن پنجه را در آب
نهادی چون فرزند متولد شدی آن انگشتان فراهم آمدی
و منجم طالع گرفتی و احتیاج نبودی از حرم خبر پرسیدن و چون
کاسهٔ آب از آن بخوردندی بی آنکه آب در وی ریزند باز پر شدی و پیل
سفیدی که در عهد او در ایران بچه آورد و سوای آن فیل را هرگز تولد
نمی شد دیگر باربد مطرب که تا غایت مثل او درین علم نبوده است

و چنانچه بنام پرویز سیصد و شصت و شش نوا او ساخته بود و هر روزی یکی
گفتی و استادان موسیقی را اقوال و حکایت است و گنج بادآورد آنچنان
بود که میان او و قیصر مخالفت افتاد و پرویز آهنگ ملک او کرد قیصر به کنار
دریا رسید از بیم آن خزاین آبا و اجداد خود تمام در کشتی نهاد تا مگر
جزایر دریا نهد باد آن کشتیها را به ساحل پرویز رسانید و آن همه خزاین تماما
روزی او شد و چون از پادشاهی پرویز نوزده سال بگذشت
حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم به پرویز نامه نوشت و او را باسلام
خواند پرویز از آن جهت که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نام خود
بر بالای نام او نوشته بود برنجید و نامهٔ رسول را صلی الله علیه و سلم پاره
کرد و خبر به پیغمبر رسید و در حق او فرمود فرق الله ملکه کما فرق کتابی
و مستجاب گشت و پرویز به بادان که ملک یمن بود نامه نوشت که بفرست
این شخص که در تهامه دعوی پیغمبری میکند تا نه بدین قوم خود رود و الا
او را بر من فرست باذان فیروز دیلمی را با چند معروف دیگر فرستاد و چون
این حکایت در حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم معروض داشتند رسول
فرمود که خدا پرویز را دوش کشته شما این حکایت برای که میکنید ایشان

تاریخ ضبط کرده‌اند بعد از آنکه خبر قتل وی برسید موافق قول رسول صلی الله
علیه وسلم بود آن جماعت جمله مسلمان شدند و سبب کشتن او آن بود که
پرویز بدخوی بود اکابر یکسر با یکدیگر مواضعات کردند و پسرش شیرویه را
بر آن داشتند که پدر را محبوس کرد و اتباع وی را اخراج نمودند تا بعد بود
که بزرگان او را هلاک کردند و این واقعه در شب سه‌شنبه بیستم شهر
جمادی الآخره سنه سبع من الهجرة النبویة واقع شد بعد از شش ساعت از شب
مذکور گذشته از آثار پرویز قصر شیرین و ایوانی در کوه بیستون می‌ساخت
و تمام نشد مدت پادشاهی او سی و هشت سال **شیرویه** بن پرویز
بعد از قتل پدر پادشاه شد سلطنت بر وی قرار نگرفت او بدین سبب
برادران او و خواهرهای خود را بکشت بدی کار او را برنج تن مبتلا کرد و بعد
از شش ماه بمرد مدت عمرش بیست و دو سال **اردشیر** ابن شیرویه
بعد از مرگ پدر پادشاه شد کودک بود و بعد از یکسال و نیم بر دست بنده
خود کشته شد **فراین** امیری بود از امرای پرویز و بعضی نام آن شهر
ایران و بعضی شهربراز نوشته‌اند حاکم ملک روم بود چون دولت
ساسانیان روی در انحطاط نهاد او طمع در ملک کرد و تغلب و استیلا

پادشا

پادشاه شد مدت دو سال حکم کرد ارکان دولت با او نساختند
و او را بکشتند و ریسمانی در پای او کردند و بر محلتها بکشیدند و منادی
ندا میکرد که هرکه نه از خاندان ملک بود و روی در پادشاهی کند
سزای وی این باشد **پوران دخت** بنت پرویز چون از اهلیت کسری
کسی نیافتند بکرات دختر را لشکر عجم پادشاهی باو دادند زنی عاقله بود و پیغمبر
صلی الله علیه وسلم در عهد او بدار القرار رحلت فرمود مدت پادشاهی او
یکسال و چار ماه **آزرمی دخت** بنت پرویز بعد از خواهر پادشاه شد
بغایت جمیله عاقله بود و مدت پادشاهی او چار ماه **فرخ زاد** ابن
پرویز از مطربه لشکر نام اصفهانی حاصل شده بود و نسب او مصدق
نمیداشتند چون از نسل کسری حاضر نبود پادشاهی باو دادند قریب
یکماه حکم کرد و بروایتی شش ماه و بر دست بنده کشته شد **یزدجرد**
ابن شهریار بن پرویز آخر ملوک عجم چون شیرویه بن پرویز اقربای
خود را بکشت دایه او را بغاری گریزانید و در آنجا پرورده داد و بطبع
غلت خواستی چون در آن نسل جز وی نبود پادشاهی بوی دادند در
زمان او کار اسلام قوی شده بود و دولت عجم ضعیف گشته چون

لشکر اسلام بجنگ عجم آمد یزدجرد رستم فرخ زاد را که برادرزاده
او بود به او فرستاد رستم فرخ زاد منجم بود دانست که دولت
اکاسره بآخر رسیده میخواست که صلح کند میسر نشد و رستم فرخ زاد
دران جنگ کشته شد لشکر اسلام قوت گرفت یزدجرد از عراق بخراسان
رفت و پناه بامیر لشکر خود ماهوی سوری برد لشکر عرب بخراسان
رفتند و به مرو دو ماه حرب کردند ماهوی ایشانرا بلشکر مدد داد
باز هوس عراق کرد ماهوی خبر یافت که بیژن پادشاه ترکستان قصد
ایران دارد بجنگ او رفت میانه ایشان صلح شد ماهوی با بیژن
متفق شده بجنگ یزدجرد آمد یزدجرد بگریخت و در آسیابی
پنهان شد شخصی ماهوی را از حال او خبر داد حکم بقتل رفت بفرمان
ماهوی یزدجرد را دران آسیا بکشتند و بیژن پادشاه ترکستان
ماهوی را با فرزندان بکشت و بسوخت مدت پادشاهی یزدجرد
بیست سال و چهار ماه اما چهار سال پیش رواج نداشت شانزده
سال دیگر ازین طرف بدان طرف گریزان می بود تا در سنه احدی
و ثلثین کشته شد دولت اکاسره سپری گشت **قسم سیم** در ذکر جمعی

که بعد از اسلام حکومت داشته اند و آن مشتمل بر سه مقاله و شش باب
مقاله اول در ذکر ابوبکر و عمر و عثمان که بعقب بحکومت نشستند و مردم
در بادیه تیه و ضلالت انداختند چون حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم از جهان فانی بنعیم باقی انتقال فرمودند و مصیبت زدگان
اهل بیت بکفن و تجهیز و دفن آنحضرت مشغول شدند انصار در سقیفه
بنی ساعده جمع شدند و میخواستند سعد عباده را بر خود امیر کنند
چون این خبر با بوبکر رسید باتفاق عمر بدانجا رفت و بعضی انصار بان
با بوبکر بیعت کردند و اکثر مهاجران نیز بیعت کردند و ابوبکر را بر خود
امیر ساختند و او دو سال و سه ماه حکم کرد و در ماه جمادی الاخر سنه
ثلاث عشر من الهجرة بدار قرار رفت و در زمان او بعضی از عراق عرب
و بعضی از شام بدست مسلمانان مفتوح گشت و مسیلمه کذاب
که در یمامه دعوی پیغمبری میکرد کشته شد بعد ازان عمر بوصیت ابوبکر
بجای او نشست و ده سال و نیم حکم کرد و در آخر ذی الحجه سنه ثلاث
عشرین ابولولو او را کارد زد و در محرم سنه اربع و عشرین بدار قرار رفت
در زمان عمر فارس و عراقین و مصر و شام و آذربایجان و بعضی از

روم و دیار بکر بر دست مسلمانان فتح شد بعد از ان عثمان بن عفان
بر جای او نشست و یازده سال و دو ماه حکم کرد بعد از ان جمعی
از مسلمانان بر وی خروج کردند و در مدینه خانهٔ او را حصار کرفتند
و در نصف اخیر ذی الحجه سنه خمس و ثلثین بقتل آمد و ابتدا او در جاییه
اندا خشد مسلمانان در زمان او خراسان بکرفتند و بعد از ان حضرت
امیر المومنین علی علیه السلام بالتماس و شفاعت صحابه و اهل اسلام
بر مسند خلافت نشست و بعد از ین بمدت چهار سال و نیم عالم بنور
هدایت و امامت آنحضرت نورانی بود و چون احوال هدایت مآل آنحضرت
در صدر کتاب مذکور شده بدان اکتفا رفت مقالهٔ دویم در ذکر تغلب
و تصرف بنی امیه چهارده تن مدت حکومتشان نود و یک سال اول
معاویه ابن ابی سفیان بن حرب بن امیه در عهد عمر امارت شام یافت
و چون در ربیع الاول سنه احدی و اربعین من الهجره حضرت امام حسن
علیه السلام بطریق انقطاع ملک گذاشت او بر جمیع ممالک اسلام
حاکم شد و در زمان او عبید الله زیاد علیه اللعنه در سنه ثلث و
خمسین حاکم بصره شد و در سنه ست و خمسین معاویه بنام پسرش

یزید ملعون از اهل عالم بیعت گرفت همه کس بیعت کردند مگر پنج کس
حضرت امام حسین علیه السلام و محمد ابو بکر و عبد الله عباس و
عبد الله عمر و عبد الرحمن ابی بکر معاویه با این جماعت مضایقه نکرد
و تکلیف کردن مصلحت ندید و در منتصف رجب سنه ستین من الهجره
بمرد دویم یزید بن معاویه ابن ابی سفیان علیه اللعنه بعد از پدر بعنف
تکبر بحکومت نشست در اول حکومتش بفرمود تا امام حسین را علیه
السلام با هفتاد و دو تن و بروایتی هشتاد و دو تن از برادران و بنی
اعمام و شیعه اهل و بیت در دشت کربلا شهید کردند و خانهٔ کعبه را بضرب
منجنیق و در آخر زمان او عبد الله زبیر خروج کرد بعراق و خراسان
و یمن و حجاز و عراق و فارس و آذربایجان و هر جا که اسلام رسیده
بود و سوی دمشق و ناحیهٔ اردن بیعت او در آمدند و هشت سال
ملک در دست وی بماند تا ایام عبد الملک مروان بس حجاج بن یوسف
علیه اللعنه را بفرستاد تا با وی محاربه کرد و در روز سه شنبه سیزدهم
جمادی الآخر سنه ثلث و سبعین در مکهٔ معظمه از حلق آویخت سیم
معاویه بن یزید بن معاویه از پدر چهل روز حکومت نام او بود و در

و در جمادی الاول سنه اربع و ستین بمرد بعد از آن پسرش خالد بن
یزید بحکومت تعیین کردند قبول نکرد و چهارم مروان بن حکم ابن ابی العاص
ابن امیه بسعی عبید الله زیاد علیه اللعنه بحکومت نشست و در زمان او
سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و جمعی از شیعیان بطلب خون
حضرت امام حسین علیه السلام خروج کردند و بنی امیه هر کرا
در کوفه یافتند بکشتند و در عین الورده با عبید الله زیاد و حصین بن
نمیر علیهما اللعنه بیست روز جنگ کردند سلیمان بن صرد و مسیب بن
نجبه و بقیه شیعه علیهما الرحمه شهید شدند و بعضی بجزیره گریختند
و مروان در ماه رمضان سنه خمس و ستین مادر خالد بن یزید که در
حباله او بود در شب بالشی بر دهان او نهاد و بر آن نشست تا بمرد و هشتاد
و یک سال عمر داشت پنجم عبد الملک ابن مروان علیه اللعنه بعد از پدر
پادشاه شد و در کوفه مختار بن ابو عبید الله ثقفی در منتصف ربیع
الاول سنه ست و ستین خروج کرد و ابراهیم ابن مالک اشتر
علیهما الرحمه مدد او در گرفت عراق و دیار بکر و اهواز و آذربایجان
مسخر کرد و بجد تمام در طلب خون امام حسین علیه السلام ساعی شدند

تا عمر سعد را با پسرش و شمر ذی الجوشن علیهم اللعنه و کسی که در کربلا با
حضرت امام حسین جنگ میکرده می گرفتند و می کشتند عبد الملک
عبید الله زیاد را با هشتاد هزار مرد بجنگ ایشان فرستاد و از
جانب مختار ابراهیم مالک اشتر غالب آمد و عبید الله زیاد کشته شد
و بدوزخ رفت و اکثر شامیان بقتل آمدند عبید الله زیاد چهارده سال
امارت کرده بود و مختار موصل و جزیره و آن حدود را با ابراهیم داد و
بعد ازین مصعب ابن زبیر از جانب برادرش عبد الله زبیر
علیهم اللعنه بجنگ مختار آمدند و در سنه سبع و ستین مختار کشته شد
و عبد الملک ابن مروان در جمادی الآخر سنه اثنی و سبعین بجنگ مصعب
ابن زبیر بعراق آمد و او را بکشت و عراق بتصرف عبد الملک در آمد
و بشام مراجعت نمود و حجاج ابن یوسف را علیه اللعنه را در ماه رمضان
سنه مذکوره بمکه بجنگ عبد الله زبیر فرستاد و حجاج بر عبد الله زبیر
ظفر یافت و او را بکشت چنانکه گذشت و چندانکه عبد الله زبیر در
حیات بود پادشاهی بنی امیه قرار نمی گرفت چون او کشته شد
مردم طوعا و کرها تابع ایشان شدند عبد الملک در سنه خمس و سبعین

حجاج را از حجاز عزل کرد و عراقین و فارس و خراسان و انحکم او بدو دا
و در سنه ثلاث و ثمانین بمرد و بیست و یک سال و یک ماه پادشاهی کرد
ششم ولید بن عبد الملک علیهم اللعنة بعد از پدر پادشاه شد
و مملکت و حکومت او زیاده از عبد الملک بود در زمان او قتیبه
مسلم از خراسان تا ترکستان رفت و ماوراء النهر و خوارزم و دیگر ولایات
بتصرف گرفت و از طرف شمال مسلمه بن عبد الملک عموریه
و قسطنطنیه مسخر کرد مسجد بنی امیه در دمشق ولید ساخته در سنه ثمان
و ثمانین و عمر عبد العزیز را بمدینه فرستاد تا خانهای ازواج رسول الله
صلی الله علیه وسلم بشکافند و داخل مسجد رسول الله صلی الله علیه
وسلم کردند و در ان اوان اهل مدینه می گریستند و می گفتند این
خانها را نمی بایست شکافت تا مسلمانان که از اطراف بدین جای
می آمدند میدیدند که پیغمبر خدا در دنیا بچه نوع خانها اکتفا کرده بود
در زمان ولید بن حجاج یوسف در بیست و پنجم رمضان سنه
خمس و تسعین بمرد و بیست سال امارت کرده بود و پنجاه و چهار
سال عمر داشت و زیاده از صد هزار آدمی را کشته بود و بغیر

غیر از انکه در حربها کشته شده بودند و در روز مرگ او صد هزار کس
در حبس او بودند ولید بن عبد الملک در روز شنبه منتصف جمید
الاول سنه ست و تسعین بمرد مدت نه سال و هشت ماه پادشاهی
کرده بود و چهل و پنج سال عمر داشت لعنة الله علیه هفتم
سلیمان بن عبد الملک بن مروان علیهم اللعنة بعد از برادر پادشاه
شد در زمان او یزید بن مهلب گرگان و طبرستان بگرفت جعفر
برمکی وزیر او بود و لطف نمود تا زر نقره تمام عیار زدند و پیش ازان
در زمان عبد الملک کم عیار مضروب کرده بودند بدین سبب
زر جعفری بدو منسوبست سلیمان بن عمر بن عبد العزیز را ولی
عهد ساخت و روز آدینه هشتم ماه صفر سنه تسع و تسعین بعلت ذات
الجنب بمرد و دو سال و هشت ماه حکومت کرده بود هشتم عمر بن
عبد العزیز بن مروان بعد از عم زاده پادشاه شد گویند اهل بیت
نبی را صلی الله علیه وسلم احترام میکرد و مردم را از بی ادبی
بنسبت ایشان منع می نمود در زمان او در سنه مائه ابتدای دعوت
بنی عباس بود و علی ابن عبد الله ابن عبد المطلب داعیان

باطراف فرستاد و مردم را بخود دعوت کرد عمر عبد العزیز روز
آدینه بیست و پنجم رجب سنه احدی بمرد و سبب آنکه هشام غلام او را
بفریفت تا او را زهر داد دو سال و پنج ماه حکومت کرده بود و چهل
سال عمر داشت **دهم** هشام بن عبد الملک بن مروان علیهم
اللعنه بعد از برادر بحکومت نشست و خراسان بنصر سیار داد و
عراقین بیوسف ابن عمرو ثقفی در زمان او زید بن حضرت امام زین العابدین
علیه السلام را در سنه احدی عشرین و مائه در کوفه شهید کردند هشام در
ششم ربیع الاول سنه خمس وعشرین و مائه بمرد نوزده سال
و هشت ماه حکومت کرده بود **یازدهم** ولید بن یزید بن عبد الملک بن
مروان علیه اللعنه بعد از عم بپادشاهی نشست در زمان او در سنه
خمس وعشرین و مائه محمد بن علی ابن عبد الله بن عباس وفات یافت
و پسر خود را ابراهیم و بعد از آن پسر دیگر سفاح را ولی عهد ساخت
ولید طریق زنا و فواحش کرد لشکر بر وی خروج کردند و او را در روز
چهارشنبه بیست و یکم جمادی الاول سنه ست وعشرین و مائه بکشتند
و بدروغ و رشتها دادند مدت یکسال و دو ماه حکومت کرده بود **دوازدهم**

یزید بن ولید بن عبد الملک علیه اللعنه در اول رجب سنه ست عشرین
و مائه بجای عم زاده نشست او را یزید ناقص خواندند بجهة آنکه وظایف
مردم را کم کرد مدت شش ماه حکومت کرد و در بیستم ذی الحجه سنه
ست وعشرین و مائه در دمشق بطاعون بمرد عمرش بچهل نرسیده
سیزدهم ابراهیم بن ولید بن عبد الملک علیه اللعنه بعد از برادر
دو ماه حاکم بود مروان حمار بروی خروج کرد در صفر سنه سبع عشرین
و مائه از مروان بگریخت و حکومت بمروان بازگذاشت و بعد از سه ماه
کشته شد **چهاردهم** مروان بن محمد بن مروان بن حکم بن عاص
علیهم اللعنه بعد از فرار ابراهیم بن ولید بحکومت نشست و او را
مروان حمار گویند چون حکومت بنی امیه بآخر رسیده بود در عهد او
فتنه بسیار شد و در خراسان یکی از بنی مهلب مشهور بکرمانی
بر نصر سیار خروج نمود و محاربات کرد درین اثنا ابو مسلم در سابع
عشرین رمضان سنه تسع وعشرین و مائه در دیهی از مواضع مرو دعوت
بنی عباس اظهار کرد با کرمانی در جنگ نصر سیار متفق شد نصر سیار
بجنگ ایشان رفت و کرمانی کشته شد و نصر سیار از ابو مسلم بگریخت

و در ولایت شاه و در ربیع الاول سنه احدی و ثلاثین و مائه مرو مردم
ابومسلم درین وقایع صد هزار کس از اتباع بنی امیه بکشتند و خراسان
ابومسلم را صافی شد قحطبه ابن شبیب طائی بجانب عراق فرستاد
دار الملک عراق سخت کرده و از عراق عزم کوفه نمود یزید بن هبیره که
مقدم لشکر مروان حمار بود از واسط بجنگ قحطبه آمد و در کنار فرات
بهم رسیدند شب بود جنگ در پیوست قحطبه در آب غرق شد اما لشکرش
ثابت شده جنگ کردند و یزید بن هبیره را شکست شد چون روز شد قحطبه در آب
غرق شده بود پسرش حسن ابن قحطبه را بر خود امیر کردند و بکوفه رفتند
و سفاح بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس را بیرون آوردند و بیعت
کردند و تمام اهل کوفه بیعت کردند و چون مروان حمار واقف شد ابراهیم
بن محمد برادر سفاح را که در بند داشت بکشت و لشکر بجنگ بنی
کشید سفاح اعمام خود عبد الله بن عبد الصمد پسران علی بن عبد الله
ابن عباس را بجنگ او فرستاد بر کنار فرات جنگ کردند مروان
حمار منهزم شد لشکر بنی عباس از عقب او رفتند و او را در حدود
مصر در ماه ذی القعده سنه اثنی و ثلاثین و مائه بکشتند و حکومت

بنی امیه بسر آمد سفاح اولاد بنی امیه را طلب کرد هشتاد کس را یافته
همه را بکشت و پادشاهان بنی امیه را بغیر از عمر عبد العزیز از گور
بیرون آوردند و بسوختند **مقاله پنجم** در ذکر بنی عباس علیه
اللعنه و ایشان سی و هفت کس اند مدت دولتشان پانصد و بیست
و چهار سال **السفاح** عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله در
اربعه ثالث عشر ربیع الاول سنه اثنی و ثلاثین و مائه بود بیعت
کردند و او مصر و شام و مغرب بعم خود عبد الله علی داد و خراسان
بعم دیگر داد و ابن علی برادر خود ابوجعفر را بجنگ یزید بن
عمر بواسط فرستاد که از جانب مروان حاکم بود ابوجعفر
کار او بساخت و باز پیش برادر آمد سفاح او را ولی عهد کرد و بخراسان
فرستاد تا از کار ابومسلم واقف شود و بیعت از و بستاند ابومسلم
با ابوجعفر تواضع نمود و اعزاز بسیار فرمود و بیعت کرد سفاح وزیر خود
ابومسلم خلال را بفرمود تا بکشتند و وزارت بخالد برمکی داد و در ثالث
عشر ذی حجه سنه ست و ثلاثین و مائه وفات یافت مدت حکومتش
چهار سال و نه ماه **المنصور بالله** ابوجعفر عبد الله بن علی بن عبد الله

بعد از برادر بحکومت نشست و چون ابومسلم مطاع و مطیع بود و غالب
مطلق ابوجعفر بکبر و استغنای او میدانست بحیله او را نزد خود
طلبید و در رومیه مداین ابومسلم را بکشت و بر پادشاهی
مستقل گشت بیست او در دولت نشست از علویان محمد بن عبد الله
بن حسن بن امام حسن علیه السلام در مدینه و برادرش ابراهیم در
بصره بر ابوجعفر خروج کردند و بعد از محاربات مغلوب گشته بدرجه
شهادت رسیدند ابوجعفر در سنه خمس و اربعین و مایه شهر بغداد بنا ساخت
و در سادس ذی حجه سنه ثمان و اربعین و مایه در بئر میمون بمرد
و پسر خود ابوعبد الله را ولیعهد ساخت و را المهدی بالله
لقب کرد مدت عمرش شصت و سه سال و مدت حکومتش بیست
و دو سال المهدی بالله ابوعبد الله محمد بن منصور علیهم اللعنه
بعد از پدر بحکومت نشست در زمان او مردی در خراسان خروج
کرد نام حکم بن هاشم سازنده ماه نخشب اصلش از دیه کاچیره
بولایت بادغیس اول در دیوان ابومسلم کاتب بود و در جنگ
تیری بر چشمش آمد کور شد برقعی بر آن چشم فرو گذاشت او را بدین

برقعی خواندند شکلی عظیم بد داشت و دعوی خدایی کرد خلق بسیار
برو گرویده شد و در ولایت نخشب قلاع چند فرو گرفت و کار او عروج
یافت مهدی ابن سیب بن زهیر را بجنگ او فرستاد و چون مهلک او
دید ابای خود را در شراب زهر داد تا تمامی بمردند و خود را در میان دو
خانه بسوخت چنانکه از اعضا و جوارح او هیچ باقی نماند بدین سبب
اتباع او گمراه شدند و گفتند او باسمان رفت و این واقعه در سنه
ست و ستین و مایه بود و بروایتی در سنه ثلاث و ستین و مایه بود و
مهدی در روز پنجشنبه بیست و دوم محرم سنه ست و ستین و مایه درگذشت
و ده سال و یکماه حکومت کرد و چهل و سه سال عمر داشت الهادی بالله
موسی بن مهدی علیه اللعنه بعد از پدر بحکومت نشست یکسال سه ماه حکومت
کرد مردی درازبالا و خوش رو بود و لب زیرینش کوتاه چنانکه لب بالایی
بلب زیرین نرسیدی و بدخو و درشت سخن بود و در شانزدهم ربیع
الاول سنه سبعین و مایه فوت شد الرشید بالله هارون بن مهدی
علیه اللعنه بعد از برادر بجای او نشست و وزارت بیحیی بن خالد برمکی
داد و در آن سال که بحکومت نشست او را دو پسر متولد شد یکی

محمد امین نام کرد و یکی را مامون هارون ولایات غربی را از قصبه
حلوان چندانکه اسلام رسیده بود بمحمد امین داد و ولایت
شرقی را بمامون و روم و دیار بکر و آذربایجان به پسر دیگر قاسم
داد و او را مؤتمن لقب کرد و در خطبه اول نام امین بود از آن نام
مامون بعد از آن نام مؤتمن معین فرموده بود پسر دیگر معتصم در
حساب نیاورد اما خدای تعالی چنان خواست که حکومت باو رسید
و بعد از مامون بخلافت نشست و نسل از آن ماند هارون در صفر
سنه سبع و ثمانین و مایه بر آل برامکه غضب کرد و ایشان را برانداخت
و وزارت بفضل بن ربیع داد و در سنه تسعین و مایه قیصر روم
بجنگ او پیش آمد و بعد از محاربه صلح کردند و تعرض بدیار
اسلام نمود زمستان سخت بود هارون در آن سپاه بروم رفت
و از رومیان بسیاری کشت قیصر دیگر باره صلح کرد و در سمرقند
رافع بن لیث بن نصر بسیار خروج کرد و بر ماوراء النهر مستولی شد
هارون بجهت دفع او عزیمت خراسان کرد و چون بطوس رسید
بیمار بود و شب شنبه ثالث ربیع الاخر سنه ثلاث و تسعین و مایه بمرد ولادتش

در ری بیست و هفتم ذی الحجه سنه تسع و اربعین و مایه بوده مادر او
خیزران است و او جاریه مهدی بود او را آزاد کرده و نکاح فرمود
و وفات خیزران در شب جمعه بیست و هفتم جمید الآخر سنه ثلاث
و سبعین و مایه بوده و هارون مرد دراز بالای فربه بود و اندک
احولی در یک چشم داشت **الامین** محمد بن هارون الرشید او را
ولی عهد کرد و مامون را بسلطنت خراسان فرستاد پس چون محمد
امین پادشاه شد علی بن عیسی را با لشکر تمام بحرب مامون فرستاد
مامون طاهر بن حسین را که عامل ری بود بپذیره لشکر فرستاد و
میان ایشان محاربه رفت و لشکر امین منهزم شد او از پی ایشان
ببغداد رفت و امین را هلاک کرد و مدت چهار سال و هفت ماه
حکومت کرد و در خامس محرم سنه ثمان و تسعین و مایه کشته شد و ولادتش
در شوال سنه سبعین و مایه بوده **الامامون** ابو العباس پسر عبدالله
بن هارون علیه اللعنه بعد از قتل برادر حکومت یافت و چون منصب
امارت و وزارت بفضل بن سهل تفویض فرموده بود او را ذو
الریاستین لقب کرد و سهل بن فضل سعی کرد تا مامون ولایت عهد

حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا داد و بدین سبب
بنی عباس مأمون را بر فضل بن سهل متغیر ساختند و فضل بن سهل را
در حمام بکشتند و مأمون قاتلان را بقصاص بکشت مأمون بفرمود تا کتب
اوایل از حکمت و نجوم و هندسه و اقلیدس و فلسفه و منطق و
غیر آن از یونانی بعربی نقل کردند و در شهور سنه ثمان و مائتین
خراسان بطاهر ذوالیمینین داد و احوال او بعد از این خواهد آمد
در زمان او سنه احدی و مائتین بابک خرم دین در آذربایجان
خروج کرد که چون لشکر بدفع او فرستاد و منهزم شدند و بابک
قوت گرفت و فتنه او تا زمان معتصم باقی بود و ولادت او در
سنه سبعین مائه **المعتصم بالله** ابو اسحق معتصم بن هارون بعد از
مأمون بخلافت رسید و در سنه عشرین و مائتین فرمود تا دست و پای
از خلاف بریدند و او را بردار آویختند بعد آن معتصم بروم
رفت و فتح کرد و در ربیع الاول سنه سبع عشرین و مائتین معتصم را
خلیفه مثمن خوانند زیرا که هشتم است از عباسیه و هشتم خلیفه
و هشتم سال و هشت ماه خلافت کرد و چهل و هشت سال عمر داشت

و هشت پسر و هشت دختر داشت و هشت هزار غلام و هشت فتح بزرگ
کرد و هشت ملک معتبر را بکشت و هشت بار هزار هزار دینار میراث
بگذاشت **الواثق بالله** ابو جعفر هارون بن معتصم بر جای پدر بخلافت
نشست مدت پنج سال و نه ماه حکومت کرد و در اواخر ذی الحجه
سنه اثنی و ثلاثین و مائتین بمرض استسقا وفات یافت **المتوکل علی الله**
جعفر بن معتصم علیه اللعنه بعد از برادر بخلافت نشست با اهل بیت
عداوت داشت و مردم را از زیارت حضرت امام حسین صلوات الله
علیه منع کردی و آب در صحرای کربلا افکند آب آنجا که اکنون مشهد
مقدس است حیرت آورد و بایستاد بدین سبب او را مشهد
حایر خوانند مدت حکومت متوکل پانزده سال بود و در منتصف شوال
سنه سبع و اربعین و مائتین بوده است بدست غلامان کشته شد
و قریب نود سال عزل و نصب ایشان در دست غلامان بود **المنتصر بالله**
ابو جعفر محمد بن متوکل بعد از پدر بحکومت نشست شش ماه حکم کرد
و در منتصف ربیع الآخر سنه ثمان و اربعین و مائتین بمرض برسام
درگذشت **المستعین بالله** ابو العباس احمد بن محمد بن معتصم

بعد از عم زاده حکومت بر وی قرار گرفت سه سال و نه ماه حکومت
کرد و در اواخر محرم سنه اثنی و خمسین و مائتین غلامان بر مستعین
خروج کردند و او را خلع نمودند و محبوس گردانیدند و طعام از وی
باز گرفتند تا از گرسنگی بمرد و در ایام او الداعی الی الحق حسن بن
زید علوی در طبرستان در سنه خمس و مائتین خروج کرد و جیل
و دیلم با وی یکی شدند و از ملک ری تا بخارا رسیدند و دیگر فتنه
و تا سنه احدی و سبعین و مائتین حکومت طبرستان در دست داعی
بود **المعتز بالله** ابو عبد الله زبیر بن متوکل بعد از مستعین بخلافت
نشست سه سال و شش ماه و بیست روز حکم کرد بعد از آن
غلامان بر معتز خروج کردند و قهر نمودند تا خود را خلع کرد و هرچه
داشت از وی بجبر گرفتند و او را در حمام آب تیغ زهر آلود دادند
تا بمرد و بروایتی در حبس از گرسنگی بمرد و این حال در سابع عشر
رجب سنه خمس و خمسین و مائتین بود معتز بالله موسی بن وقار را در
سنه ثلاث و خمسین و مائتین بجنگ داعی علوی فرستاد و ری
و قزوین و ابهر و زنجان از تصرف او بیرون آورد و داعی منهزم شد

و بطبرستان شتافت کرد و در سنه احدی و سبعین و مائتین و بروایتی
در سنه سبعین و مائتین وفات کرد و بعد از آن برادرش محمد بن زید
تا سنه سبع و ثمانین و مائتین حاکم طبرستان بود و بعد از آن بدست
محمد بن هارون سرخسی صاحب امیر اسمعیل سامانی کشته شد **المعتمد علی الله**
ابو العباس احمد بن متوکل بعد از مهتدی بخلافت نشست بیست و سه
سال حکم کرد و برادرزاده را احمد بن طلحه بن متوکل علیه اللعنه بعد از
مهتدی بیمن و حجاز فرستاد و در عهد او بعراق عجم حسن بن علی بن
عمر بن امام زین العابدین علیه السلام خروج کرد و در سنه سبع
و ثمانین مائتین که زمان معتضد خلیفه بود بدیلمان رفت و خلق را
بخود دعوت نمود کار او آنجا بلند شد مردم گیلان او را ناصر الحق
و ناصر الاسلام گویند و امام و مقتدا اشناسند و قول او نزد ایشان
اعتبار عظیم دارد و بمذهب او عمل نمایند و در ثالث عشرین شعبان
سنه اربع و ثلاث مائه در آمل وفات یافت و همانجا مدفون است
نود و نه سال عمر داشت معتمد در اواسط رجب سنه تسع و سبعین
و مائتین وفات یافت **المعتضد بالله** ابو العباس بن احمد بن موفق

ابن متوکل بعد از معتمد خلافت کرد بخواب دید که مردی بر کنار
دجله نورانی دست به دجله کردی و کف آب از دجله برداشتی و در
دجله آب نماندی باز آن آب بریختی دجله بقرار شدی معتضد
از احوال او پرسیدی گفتندی امیر المؤمنین علی مرتضی است علیه
السلام معتضد بر وی سلام کردی آنحضرت آنرا اکرام فرمودی
و گفتی چون خلافت بتو رسد فرزندان مرا نیکو دار و نگذار که زحمتی
بدیشان رسد معتضد بدین سبب رعایت علویان نهایت کردی
و اموال بسیار بخشیدی و حکم کرد که بر سر منابر بر معاویه لعنت کنند
ارکان دولت مانع شدند و گفتند موجب خروج علویان میشود و
بدولت مضرت دارد معتضد مدت نه سال و نه ماه در خلافت بماند
و در اواخر ربیع الاول سنه تسع و ثمانین و مائتین از افراط
مباشرت بمرد المکتفی بالله ابو محمد بن احمد معتضد بعد از پدر
بخلافت رسید و در زمان او قرامطه خروج کردند و راه حج مسدود
گردانیدند مکتفی ایشانرا برانداخت شش سال و هفت ماه
و بیست روز خلافت کرد و در ثالث عشر ذی الحجه سنه خمس و تسعین

و مائتین درگذشت المقتدر بالله ابو الفضل بن جعفر بن معتضد
بوصیت برادر خلافت یافت در عهد او قرامطه قوت گرفتند
و در مکه معظمه قتل عام کردند و حجر الاسود را از مکه بکوفه نقل کردند
و بفرمود او وزیر حامد منصور حلاج را بکشت مقتدر بدست بعضی
از خواص در سابع عشرین و ثلاث مایه کشته شد بیست و پنج سال
خلافت کرد الراضی بالله ابو العباس محمد بن مقتدر بعد از عم خلافت
بدو رسید ابن مقله خطاط وزیر او بود و بحکم ماکانی که منصب
امیر الامرایی داشت دست ابن مقله را بسبب مکتوبی که نوشته بود
و دیگری را بامیر الامرایی تعریف کرده بود برید و این واقعه
در سنه ست و عشرین و ثلاثمائه راضی شش سال و دو ماه
خلافت کرد و در سابع عشرین ربیع الاول سنه تسع عشرین و ثلاثما
ه درگذشت از خلفا اول کسی که در امامت و خطابت نایب
تعیین کرد او بود المتقی بالله ابو اسحق ابراهیم بن مقتدر
بعد از راضی بخلافت نشست در زمان او در بغداد قحطی شد چنانکه
آدمی آدمی را میخوردند و در اثنای قحط وبایی پیدا گشت چنانچه مردم

یکدیگر را دفن میکردند و تب چهار سال متقی خلافت کرد و بعد از آن
در صفر سنه ثلث و ثلثین و ثلثمائه او را از خلافت معزول
کردند و میل کشیدند پست و چهار سال دیگر زیست بود و در شعبان
سنه سبع و خمسین و ثلث مائه درگذشت **المستکفی بالله** ابو القاسم
عبد الله بن مکتفی بخلافت نشست چون یکسال و چهار ماه خلافت
کرد معز الدوله از آل بویه او را بگرفت و میل کشید و این صورت
در جمادی الاول سنه اربع و ثلثین و ثلث مائه بود **المطیع بالله** ابو القاسم
فضل بن مقتدر بعد از مستکفی بسعی معز الدوله ابن بویه بخلافت رسید
و با قرامطه صلح کرد و حجر الاسود را که از مکه بکوفه نقل کرده بودند
از ایشان بخرید و باز بمکه معظمه فرستاد مطیع بیست و نه سال و نیم
در خلافت بماند پس مفلوج شد و خود را خلع کرده خلافت به پسر
خود طائع داد و این صورت در ذی القعده سنه ثلث مائه بود و
مطیع دو ماه دیگر زیست و در محرم سنه اربع و ستین و ثلثمائه
وفات یافت **الطائع بالله** عبد الکریم بن مطیع بوصیت پدر
خلافت برو قرار گرفت و هفده سال و دو ماه در خلافت بماند

و در شعبان سنه احدی و ثمانین و ثلثمائه بالزام بهاء الدوله دیلمی خود را
خلع کرد **القادر بالله** ابو العباس احمد بن اسحق بن مقتدر بعد از طائع
خلافت بنام او مقرر شد در عهد او سلطان محمود سبکتگین بر خراسان
پادشاه شد قادر چهل و یکسال و چهار ماه خلافت کرده و در پانزدهم
ذی الحجه سنه اثنی و عشرین و اربعمائه درگذشت **القائم بامر الله** ابو جعفر
عبد الله بن قادر بعد از پدر بحکومت نشست و در ایام او طغرل
بیک ابن میکائیل سلجوقی خراسان فرو گرفت قایم او را خلعت
فرستاده و رکن الدوله لقب کرد بعد از آن بساسیری که سرهنگ دیلمی
بود دعوت اسمعیلیان پذیرفته قصد قایم بامر الله کرده او را
گرفته در خانه محبوس ساخت قایم از طغرل استغاثه کرد سلطان طغرل
با لشکر تمام برفت و با بساسیری در میانه واسط و کوفه جنگ کرد بساسیری
بهزیمت رفت سلطان طغرل قایم را با دار السلام آورده و مسند
حکومت رسانید و مال بغداد بتصرف سلطان طغرل در آمد قایم
چهل و چهار سال و هشت ماه حکومت کرده و در اواسط شعبان سنه سبع
و ستین و اربعمائه درگذشت **المقتدی بالله** ابو القاسم عبد الله بن

احمد بن قایم بعد از جد بحکومت نشست مدت نوزده سال و پنج ماه
حکومت کرد و در اواسط محرم سنه سبع وثمانین واربعمایه بمرگ مفاجا
درگذشت المستظهر بالله ابو العباس احمد بن مقتدی بوصیت
پدر بحکومت نشست باره‌ی شرقی بغداد و خندق و دیوار از مستظهر
ساخت بیست و پنج سال و سه ماه حکومت کرد و او در زمان حکومت
هیچ تشویش نبود و در ربیع الآخر سنه اثنی عشر وخمسمایه درگذشت
المسترشد بالله ابو منصور فضل بن مستظهر بعد از پدر حکومت بدو تعلق
گرفت هستی و شکوهی تمام داشت سلاطین سلجوقی را محل ننهادی
بنا برین میان او و سلطان محمود سلجوقی محاربه انجامید مسترشد
در دست مسعود گرفتار شد و در سراپرده محبوس گشت و این صورت
در رجب سنه تسع وعشرین وخمسمایه بود و بعد ازین ملاحده مسترشد را
در حدود مراغه کارد زدند و بدان درگذشت مدت هفده سال و دو
ماه حکومت کرده بود الراشد بالله ابو منصور جعفر بن مسترشد
چون پدرش با سلطان جنگ کرد او نیز بمقابله در آمد راشد از سلطان
مسعود بگریخت و از بغداد بحدود اصفهان آمد ملاحده او را نیز بقتل

رسانیدند و در سابع عشرین رمضان سنه اثنی وثلاثین وخمسمایه
مدت خلافت او هشت ماه در عراق عرب و در دیگر ولایات یکسال
و چار ماه بوده المقتفی بالله ابو عبدالله بن محمد بن مستظهر چون راشد
بگریخت سلطان مسعود با مقتفی بیعت کرد و سلطان مسعود در حیات بود
حکومت او رواجی نداشت چون سلطان مسعود درگذشت کار او رونق
گرفت بیست و چار سال و یازده ماه حکومت کرد و در اوایل ربیع
الاول سنه خمس وخمسین وخمسمایه درگذشت المستنجد بالله
ابو المظفر یوسف ابن مقتفی بعد از پدر بحکومت نشست هیبت
و وقار و کیاست تمام داشت و لطیف طبع بود اشعار نیکو دارد
یازده سال حکومت کرد و در اوایل ربیع الاول سنه ست وستین
وخمسمایه درگذشت المستضی بنور الله ابو محمد الحسن بن مستنجد
بعد از حکومت پدر تعلق بدو گرفت بزرگ منش و بسیار عطا بود و این
عطا را وکیل در خانه او بود اجازت بستانیده بود که هر انعامی که کم از ده
هزار دینار باشد با مستضی نگفته بمستحق رساند و چون بده هزار دینار
رسد اجازت طلبد مستضی نه سال و هشت ماه حکومت کرد و در آخر

شوال سنه خمس وسبعین وخمسمائه درگذشت **الناصر لدین الله** ابوالعباس
احمد بن المستضی بعد از پدر خلیفه شد مردی دلاور و دانا بود در عهد او
بغداد و ملک عرب آبادانی تمام یافت مدت چهل و شش سال و یازده
ماه در حکومت ماند در عهد او خوارزمشاهیان سلطنت از دست
سلجوقیان بیرون بردند و چنگیز خان بر ممالک ایران و توران مستولی شد
و قتل عام کرد وفات ناصر در غرهٔ شوال سنه اثنی و عشرین وستمائه
بود **الظاهر بالله** ابو نصر محمد ناصر بعد از پدر حاکم شد بحسن
سیرت او هیچکس از خلفای عباسی نبود اما کارش رواجی
نداشت مدت نه ماه و چیزی دو روز در خلافت مهلت یافت
و در ثالث عشر رجب سنه ثلاث و عشرین وستمائه درگذشت
المستنصر بالله ابوجعفر منصور بن ظاهر بعد از پدر بحکومت
نشست و او مرد کریم و رحیم بود گویند هر مالی که در مدت پانصد
سال خلفای عباسی جمع کرده بودند جمله را بخشید و در عهد او
ملک عرب رشک بهشت شده و نشان خرابی در آن مملکت نماند در
زمان او مغل مستولی شدند و جرماغون نوئین از طایفهٔ مغل به بغداد

رفت و با شرف الدین اقبال شرابی محاربه کرده منهزم بازگشت
مدت حکومتش هفده سال بود و در آخر جمادی الآخر سنه اربعین
وستمائه درگذشت **المستعصم بالله** ابواحمد عبدالله بن مستنصر
بعد از پدر بخلافت نشست آخر خلفای بنی عباس است مردی
متورع بود اما رایی نداشت مدت پانزده سال و هفت ماه
حکومت کرده از پادشاهان مغل هلاکو خان لشکر بجنگ او آورده
در اوایل صفر سنه ست و خمسین وستمائه او را با اکثر اهل بغداد
بکشت و درین باب گفته اند **شعر** سال هجرت ششصد و پنجاه و شش
روز یکشنبه چهارم از صفر ع شد خلیفه پیش هولاکو و دوران
دولت عباسیان آمد بسر **باب اول** در ذکر سلاطین
ایران که در زمان خلفای بنی عباس متصدی امر سلطنت بوده اند
و آن بر یازده فصل است **فصل اول** در ذکر طاهریان و ایشان
پنج تن بودند و شاعری اسامی ایشان درین دو بیت مندرج کرده **شعر**
در خراسان اهل منصب شاه ع طاهر و طلحه بود و عبدالله
باز طاهر ذکر محمد آنگه ع کو یعقوب داد تخت و کلاه

طاهر طاهر بن حسین ابن مصعب خزاعیست که او را ذوالیمین
میخوانند و او در زمان مامون خلیفه منصب امیر الامرایی داشت و محمد امین
برادر مامون بدست او کشته شد و بسعی او مامون بخلافت رسید
و او را ذوالیمین برای او میگویند که چون با حضرت امام علی بن
موسی الرضا علیه التحیة والثنا بیعت میکرد گفت دست راست من بدست بیعت
مامون مشغول است و بدست چپ با حضرت امام بیعت نمود و گفت
بسیاری که به بیعت امام مشغول شود او را چپ یمین توان گفت و او را
ذوالیمین لقب کردند یک چشم او از نور بهره نداشت و گفته اند **شعر**
یا ذوالیمینین و عین واحده ٭ نقصان عین و یمین زایده
مامون بر طاهر ذوالیمین برای کشتن برادر خود پسر گران بود و او را
از پیش خود دور کرد و غسان بن عباد را از خراسان عزل فرمود و
حکومت خراسان بطاهر تفویض کرد و در سنه خمس مائتین طاهر
ذوالیمین در اندک وقتی در خراسان مستقل گشت و در سنه سبع
و مائتین وفات یافت آورده اند که در وقتی که مامون طاهر ذوالیمین را
بجنگ علی بن عیسی که از جانب محمد امین می آمد فرستاد فضل بن

سهل که وزیر مامون بود و منجم بی نظیر او را بطالع خجسته روان
کرد و گفت لوای تو بطالعی بسته ام که تا قرب شصت سال او را
هیچکس نتواند کشود و چنین بود ازین وقت تا زمان یعقوب بن لیث
بن صفار پنجاه و شش سال حکومت خراسان در دست طاهریان
بود و بعضی مورخان این طایفه را در عدد سلاطین نیاورده اند
و اخبار ایشان در ضمن آن ذکر کرده اما طاهر ذوالیمین که مقدم این
طایفه است و این فقره را بعد باز نمود شد در آخر عمر خود دعوی
سلطنت باستقلال کرد و بعد از مدتها حکومت خراسان در خانواده
او بود و بعضی دیگر ذکر ایشان علاحده ایراد فرموده اند **طلحه**
بن طاهر بعد از پدر بحکم مامون حاکم خراسان شد و در زمان او شخصی
حمزه نام در ولایت سیستان خروج کرد و طلحه بدان جانب لشکر کشید
و بعد از محاربات ظفر یافت و سیستان را ضبط کرد و بخراسان
مراجعت نمود و در سنه اثنی و مائتین وفات یافت علی بن طلحه
قایم مقام پدر شد در اندک وقتی جمعی بر وی خروج کردند و او را
در نواحی نیشابور بکشتند مدت حکومت طلحه شش سال **عبدالله**

بن طاهر بن طلحه از فوت طلحه و پسرش علی بحکم مامون والی خراسان
شد بغایت ادیب و فاضل بود و سخاوت بی نهایت داشت در
عدل و داد کوشید خراسان در زمان او معمور و آبادان گشت
عبد الله هفده سال حکومت کرد و در سنه ثلاثین و مایتین وفات
یافت **طاهر** بن عبد الله بن طاهر بعد از پدر بحکم واثق حکومت
خراسان بدو تعلق گرفت و او نیز بسیرت پدر رفت و هیژده
سال حکومت کرد و در سنه ثمان و اربعین و مایتین وفات یافت
محمد بن طاهر بن عبد الله بعد از پدر بحکم مستعین بر جای پدر
نشست بعدل و داد موصوف بود و بلهو و طرب بغایت مایل
در زمان او یعقوب بن لیث صفار که در سیستان خروج کرده بود
لشکر بخراسان کشید از علویان حسن بن زید الحسنی که بداعی کبیر
مشهور است و بر طبرستان مستولی شده بود بجرجان آمد چون محمد
ابن طاهر را از دو طرف دشمن پیدا شد متزلزل گشت و نزد یعقوب
لیث ایلچی فرستاد و پیغام کرد که اگر منشوری از خلیفه داری
بنمای تا اطاعت کنم و اگر منشور نداری بی فرمان خلیفه بکجا می آیی

یعقوب چون پیغام شنید شمشیر از زیر مصلا بیرون آورد و گفت
منشور من اینست و نیشابور در آمد و در سنه تسع و خمسین و مایتین
محمد طاهر را با صد و شصت کس از اقارب و عشایر او بگرفت
و به سیستان فرستاد و دولت طاهریان در خراسان بسر آمد
و ایشان همه پادشاهان عادل کریم هنرپرور بودند خراسان در
ایام دولت این طبقه در نهایت معموری و آبادانی بوده **فصل دویم**
در ذکر صفاریان از ایشان سه کس بسلطنت رسیده اند مدت حکومتشان
سی و چهار سال **یعقوب** بن لیث روی گر بچه سیستانی بود جوان
در خود نخوتی میدید برویگری قناعت نکرد از سلاح ورزی بعیاری
و راهزنی افتاد اما در آن طریق انصاف کردی و مال کس بیکبارگی
نبردی بعد از آن ملازمت درهم بن نصر که والی سیستان بود رفت
و پیش او مرتبه و جاه یافت و امیر لشکر شد و بعد از وفات درهم
ابن نصر بر پسرانش خروج کرد و بر سیستان مستولی شد و در سنه
ثلاث و خمسین و مایتین روز بروز کار او در ترقی بود تا در سنه تسع
و خمسین و مایتین بر خراسان دست یافت و محمد بن طاهر را در نیشابور

بگرفت و بند فرمود و سلطنت خراسان یافت و بعد از تسخیر خراسان
عزیمت فارس کرد و به شیراز رفت و مسخر کرد و کرمان نیز بدست
آورد و معتمد خلیفه او را منشور سلطنت و خلعت فرستاد و او هرجا
که مال بر تظلم و زور بستد مالهای جهان بروی جمع شد آهنگ
عراق و مازندران کرد و با هشتاد هزار مرد بجنگ داعی کبیر حسن بن
زید الحسنی رفت و مظفر شد پس از آن هوس ملک کرد و بجنگ
معتمد خلیفه رفت معتمد برادر خود موفق را بجنگ او فرستاد و
بین الفریقین در ماه رجب سنه اثنی و ستین و مائتین در حدود
واسط محاربه عظیم واقع شد و سه تیر بر حلق و تن یعقوب رسید
منهزم شد و یعقوب بخوزستان رفت و بعد از مدتی بمرض قولنج مرد
و در رابع عشر شوال سنه خمس و ستین و مائتین یعقوب بغایت
زیرک و عاقل بود و سیاست و سخاوت بکمال داشت هر اسب که
لشکری داشت ملک او بود و مگر اندکی و علیق از خاصه خود میداد
و بر تخت چوبین نشسته که بر همه لشکر مشرف بود نشستی تا آنچه از اوضاع
لشکر در نظرش ناپسند بودی تغییر فرمودی و دو هزار مرد جلد را

هر یکی چماق زرین داده بود که هر یک از آن یکهزار مثقال وزن داشت
و هیچکس را وقوف بر اسرار او نبود و با کس مشورت نمیکرد چون
دشمن او بهزیمت میرفت از لشکریان او کسی بهره نداشت که دست
بغارت بر آورد مدت سلطنت یعقوب دوازده سال **عمرو بن لیث**
بعد از برادر بپادشاهی بر قرار گرفت بیست و دو سال حکم کرد کار او
عروج تمام یافت بر خراسان و عراق و فارس و کرمان و سیستان
و قهستان و مازندران مستولی شد و در بغداد بنام او خطبه کردند
و پیش از آن در خطبه جز خلیفه را دعا نکردندی عمرو طمع در خوزستان
و عراق عرب کرد و با معتضد خلیفه طریق منازعت سپرد خلیفه
اسمعیل سامانی را که والی ماوراء النهر بود بجنگ عمرو امر فرمود و امیر
اسمعیل از آب آمویه گذشته با دوازده هزار مرد به بلخ آمد و عمرو
لیث با هشتاد هزار مرد آراسته در برابر چون فریقین صف پیاشد
و طبل جنگ فرو کوفتند اسب عمرو نشاط کرد و او را در ربود و
بمیان لشکر اسمعیل سامانی در آورد و بی جنگ گرفتار شد و این صورت
در نصف ربیع الآخر سنه سبع و ثمانین و مائتین بود امیر اسمعیل

عمرو لیث را مقید بنزد خلیفه فرستاد و خلیفه او را محبوس کرد و
دو سال در حبس بود و در وقت وفات معتضد خلیفه او را در
حبس فراموش کردند و از گرسنگی بمرد و عجب آنکه در زمان پادشاهی
او سیصد شتر در زیر بار مطبخ او میرفت عمرو اعور بود و بغایت
تمام و قتال و از آثار او مسجد جامع عتیق شیراز است که ساخته
طاهر بن محمد بن عمرو چون عمرو اسیر گشت حاکم نیمروز و سجستان
رفت ارکان دولت او را به پادشاهی نشاندند بعد از یکسال
امیر اسمعیل سامانی برو غلبه کرد و پادشاهی از و بستدند و دولت
صفاریان سپری شد **فصل سیم** در ذکر سامانیان مدت
ملکشان صد و دو سال و شش ماه ملک ایشان از دیار ترک
تا حد هند و فارس و عراق بود و دار الملک ایشان بخارا
و شاعری اسامی ایشان درین دو بیت آورده **نظم**

نه تن بودند ز آل سامان مشهور ** هر یک بامارت خراسان کور
اسمعیلی و احمدی و نصری ** دو نوح و دو عبد الملک و منصور

سامان از تخم بهرام چوبین بود و اجدادش پیشتر از اسلام پیشتر حاکم

ماوراء النهر بوده اند و بعد از اسلام صاحب لشکر پدر سامان خداه روزگار
مخالف شد بساربانی افتاد سامان را که مرد بزرگی بود اسب بکار
ساربانی در نیاورد و بعیاری مشغول شد بعد پسرش اسد بن سامان را
در عهد مامون خلیفه حرمتی پیدا شد و بعد از مامون پسرانش را بولایات
امارت داد و در سنه احدی و ستین و مائتین معتمد خلیفه تمامت
ماوراء النهر بنصر بن احمد سامانی داد و چون در سنه سبع و سبعین و مائتین
نصر در گذشت تمامت کار به اسمعیل قرار گرفت **امیر اسمعیل**
ابن احمد بن اسد بن سامان مردی فرزانه و باشکوه بود اول کسی که
از سامانیان پادشاهی کرد او بود و ملک ماوراء النهر در عهد او معمور
گشت چون بنی لیث صفار سر بر آوردند معتضد خلیفه او را فرمان داد
تا ایشانرا بر انداخت چنانچه گذشت و ملک بنی لیث بدو مسلم داشت
و اسم پادشاهی برو اطلاق رفت و او در خیرات مساعی جمیله
بتقدیم رسانید و در عدل و داد کوشید مدت سلطنتش در ایران
هشت سال وفاتش در رابع عشر صفر سنه خمس و تسعین و مائتین بوده
احمد بن اسمعیل بعد از پدر بحکم وراثت شش سال و شش ماه

بامراسم پادشاهی قیام نمود بعد ازان بدست جمعی از بندگان خود
کشته شد در سنه احدی و ثلث مایه نصر بن احمد بن اسمعیل
بعد از پدر به پادشاهی نشست تمام غلامانی که قصد کشتن پدرش
کرده بودند بکشت و مدت سی سال در عدل و داد و در پادشاهی کرد
و در ماه شعبان سنه احدی و ثلثین و ثلثمایه بمرض سل بمرد نوح
نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل بعد از پدر پادشاه شد دوازده سال
و هفت ماه در جهانداری بسر برد و در تاسع عشر ربیع الآخر سنه
خمسین و ثلث مایه رحلت کرد عبدالملک بن نوح بن نصر بن احمد بن
اسمعیل بعد از پدر هفت سال و نیم پادشاهی کرده و در حالت اسپ
تاختن بیفتاد و بدان درگذشت در منتصف شوال سنه سبع
خمسین و ثلث مایه منصور بن نوح پانزده سال بعد از پدر
پادشاهی کرد داد و عدل و خیرات داد و در منتصف شوال
سنه خمس و ستین و ثلثمایه وفات کرد نوح بن منصور بعد از
پدر پادشاه شد امرای خراسان بروی عاصی شدند و با امیر
سبکتگین که شحنهٔ غزنین بود نامه کردند تا شر ایشان از وی کفایت نمود

و این صورت در سنه اربع و ثمانین و ثلثمایه بود و نوح امارت
بعضی خراسان با میر سبکتگین و بعضی به پسرش سلطان محمود
تفویض کرد و ابتدای دولت سلطان محمود غزنوی ازینجاست
مدت ملک امیر نوح بیست و یکسال و هفت ماه بود و وفات او
در روز جمعه ثالث عشر رجب سنه سبع و ثمانین و ثلثمایه عبدالله
بن نوح بعد از پدر پادشاه شد و یکسال و هفت ماه حکم کرد بعد ازان
بکتوزون که غلام پدر او بود و بمرتبهٔ امیر الامرایی رسیده بود
او را در حبس بگرفت و میل کشید و در روز چهارشنبه ثامن عشر صفر
سنه تسع و ثمانین و ثلثمایه درگذشت عبدالملک بن نوح بعد از برادر
پادشاهی تعلق بدو گرفت خواست که امارت خراسان از سلطان محمود
سبکتگین بستاند بدین سبب میانهٔ ایشان محاربات و تقاتلات
واقع شد عبدالملک هزیمت ببخارا شد و ملک ترک ایلک خان
بروی مسلط گشت و ماوراءالنهر بدست فرو گرفت و در ثانی عشر
ذی حجه سنه تسع و ثمانین و ثلثمایه بعد ازین ایلک خان عبدالملک را
بدست آورده باوزکند فرستاد آنجا سپری شد و شعلهٔ دولت آل سامان

فرو مرد مدت حکومت عبد الملک هشت ماه و هفده روز بوده است

فصل چهارم در ذکر غزنویان عدد ایشان چهارده تن مدت
ملکشان صد و پنجاه و پنج سال اصل ایشان سبکتکین است و او غلام
البتکین مملوک سامانیان مدت شانزده سال در غزنه و جیده و هند
پادشاهی کرد بعد از آن حکومت آل ملک به سبکتکین رسید در سنه اربع
و ثمانین و ثلاث مایه امارت خراسان یافت و در ماه شعبان سنه سبع
و ثمانین و ثلثمایه درگذشت پسرش سلطان محمود بر جای او نشست
و بعد از انقراض دولت سامانیان از دار الخلافه سلطنت رسید و خراسان
بدو منسوب گشت یمین الدوله ابو القاسم محمود سبکتکین پادشاه
مشهور است پیوسته در هند با کفار غزا میکرد و مادرش دختر رئیس زابل بود
و او را بدین سبب زابلی میگویند چنانکه فردوسی گوید شعر

خجسته درگه محمود زابلی دریاست ** کدام دریا که آنرا کرانه پیدا نیست
شدم بدریا غوطه زدم ندیدم دُر ** گناه بخت منست این گناه دریا نیست

سلطان محمود اکثر بلاد هند را مسخر کرد و بسیاری از کفار را باسلام
در آورد و خوارزم نیز در تصرف آورد و در سنه سبع و تسعین و ثلاثمایه

میان او و ایلک خان که پادشاه ماوراء النهر بود به در بلخ جنگ واقع
شد سلطان محمود ظفر یافت و ایلک خان بماوراء النهر گریخت و در سنه
ثلاث و اربعمایه وفات یافت بعد از آن قدر خان و ارسلان خان
از ماوراء النهر و ترکستان باتفاق یکدیگر قصد خراسان کردند چون
به بلخ رسیدند سلطان محمود با ایشان مصاف داد و جنگ عظیم
واقع شد و در آن روز سلطان محمود بر پیل سفید نشسته بود حمله بر
بر دشمنان برد و ایشان را منهزم گردانید چهار دانگ لشکر ایشان در وقت
گریز در آب آمویه غرق شدند و سلطان محمود از جیحون بگذشت
در ماوراء النهر خرابی بسیار کرد و بخراسان معاودت فرمود و این حال
در سنه عشر و اربعمایه بود و سلطان محمود در آخر عهد در سنه عشرین
و اربعمایه بر عراق عجم مستولی شد و والی آنجا مجد الدوله را در حد ری
بگرفت و در غزنین بکشت و عراق به پسر خود سلطان مسعود داد و مسعود
تمامی عراق در ضبط آورد و هر کس سرکشی کرد سیاست فرمود و
چهار هزار کس را از مردم حیال اصفهان بقتل رسانید و چون در عقب او
از مردم قزوین مخالفت ظاهر شده بود ایشان را نیز گوشمال عظیم داد

و سلطان محمود از ولایت ری معاودت نموده بغزنین رفت و در
روز پنجشنبه سیزدهم ربیع الاول سنه احدی و عشرین و اربعمائه
وفات یافت او را در قصر فیروزه غزنین دفن کردند عمرش شصت
و یکسال مدت سلطنت سی و یکسال **مسعود** بن محمود بحکم وصیت
پدر سلطنت خراسان و عراق و خوارزم بدو تعلق گرفت و دیار هند
و غزنه برادرش محمد بن محمود داشت مسعود از برادر بزرگ التماس
کرد تا در خطبه و سکه او را شریک گرداند محمد اجابت نکرد پس مسعود آهنگ
غزنه کرد و پیش از وصول او یوسف بن سبکتگین محمد را اسیر کرد و
میل کشیده بقلعه ملاد فرستاد و ده سال محبوس بود پس سلطان مسعود
بر جمیع ممالک پدر مستولی گشت و چون میان مسعود و سلجوقیان منازعت
افتاد مسعود از ایشان منهزم گشته بغزنین رفت محمد مکحول را از قلعه
بیرون آورده و عزیمت هندستان کرد چون از [illegible] بگذشت لشکر مسعود
بیرون آمدند و محمد مکحول را بستدند و بر تخت نشاندند و در لشکر گردانیدند
و مسعود را گرفته پیش محمد آوردند محمد او را بقلعه فرستاد و در راه
لشکریان او را بکشتند در جمادی الاول سنه ثلاث و ثلاثین و اربعمائه

سیزده سال پادشاهی کرد بعد از آن محمودیان بغزنین شاعت
کردند ایشان را بدین سبب غزنوی گویند و در آن ملک آثار ایشان
بسیار است **محمد** بن محمود بن سبکتگین در حیات برادر
مسعود در اول عهد چهار سال در غزنه پادشاهی کرد پس بحکم برادرش
مسعود نه سال محبوس بود و بعد از قتل مسعود یکسال دیگر حکومت
کرد و در سنه اربع و ثلاثین و اربعمائه بدست برادرزاده کشته شد
مودود ابن مسعود بن محمود بر عم خروج کرد و بقصاص خون پدر
او را و تمامت اولاد او و هرکه در خون مسعود ساعی بود همه را
بکشت و دختر جعفر بیگ سلجوقی را بخواست و از وی پسری آورد
مسعود نام کرد و مدت هفت سال پادشاهی کرد و در رجب سنه
احدی و اربعین و اربعمائه بدین جعفر بیگ عزیمت خراسان کرد
و در راه بمرض قولنج درگذشت **مسعود** بن مودود بعد از پدر
طفل بود چند روزی باسم او موسوم بود پس اکابر ملک و ارکان
دولت بر عم او اتفاق کردند **علی** بن مسعود بن مودود چون
نوبت پادشاهی باو رسید عبدالرشید بن محمود که سالها در قلعه

مجوس بود خلاص یافت و لشکر برو جمع شدند و او برادر در سنه
ثلاث و اربعین و اربعمائه منهزم گردانید **عبد الرشید** بن محمود
بعد ازین در پادشاهی نشست و در سنه خمس و اربعین و اربعمائه
وفات یافت **فرخ زاد** بن مسعود بن محمود بعد از عبد الرشید
پادشاه شد و چون زابلستان خراب شده بود او خراجش بخشید
و با خلق نیکویی کرد و در طاعت و عبادت درجهٔ عالی داشت
سه ماه روزه داشتی و بیشتر شب نماز کردی و در سنه خمسین و اربعمائه
بمرض قولنج درگذشت **ابراهیم** بن مسعود بن محمود بعد از فرخ زاد
پادشاه شد دراز عمر بود مدت چهل و دو سال در پادشاهی بماند
در خیرات کوشید و مسجد و خانقاه و رباط بسیار ساخت گویند از
ولایت نصیبی داشت شبها گرد محلات غزنین میگردید و بیوه
زنان و محتاجان را طعام میداد و در عهد او در غزنین داروی چشم
و اشربه داد و یتامی بیماران از خزانهٔ او می بردند او را سی
و شش پسر بود همه را نام در کتب تواریخ آورده اند و چهل دختر
داشته همه را با سادات کرام و علمای انام داده و جهاز اینها که در

او افتاده

افتاده بود و در زمان او بآبادانی مبدل شد و چند قصبه بنا فرمود و
خیرآباد و ایمن آباد و غیر ذلک و او را سید السلاطین نوشته اند
خط خوب نوشتی و هر سال یک مصحف بخط خود با اموال فراوان
بمکه فرستادی و سه ماه رجب و شعبان و رمضان روزه داشتی
وفات او در خامس شوال سنه اثنی و تسعین و اربعمائه بوده است
مسعود بن ابراهیم بن مسعود بعد از پدر پادشاه شد خواهر
سلطان سنجر سلجوقی را نکاح در آورد و مدت شانزده سال
پادشاهی کرد و در سنه ثمان و خمسمائه بدار البقا پیوست **شیرزاد**
بن مسعود بحکم پدر پادشاه شد و یکسال حکم کرد برادرش ارسلان
شاه بر او خروج کرد و او را بکشت در سنه تسع و خمسمائه **ارسلانشاه**
بن مسعود بعد از برادر به پادشاهی نشست میان او و برادر دیگرش
بهرامشاه نزاع شد پناه بسلطان سنجر سلجوقی برد که خال او بود و
بموافقت او بغزنه آمد و با ارسلانشاه محاربه کرد و نصرت
یافت و ارسلانشاه هزیمت کرد و سلطان سنجر بهرامشاه را بر تخت
نشانید و باز بخراسان رفت پس ارسلان رجعت کرد و بهرامشاه

از وی بگریخت و بخدمت سلطان سنجر آمد و از وی لشکر بستد و بغزنه
رفت و بر ارسلان شاه مسلط شده آنرا هلاک کرد و این صورت
در سنه اثنی عشر و خمس مایه **بهرامشاه** ابن مسعود بن ابراهیم
بعد از برادر پادشاهی بر وی قرار گرفت بزرگ منش بود و عالم پرور
و علم دوست فضلای جهان بنام او کتب ساختند از آن جمله کتاب
کلیله و دمنه است که ادیب نصر الله بن عبد الحمید بعبارتی که اکنون
مشهور است بنام او ساخته و شیخ سنائی کتاب حدیقه نظم آورده
و در زمان دولت او امن و راحت بود و سی و دو سال پادشاهی کرد
و در آخر عهد علاء الدین حسین سوری را در غزنین پادشاهی داد
و متوجه فیروزکوه گردید و برادر دیگرش سام بمرد بهرام شاه
باز بغزنه آمد سوری با او مخالفت کرد و در دست او گرفتار شد
بهرامشاه فرمود تا او را بر گاو نشاندند و در شهر گردانیدند و بعد
از خواری بسرحد تمام سر او را بکشتند و سرش نزد سلطان سنجر
فرستاد چون این خبر بعلاء الدین حسین رسید از و تافته شد و با
لشکر انبوه عزیمت غزنه کرد و پیش از رسیدن او بهرام شاه در سنه

اربع و اربعین و خمسمایه **خسرو شاه** ابن بهرامشاه بعد از پدر بحکم
وراثت پادشاهی بدو دادند چون علاء الدین حسین با سپاه بجنگ
او آمد بگریخت و بدریای سند رفت علاء الدین حسین غزنه را غارت کرد
و خلق بسیار بقتل آورد و برادرزاده خود غیاث الدین ابو الفتح
محمد بن سام را بنیابت در غزنه پادشاهی داد غیاث الدین
خسرو شاه بر خود بمواعید ایمن کرد بعد از آن او را دستگیر کردند
و بقلعه فرستادند و این صورت در سنه خمس و اربعین و خمسمایه
بود و خسرو شاه ده سال در قلعه محبوس ماند و در سنه خمس و خمسین
و خمسمایه درگذشت و دولت غزنویان سپری شد و ملک ایشان بغوریان
رسید و از نسل محمودیان کسی نماند **فصل پنجم** در ذکر غوریان
عدد ایشان پنج تن مدت ملکشان شصت و چار سال ایشان
اصل از نسل سوری پادشاه غور بود که لشکر سلطان محمود
غزنوی ایشان را بر انداخت ملیره سوری از بیم سلطان بهندوستان
گریخت و او را پسری بود سام نام مسلمان شده و تجارت میکرد
و سام را پسری بود حسین نام بجهه منزاره آستیر سام با پسر و اتباع

آنچه داشت براه دریا عزیمت نمود بجانب غور باد مخالف بر آمد و کشتی
غرق شد حسین بن سام دست در تخته پاره زد که بکنار افتد
پری در ان کشتی بود او هم دست بدان چوب پاره زد باتفاق
مردم دیگر که در اب فنا غوطه خوردند حسین با پری بر تخته بر سر آب
بماند چون بساحل دریا رسیدند پری بحر رفت و حسین رسید و بر ساحل
دریا بشهری رسیده بود کاینچه عسس او را بگرفت و هفت
سال در زندان بماند بعد از هفت سال پادشاه این شهر رنجور
شد بصدقه زندانیان را آزاد کردند حسین نیز آزاد شد و متوجه
غزنین گشت چون بدان حدود رسید جمعی از قطاع الطریق او را
جوان خوب صورت یافتند اسب و سلاح دادند و شب پیش ایشان
بود بحسب اتفاق آن شب طایفه از لشکر سلطان ابراهیم
غزنوی که مدتی در طلب آنجماعت بودند بر ایشان ظفر یافتند و
همه را بکشتند چون جلاد چشم حسین را بست گفت الهی میدانم که بر تو
غلط روا نیست چون است که مرا اینجا می کشند جلاد او را احوال [illegible] پرسید
سرگذشت خود شرح باز گفت و حکایت او بسمع سلطان رسید سلطان

رسید سلطان بر حالش رقت کرد و او را نوازش نمود و در مرتبه
حجاب آورد و از اقربای خود زن داد و چون سلطنت بمسعود بن
ابراهیم رسید او امارت غورش داد و کارش بلند شد بعد از
پسرش حسن بن حسین بجای او نشست **علاء الدین حسن** بن حسین بن
سام چون دولت غزنویان روی در نقصان داشت او بر مملکت ایشان
مستولی شد در سنه خمس و اربعین و خمسمائه پادشاهی عاقل کاردان
بود مدت شش سال پادشاهی کرد و در سنه احدی و خمسین و خمسمائه
درگذشت **سیف الدوله** محمد بن علاء الدین حسن بن حسین سام بعد از
پدر پادشاه شد جوان صاحب کمال و کریم طبع و عادل و رعیت پرور
بود و بخشنده و دریا دل و متواضع ملک غزنین به پسر عم خود غیاث الدین
محمد بن سام داد و بعد از سلطان سنجر سلجوقی بلخ نیز مستخلص کرد
غزان بجنگ او آمد سیف الدوله دران جنگ کشته شد در سنه ثمان
و خمسین و خمسمائه مدت سلطنتش هفت سال **غیاث الدین** ابو الفتح
محمد بن سام بن حسین بعد از عم زاده بپادشاهی تعلق گرفت و با
غزان جنگی عظیم کرد و بسیاری از ایشان بکشت بقایای ایشان تا

خواسته شد و خراج پذیرفت سلطان غیاث الدین برادر خود را سلطان
شهاب الدین در هراة نیابت داد و خود غزنین را دار الملک
ساخت و چهل سال در پادشاهی بماند و در سنه ثلث و تسعین و خمسمائه
بغزنین در گذشت از آثار او مسجد جامع هراة است که در سنه خمس
و تسعمائه امیر علیشیر او را بتجدید تعمیر کرد **شهاب الدوله** ابو المظفر بن
سام ابن حسین بعد از برادر پادشاه شد چهل سال سلطنت کرد
بعد از آن در حالت نماز کردن ضائیان سندی او را شهید کردند و در
تاریخ وفات او گفته اند **شعر** شهادت ملک بحر و بر شهاب الدین
کز ابتدای جهان مثل آن نیامد یک ** سیم ز غرهٔ شعبان بسال ششصد و دو
فتاد در ره غزنین بمنزل دمیک **محمود** ابن محمد بن سام بن حسین
بعد از عمش سلطنت بر وی قرار گرفت مدت هفت سال پادشاهی
کرد و در سنه تسع و ستمائه روزی او را در خانه کشته یافتند و مملکت
غوریان بخوارزمشاهیان منتقل شد **فصل ششم** در ذکر آل بویه
عدد ایشان هفده نفر مدت ملکشان صد و بیست و هفت سال [illegible]
در نسب آل بویه آورده که بویه از تخم بهرام گور است چون ماکان بن

کاکی بر طبرستان مستولی شد بویه بخدمت او پیوست او را سه پسر بود
علی و حسن و احمد برادران بر ماکان خروج کردند و او را برنجانیدند و در
سنه خمس عشر و ثلثمائه بر ملک دیلمان مستولی شد و بعد از نحیال بر
دست قرامطه کشته گشت مرداویج زیاد بر جای او حاکم دیلمان شد
و دو باره طالقان و رستمدار در ضبط آورد و بعد از آن مازندران و
ملک ری و قزوین و ابهر و زنجان و طارمین مستخلص کرد و متحیز
دیگر بلاد کوشید و در همدان قتل عام و غارت کرد و مرداویج علی بن
بویه را با برادران بکرج فرستاد و خود باصفهان رفت و در سنه
عشرین و ثلثمائه وشمگیر بن زیاد با او حرب کرد و ماکان منهزم
شد و بطبرستان رفت و بدان ملک قناعت نمود و علی بن بویه را
ملک عراق و فارس مسلم شد **عماد الدوله** علی بن بویه در حادی
عشر ذی قعده سنه احدی و عشرین و ثلثمائه بپادشاهی نشست و
عراق ببرادر کهتر حسن داد و رکن الدوله لقب کرد و شیراز دار الملک
خود ساخت و از جانب خلیفه منشور پادشاهی یافت عماد الدوله مدت
شانزده سال و نیم پادشاهی کرد و در جمادی الاول سنه ثمان

و ثلاثین و ثلاثمائه درگذشت و برادرزادهٔ خود عضد الدوله بن
رکن الدوله را ولی عهد کرد **رکن الدوله** حسن بن بویه بحکم
برادر در عراق عجم پادشاه بود و چهل و چهار سال پادشاهی کرد
عمر او نود سال زیاده بود در شب شنبه بیست و چهارم محرم سنه ست
و ستین و ثلاثمائه درگذشت سه پسر داشت عضد الدوله و مؤید
الدوله از یک مادر ایشان کنیزک ترک بود و فخر الدوله از دختر حسن بن
فیروزان که پسر عم ماکان بن کاکی پادشاه طبرستان بود بوجود
آمد رکن الدوله بعضی از بلاد عراق را بمؤید الدوله داد و ری و همدان
و قزوین را و ابهر و زنجان و ساوه و بعضی از کردستان
به فخر الدوله داد و علی پسر مهتر عضد الدوله فناخسرو را همان که عمش
داده بود و بعضی ملک فارس بدو مسلم داشت **معز الدوله** احمد بن
بویه بعد از برادر باستخلاص کرمان رفت و مسخر کرد و از انجا
بخوزستان رفت و بگرفت و ملک بصره و واسط مسلم کردانید
مستکفی خلیفه استدعای حضور او کرد و در سنه اربع و ثلاثین
و ثلاثمائه ببغداد رفت و در ضبط آورد و مستکفی خلیفه را میل کشید

و خلافت بمطیع بالله داد چنانچه گذشت معز الدوله بیست و یک سال پادشاه
بود و سه سال معاصر عماد الدوله و هیژده سال معاصر رکن الدوله
و در ربیع الاول سنه ست و خمسین و ثلاث مایه بمرض اسهال
درگذشت پنجاه و چهار سال عمر داشت معز الدوله چون سایر آل بویه
اثنی عشری بود اقامت بر صلوٰة غدیر خم در هیژدهم ذی حجه او کرد
و در روز عاشورا تعزیه امام حسین علیه السلام او بنیاد نهاد
و در سنه اثنی و خمسین و ثلاثمائه درگذشت **عضد الدوله** ابو شجاع
فناخسرو بن رکن الدوله حسن بن بویه بعد از عم بحکم وصیت در فارس
به پادشاهی نشست و در سنه ثلاث و ثلاثین و ثلاثمائه مدت سی
و چهار سال در پادشاهی بپایه مانند او در آل بویه هیچ پادشاه
نبود از خلاصه قوم بود عضد الدوله در سنه سبع و ستین و ثلاثمائه
به بغداد رفت و با عم زادهٔ خود عضد الدوله بن معز الدوله جنگ کرد
و او را بکشت و بغداد را مستخلص کرد و در روز دخول او به بغداد
خلیفه باستقبال بیرون آمد اکابر در زمان دولت او آسایشها دیدند
و در کار عدل و سیاست ید بیضا نمود و از آثار او مشاهد امیر المؤمنین علی

علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام و دار الشفای بغداد و باروی
مدینهٔ رسول صلی الله علیه وسلم و بند امیر است که برود کر ساخته
در سنهٔ ثلاث واربعین وثلاثمائه که کرمان از آب بنیکور و شهری
در قبلهٔ شیراز که اکنون مزرعه ایست داو را سوق الامیر میخوانند
عضد الدوله در رمضان سنه اثنی وسبعین وثلاثمائه در بغداد
بمرض صرع درگذشت و تولد او در ذی القعده سنه اربع وعشرین وثلاثمائه
در اصفهان بوده **عز الدوله** بختیار بن مؤید الدوله بعد از پدر در
بغداد یازده سال امارت داشت بعد از آن بحکم عضد الدوله
در سنهٔ سبع وستین وثلاثمائه کشته شد چنانچه گذشت **مؤید الدوله**
ابونصر بویه بن رکن الدین حسن بن بویه در ایام پدر در اصفهان
می بود و چون پدرش درگذشت بمدد عضد الدوله بری رفت
و بر جای پدر هفت سال و شش ماه سلطنت کرد میان او و فخر الدوله
شمس المعالی قابوس بن وشمگیر که والی طبرستان بود محاربات
رفت و در حمله ظفر او را بود و فخر الدوله و قابوس دو نوبت از
مؤید الدوله شکست یافتند در نوبت اول در جمادی الاول سنه احدی

وسبعین وثلاثمائه و در نوبت دوم روز چارشنبه بیست ودوم رمضان
سنه اثنی وسبعین وثلاثمائه بعد از ین گریخته بخراسان رفته
هیژده سال و فخر الدوله سه سال در خراسان بماندند مملکت
فخر الدوله در عراق و از قابوس در طبرستان بتصرف مؤید الدوله
در آمد صاحب بن عباد که از وزرای مشهور است در خدمت او بود
مؤید الدوله در سنه ثلاث وسبعین وثمانمائه درگذشت **فخر الدوله**
علی بن رکن الدوله بمقتضای وصیت پدر در همدان می بود و پس
مؤید الدوله بمدد عضد الدوله او را اخراج کرده بنیشابور رفت
چون مؤید الدوله نماند صاحب بن عباد استدعای حضور او کرد و
در سنه ثلاث وسبعین وثمانمائه بسر مملکت آمد و چارده سال دیگر
در سلطنت بماند و در شوال سنه سبع وثمانین وثلاثمائه درگذشت
صاحب بن عباد بوصول فضایل و کمالات موصوفست گویند چارصد شتر
کتابخانهٔ او می کشید و او با آنکه امور کلیه و جزویه ملک بوی تفویض
بود و کاه نفسی بود و امیر سپید همه روز افاده میفرمود و در پس
میگفت و از جمیع علوم بهره مند بود و مصنفات خوب دارد و در فروع

اثنی عشریست و در اصول معتزلی در سنه سبع و ستین و ثلث مائه
بعد از وزیر ابوالفتح وزارت بدو دادند هیژده سال وزارت
کرد و در شب جمعه بیست و چهارم شهر صفر سنه خمس و ثمانین
و ثلثمائه در ری وفات یافت نعش او را باصفهان بردند و در محله
دریه دفن کردند صاحب بن عباد رازی است و بعضی گفته اند
اصفهانیست **مجدالدوله** ابوطالب بن رستم بن فخرالدوله بعد
از پدر پادشاهی عراق تعلق بدو گرفت چون کودک بود مادرش
سیده کفیل او شد در مصالح ملک تا سیده در حیات بود مدت
بیست و هفت سال ملک مجدالدوله بر وثوق بود چون او در سنه
خمس عشر و اربعمائه درگذشت کارها دست بهم داد سلطان محمود
غزنوی با لشکر قوی آهنگ عراق کرد و مجدالدوله با پسرش ابویوسف
گرفتار شدند و در سنه عشرین و اربعمائه ملک عراق در تصرف
سلطان محمود آمد مدت سلطنت مجدالدوله سی و سه سال و او مرض
مالیخولیا داشت شیخ ابوعلی سینا معالجت کرده در اول دولت او
قابوس بن وشمگیر باز بسلطنت رسید و در شعبان سنه ثمان و ثمانین

و ثلثمائه

و ثلثمائه گرگان و طبرستان و مازندران بتصرف گرفت و بر گیلان نیز
مستولی شد و پانزده سال در سلطنت بماند فضایل بسیار داشت
خط را نیکو می نوشت اما سفاک بود بدین سبب لشکر برو خروج کردند
و او را گرفته محبوس ساختند و پادشاهی به پسرش منوچهر دادند قابوس
در سنه ثلث عشر و اربعمائه درگذشت **شرف الدوله** ابوالفوارس
شیرزیل بن عضدالدوله در کرمان بعد از پدر پادشاه شد چون چهار
سال و نیم برآمد ببغداد رفت برادرش صمصام الدوله استقبال
نمود شرف الدوله او را گرفت و میل کشید و بقلعه برد و سال محبوس
کرد و این واقعه در سنه ست و سبعین و ثلثمائه بود **صمصام الدوله**
ابوکالیجار مرزبان بن عضدالدوله بعد از برادر ارکان دولت او را
از قلعه بیرون آوردند و به پادشاهی نشاندند نه ماه پادشاهی
کرد برادرش بهاءالدوله با او مخالفت کرد صمصام الدوله از وی
بگریخت و هشت سال دیگر زیست و در سنه ثمان و ثمانین و ثلثمائه
بدست پسران عزالدوله بختیار کشته شد **بهاءالدوله** بن عضدالدوله
بعد از برادر در صفر سنه ثمانین و ثلثمائه پادشاه شد مدت بیست

و چهار سال و سه ماه در پادشاهی بماند و خلیفه القادر بالله او را
شهنشاه قوام الدین لقب فرمود و او با سلطان محمود غزنوی
صلح کرد و از و دختر خواست و در ربیع الاول سنه اربع و اربعمائه
در او جان فارس ماند **سلطان الدوله** بن بهاء الدوله بحکم وصیت
پدر پادشاهی یافت مدت دوازده سال و چهار ماه در پادشاهی
بماند برادرش قوام الدین ابو الفوارس بر و خروج کرد و سلطان
الدوله بر و غالب شد و در شعبان سنه ست عشر و اربعمائه در فارس
وفات یافت **شرف الدوله** حسن بن بهاء الدوله بعد از پدر در بغداد
بنیابت برادرش سلطان الدوله امارت داشت در آخر خطبه
بنام خود کرد و در سنه عشر و اربعمائه بمرد مدت حکومتش شش سال
و دو ماه **جلال الدوله** بن بهاء الدوله اول از قبل برادران حاکم بصره
بود و بعد ایشان در بغداد امارت یافت کار او رواجی نداشت مدت
بیست و پنج سال امارت کرد و در سنه خمس و ثلاثین و خمس مائه
درگذشت **عماد الدین** غر الملوک ابو کالنجار مرزبان بن سلطان الدوله
بن بهاء الدوله بن عضد الدوله بعد از پدر در فارس در سنه ست عشر

و اربعمائه بپادشاهی نشست میان او و عمش جلال الدوله که در بغداد
امیر بود محاربات رفت بس صلح کردند و بعد از جلال الدوله بغداد
نیز در تصرف او آمد اما کارش استقامتی نداشت و ترکان
او را ملکین بمیکردند از خوف ترکان بشیراز رفت اسمعیل شبانکاره
بر و خروج کرد و در کار آل بویه خلل آورد و عماد الدین در سنه
اربع و اربعمائه درگذشت **الملک الرحیم** ابو نصر بن عماد الدین
بحکم وصیت پدر امارت یافت و بغداد تعلق بدو گرفت مدت
هفت سال حکومت کرد و در سنه سبع و اربعین و اربعمائه سلطان
جغفر بیک سلجوقی ببغداد رفت و او را بگرفت و بقلعه طبرک فرستاد
و آنجا محبوس بود تا درگذشت **الملک ابو نصر** بن عماد الدین بعد
از پدر بحکم وصیت در فارس حاکم بود فضلویه شبانکاره بر و خروج
کرد و در سنه ثمان و اربعین و اربعمائه او را بگرفت و بقلعه محبوس
ساخت همانجا درگذشت و فارس در تصرف فضلویه آمد و هم در آن
چند گاه سلجوقیان در ضبط آوردند از آل بویه ملک ابو علی بن
عماد الدین بعد از برادر چهل سال نزبیت گویند او جان فارس و کرمان

شاهان از اقطاع او بود و سلاطین آن از غزنه داشتندی و طبل و علم
داده بودند در سنه سبع و ثمانین و اربعمائه درگذشت و دولت
آل بویه سپری گشت **فصل هفتم** در ذکر سلجوقیان و ایشان
چهارده نفرند مدت ملکشان صد و شصت و یکسال سلجوق بیسی و چهار
پدر با قوم اسپاب ترک میرسد و او را چهار پسر بود میکائیل و اسرائیل
و موسی و یونس و ایشان مال بی نهایت داشتند از ترکستان
جهة تنگی چراگاه در سنه خمس و سبعین و ثلثمائه بماوراءالنهر آمدند
در حدود بخارا و سمرقند مقام ساختند بعد از مدتی از سلطان محمود
غزنوی رخصت طلبیدند که از آب آمویه گذشته بخراسان آیند ارسلان
جاذب که والی طوس بود ایشان را رخصت دادن مصلحت ندید
و گفت عدد ایشان بسیار است مبادا از ایشان در خراسان فتنه
ظاهر شود سلطان قبول نکرد و ایشان را رخصت داد از ماوراءالنهر
بخراسان آمدند در حدود نسا و ابیورد مقام ساختند میکائیل را دو
پسر بود طغرل بیک و جعفر بیک پیشوای آن قوم شدند آثار دولت
و سلطنت از جبین ایشان ظاهر بود اهل خراسان دل بر کار ایشان

نهادند

نهادند و بعد از سلطان محمود غزنوی داو ربیها پیش ایشان می بردند
ظفر سلجوقیان را بود سلطان محمود خواست که خود با تمام سلجوقیان
رود از طرف هند تشویشی پیدا شد بهند رفت و سوباشی که امیر
خراسان بود بفرموده سلطان بجنگ ایشان رفت و شکست
خورد و یکی **سلطان رکن الدین** مسعود بن ابوطالب طغرل بیک محمد
ابن میکائیل بن سلجوق در نیشابور در سنه تسع و عشرین و اربعمائه
در غیبت سلطان محمود بر تخت نشست سلطان مسعود بعد از سه سال
در سنه اثنی و ثلاثین و اربعمائه بحدود مرو بصحرای دندان قان با سلجوقیان
حرب کرد و شکست یافته بغزنین رفت بعد از هزیمت او سلجوقیان
بر ملک مستولی شدند قائم خلیفه جهة ایشان منشور سلطنت مصحوب
قاضی حسن باوردی که از فحول علمای زمان بود بخراسان فرستاد
پس ولایت بر یکدیگر بخش کردند خراسان بجعفر بیک دادند و
عراق عجم و آنچه مستخلص شود طغرل بیک اختیار کرد و مقام او
در همدان می بود و بغداد را فتح کرد و قائم خلیفه را از بند بساسیری
خلاص کرد چنانچه گذشت و آل بویه را برانداخت در خراسان

جعفر بیک در سنهٔ ثلاث و خمسین و اربعمائه وفات یافت و طغرل
بیک جای او به پسرش الب ارسلان تفویض کرد و طغرل بیک
در روز جمعه ثامن عشر رمضان سنهٔ اربع و خمسین و اربعمائه در ری
وفات یافت پادشاه نیکو سیرت بود همه وقت پنج وقت نماز بجماعت
گذاردی و دوشنبه و پنجشنبه روزه داشتی و هر وقت خواستی
که جهت خود خانه سازد اول مسجدی ساختی بعد از آن بعمارت خانه
پرداختی مدت ملکش بیست و شش سال مدت عمرش هفتاد
سال **سلطان عز الدین** ابو شجاع الب ارسلان بن جعفر بیک بن میکائیل
ابن سلجوق مردی بغایت مهیب و باشکوه بود مدت سلطنت خود
بر اطراف تاختن کرد و فارس از فضلویه شبانکاره انتزاع نمود و از
مانوس پادشاه روم را در جنگ بگرفت و بعد از آنکه هزار هزار
دینار خراج بر او نهاد او را امان داد و باز بروم فرستاد و بغزای
گرجستان رفت بعضی از امرای گرجستان در دست او اسیر گشتند
و بعضی مسلمان شدند و بجای حلقه بندگی نعل اسب او در گوش کردند
گویند که از پادشاهان ترک اول کسی که از فرات عبور کرد او بوده

ابو نصر عبد الملک کندری که وزیر پدرش بود بعد از وفات پدر در شهر
نسا او را بکشت و پسر او به نیشابور فرستاد و وزارت بخواجه نظام
الملک طوسی که از مشاهیر عالم است تفویض کرد و در آخر عهد
چون تمام ایران او را مسلم شد بقصد تسخیر ماوراء النهر با دویست هزار
سوار از جیحون گذشت و در کنار آب قلعه برزم مستخلص کرد
یوسف کوتوال خوارزمی را از قلعه بیرون آوردند و در برابر
تخت پادشاه بداشتند و سلطان از وی پرسید و او را تهدید
می نمود در این اثنا یوسف کاردی بکشید و آهنگ کرد سلطان بنا
بر اعتمادی که خود داشت غلامان را از قصد او منع کرد و سه تیر برو
انداخت هر سه خطا شد یوسف بسلطان رسید و سلطان را زخمی بزد و
حاضران از هول این حال پراکنده شدند یوسف کوتوال همچنان کارد
در دست بیرون رفت جامع فراش نیشابوری میخ کوبی بر سرش زد
و او را بکشت سلطان نیز از آن زخم درگذشت و این واقعه در روز
شنبه سلخ ربیع الاول سنهٔ خمس و ستین و اربعمائه بوده و این
از عجایب حالات است ولادت او در سنهٔ احدی و عشرین و اربعمائه

و مدت سلطنتش ده سال و شش ماه و دوازده روز و مدت عمرش
چهل و چهار سال و چهار ماه و قبرش در مرو است **سلطان جلال الدین**
ابو الفتح ملکشاه بن الب ارسلان بعد از پدر باتفاق خواجه نظام الملک
به پادشاهی نشست بحسب موافق چهل و هفت هزار سوار پیوسته
ملازم او بودی و اقطاعات ایشان در ممالک پراکنده بود تا هر جا که
رسیدندی آماده بودی اصفهان را دار الملک ساخت شکار
دوست بود و در سنه تسع و ستین و اربعمائه بزیارت بیت الله رفت
و در آن راه خیرات بسیار کرد و در بادیه راه حج خانها و رباطها ساخت
در آخر عهد خواجه نظام الملک را از وزارت عزل کرد و تاج الدین
ابو الغنایم و او خواجه نظام الملک را بغدر نمود و حسن صباح در حد
نهاوند در ماه رمضان سنه خمس و ثمانین و اربعمائه فدائیان ملاحده شهید
کردند و سلطان نیز در شوال همین سال در بغداد وفات یافت
و معزی شاعر گفت **بیت** رفت در یک مه بفردوس برین دستور پیر
شاه برنا در پی او رفت در ماه دگر ۞ ولادت ملکشاه در جمادی الاول
سنه خمس و اربعین و اربعمائه بود و مدت سلطنتش بیست سال و مدت

خواجه نظام الملک در ذی قعده سنه ثمان و اربعمائه وقوع یافت
و یکی از فضلا در مرثیه او گفت **شعر** کان الوزیر نظام الملک لؤلؤة
نفیسة صاغها الرحمن من شرف ۞ عزت فلم تعرف الایام قیمتها
فردها غیرة منه الی الصدف **سلطان رکن الدین** ابو المظفر برکیارق بن
ملکشاه ولی عهد پدر بود و بعد از پدر بسلطنت نشست پادشاهی سخی و
خوش خوی بود و در زمان او حوادث و وقایع بسیار دست داد
و او را با برادران و اعمام محاربات واقع شد و بیشتر ظفر او را بود
و در سنه تسع و ثمانین و اربعمائه ایالت خراسان به برادر خود سلطان
سنجر تفویض فرمود و چون دوازده سال و هشت ماه پادشاهی
کرد در دوازدهم جمادی الآخر سنه ثمان و تسعین و اربعمائه بود
سلطان غیاث الدین ابو شجاع محمد بن ملکشاه بعد از برادر سلطنت بوی
مقرر شد و او پادشاهی بود بعدل و عفت موصوف و بدین
و دیانت مشهور بعزیمت غزا بهند رفت و با کفار محاربات نمود و مظفر شد
و چون سیزده سال حکومت کرد در رابع عشرین ذی الحجه سنه اثنی عشر
و خمسمائه درگذشت قبرش در اصفهانست آورده اند که در وقت وفات

این ابیات انشا کرد **شعر** بزخم تیغ جهانگیر و گرز قلعه گشای
جهان مسخر تن شد چو بد مسخر رای ⁂ بسی بلاد گرفتم بیک اشارت دست
بسی حصار گشودم بیک فشردن پای ⁂ چو مرگ تاختن آورد هیچ سود نداشت
بقا بقای خدایست و ملک ملک خدای ⁂ ولادت سلطان محمد در شعبان
سنه اربع و سبعین و اربعمائه بوده **سلطان معز الدین** ابو الحارث
سنجر بن ملکشاه در زمان حیات برادران برکیارق و محمد بیست سال
حاکم خراسان بود و بعد از ایشان چهل و چهار سال و چهار ماه
سلطان السلاطین جهان گشت و از غزنه و ختا و ختن تا اقصای مصر
و شام و از بحر خزر تا ... در حوزه تصرف او بود نوزده مصاف
معتبر کرده در هفده مظفر و منصور شد و او پادشاه مهیب با وقار
و حیا و کرم بود بر رعیت شفقت تمام داشت خدای ترس بود علما را
بغایت احترام کردی و با زهاد و ابدال تعلق داشتی در ملبوس
تکلف نکردی و نیمچه پوستین بره پوشیدی اما پیوسته بر تخت نشستی
و آنچه از خصایص پادشاهی باشد فرو گذاشت نکردی و بعد از وفات
[illegible] محمد بعراق آمد برادرزاده اش محمود بن محمد با او حرب کرد

و منهزم شد باز بخدمتش آمد و عذر خواست سلطان سنجر مدد و دلخوش
کرد و سرحد عراق تا اقصای ممالک شام بدو داد سلطان در
سنه ست و ثلثین و خمسمائه در ماوراء النهر با کورخان ختایی جنگ
کرد و شکست یافته بخراسان آمد و قریب سی هزار کس در جنگ کشته
شد ماوراء النهر از تصرف سلطان بیرون رفت ترکان خاتون که زن
سلطان بود و امیر قماچ و امیر ابو الفضل پادشاه نیمروز
درین جنگ گرفتار شدند و بعد از مدتی خلاص شدند فرید الدین
کاتب در آن وقت گفته **رباعی** شاها ز سنانت تو جهانی شد راست
تیغ تو چهل سال ز اعدا کین خواست ⁂ گر چشم بدی رسید آن هم ز قضاست
کانکس که بیک حال بماند خداست ⁂ سلطان سنجر سه نوبت بر سر
اتسز خوارزمشاه که نوکرزاده او بود و با او یاغی شده بود بخوارزم
رفت و در نوبت آخر در روز دوشنبه دوازدهم محرم سنه
ثلاث و اربعین و خمسمائه چون اتسز انقیاد نمود بصلح بازگشت و
آخر عهد او غزان از جیحون بگذشته و حشم سلطان از ایشان در زحمت
بودند سلطان آهنگ جنگ ایشان کرد غزان زنان و اطفال را

در پیش داشتند و تضرع کنان قبول کردند که از هر یک خانه یک من نقره
بدهند تا سلطان از سر گناه ایشان بگذرد سلطان خواست که باز
گردد امرا نگذاشتند غزان چون ناامید گشتند دل بر جنگ نهادند
و بجان بکوشیدند و سلطان را در شهور سنه ثمان و اربعین و خمسمایه
اسیر کردند و روی بخراسان و کرمان نهادند و شهرها خراب کردند
و خلقی بسیار را شهید ساختند و سلطان چهار سال در میان
ایشان بماند و بعد از آن جمعی از ممالیک سلطان را که از ممالیک
که با غزان در آمیخته بودند موکلان سلطان را بفریفتند و روزی
با سلطان بر سبیل شکار بیرون رفتند بلب جیحون آمدند چون بحد
ترمد رسیدند سلطان را از میان ایشان بیرون آوردند بقلعهٔ ترمد
رفتند و سلطان از انجا بمرو رفت و چون عمرش بآخر رسیده
بوده اندوه بر وی غلبه کرد و بمرض الموت گرفتار شد و در سادس
عشرین ربیع الاول سنه اثنی و خمسین و خمسمایه در گذشت و هفتاد
و دو سال دیگر بعد ازین دولت سلجوقیان از خراسان منقطع شد
و خواهرزادهٔ اش محمود خان بن محمد خان را از نسل بغرا خان خراسان

پادشاهی

داد و پنج سال و نیم حکم کرد مؤیدالله که از غلامان سنجر بود در رمضان
سنه سبع و خمسین و خمسمایه بر وی خروج کرد و او را بگرفت و میل
کشید پادشاهی خراسان بعضی بمؤیدالله و بعضی بخوارزمشاهیان
و بعضی بغوریان رسید **سلطان مغیث الدین** ابوالقاسم محمود بن
محمد بن ملکشاه بعد از پدر در اوایل شهور سنه اثنی عشر و خمسمایه
در عراق به پادشاهی رسید و در شهور سنه ثلاث عشر و خمسمایه
در حدود ساوه با سلطان سنجر جنگ کرد و ظفر سلطان سنجر را بود
و بعضی امرا در مقام صلح شدند و سلطان محمود در مقام عذر آمد
و در ری بخدمت سلطان سنجر رسید و یکماه ملازمت کرد سلطان
سنجر خاطر او صاف نمود و ملک عراق تا حدود روم و اقصای شام
بر وی مسلم داشت چنانکه گذشت و دختر بدو داد و داماد سلطان سنجر شد
برادرش سلطان مسعود دو نوبت با او جنگ کرد و منهزم شد سلطان
محمود سیزده سال و دو ماه پادشاهی کرد صورت خوب و سیرت
نیک داشت طبع لطیف و خوش سخن بود حرکات موزون با حسن خط
و عبارت جمع کرده بود و بازنان انسی داشت و بشکار طیور و کلاب

معظم مولع بود گویند چهارصد کلب شکاری با قلاده‌های مرصع و جلهای
زربفت در سلسلهٔ او بود و از علوم نجوم و تاریخ و شعر وقوفی
داشت و به رتق و فتق امور و حساب ملک سنجر پادشاه چون
او واقف نبود در یازدهم شوال سنه عشر خمسین و خمسمایه در همدان
درگذشت ولادتش در سنه خمس و تسعین و اربعمایه بوده عمرش
بیست و هفت سال **سلطان رکن الدین** ابوالمظفر طغرل بن محمد
باشارت سلطان سنجر مدت سه سال در عراق و حدود مصر و
شام پادشاهی کرد بعدل و سیاست و بحیا و کرم موصوف بود
و شجاعت بر اخلاق او غالب و از هزل و فحش دور در همدان
در محرم سنه تسع و عشرین و خمسمایه فرمان یافت بیست و پنج سال
عمر یافت **سلطان غیاث الدین** ابوالفتح مسعود بن محمد بعد از برادر
ملک به وراثت گرفت و او پادشاهی بود با فر و شکوه رحیم و عادل
در آل سلجوق به شجاعت و پادشاهی او نبود و یک حمله سپاهی
شکستی خوش طبع و ظریف و هزل دوست بود در عهد او خلایق عالم
آسوده بودند سپاهی با ساز و حدت و رعیت با ناز و راحت

عالم دوست و درویش بخشای بود و با دیوانگان و مرغان انسی
داشتی از شعر و تکلف دور بود و از شکار شیری نداشت و تنها
به شیر گشتن ماهر بود و در مصافها خود حمله کردی هرگز ذخیره نهاد و
در خزانهٔ او اکثر اوقات خالی بود و هرچه از اطراف آوردندی
هم در بارگاه بخشیدی میان او و برادرانش محاربات بسیار
رفت و همیشه ظفر او را بود و در زمان او سلغریان در فارس
خروج کردند و سلطنت باسم خود نمودند سلطان مسعود هیژده سال
و نیم پادشاهی کرد و در غرهٔ رجب سنه سبع و اربعین و خمسمایه بحدود
همدان نماند مدت عمرش چهل و پنج سال **سلطان مغیث الدین** ابوالفتح
ملکشاه بن محمود بن محمود بن محمد بعد از عم پادشاهی بدو دادند
پادشاه سخی بود و خوش خوی و هزل دوست و بر شکار و شراب
حریص و بلهو و لعب مایل بود و امرا که اکثر با برادری بعد از آنکه چهار
ماه پادشاهی کرد امیران متفق شدند و بضیافتش بردند و موکل
بروی گماشتند و او را حبس کردند و این صورت در شوال سنه
سبع و اربعین و خمسمایه بود و او از حبس بگریخت و بخوزستان رفت

و بعد از وفات برادرش محمد که احوال او بعد ازین خواهد آمد باصفهان
رفت و بسلطنت نشست و بعد از پانزده روز وفات یافت در
حادی عشر ربیع الاول سنه خمس و خمسین و خمسمائه مدت عمرش
سی و دو سال اقامتش بعد از پادشاهی [illegible]
سال سلطان غیاث الدین ابو شجاع محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه
چون برادرش ملکشاه را محبوس کردند او از خوزستان بیامد و بپادشاهی
نشست بلطف خلق بود و عقل کامل و رای صواب داشت محب
علمای فضلا بود مدت هفت سال پادشاهی کرد و در ذی حجه سنه اربع
و خمسین و خمسمائه درگذشت معز الدین ابو الحارث سلیمانشاه
بن محمد بن ملکشاه چون سلطان محمد درگذشت امرا چند روز مشورت
نمودند و بروی اتفاق کردند و کس فرستادند که او را از موصل بیاوردند
و بر تخت نشاندند همه روزه بعشرت مشغول گشت و از مردم نفور
بود و او پادشاهی بود خوشخوی و خوش روی و بذله گوی و معاشر
طبع اما اقبال نداشت پس از شش ماه امیران آنرا گرفتند و بقلعه
فرستادند و سلطنت به برادرزاده اش سلطان ارسلان دادند

ولادت او در سنه احدی عشر و خمسمائه بوده و وفاتش در دوازدهم
ربیع الاول سنه ست و ستین و خمسمائه سلطان رکن الدین ارسلان
بن طغرل بن محمد بن ملکشاه بعد از عم پادشاه شد خوب طلعت نیکو
سیرت با حیا و رحمت و بر خشم زود رضا بود و کرم و مروت با اخلاق
او غالب حلم و سکون بر احوال او ظاهر بود هیچ سایل از او لفظ نه
ناشنیده هیچ خدمتگار از او جفا و خواری ندیده و از کار دخل و خرج
و ضبط احوال خزانه و وظایف متغافل و از تفحص آن سامح
و ساهل دوست و طرفه خوی بود و در پوشش و خورش تکلف بغایت
رسانید لباسهای فاخره و اکسونهای ملون و کسوت خطایی و زر
کشیده های مصقل در عهد او قیمت گرفت که آن لباسها که آن پوشیده
و بخشیده هیچ پادشاه نپوشیده و نبخشیده و ملاحظه آن در مجلس
معاشرت در غایت کمال بود و هرگز در بزم او فحش و لغو و دشنام
بر لفظ کسی نرفتی و از کس حرکت خارج در وجود نیامدی مدت پانزده
سال و هشت ماه پادشاهی کرد و در منتصف جمادی الآخر سنه احدی
و سبعین و خمسمائه درگذشت سلطان مغیث الدین طغرل بن ارسلان بن

محمد بن ملکشاه بعد از پدر پادشاه شد پادشاه خوب صورت نیک
سیرت صاحب شوکت لطیف طبع در آل سلجوق بکمال عقل و امانت
عدل و چابک سواری و هنر و درازی شمار بود و جمله اسلحه کار
فرمودی و در بزم فضلا انجمنها کردی و شعر خوب گفتی و این چند رباعی
از اشعار اوست رباعی دیروز چنان وصال جان افروزی
وامروز چنین فراق عالم سوزی ٭ افسوس که بر دفتر عمرم ایام
آن را روزی نویسد این را روزی رباعی دیگر ماییم درین جهان چه رانیم و جهان
بخشیم و خوریم و یاد داریم عنان ٭ نه مال همی ماند و نه خان و نه مان
چون عمر همی ماند و نه هیچ نمان ٭ و شیخ نظامی کتاب خسرو شیرین را
بنام او گفته در زمان او در ماه شعبان سنه اثنی و ثمانین و خمسمائه هر
هفت کوکب سیار در سیم درجه میزان در یک دقیقه جمع شده
داوا ولین قران بود و در مشکله هوایی منجمان قتل و غارت و نهب
که در زمان چنگیز خان در توران و ایران واقع شد از نتایج آن گفته‌اند
سلطان طغرل قریب بیست سال سلطنت کرد و در ربیع الآخر
سنه تسعین و خمسمائه سلطان تکش از خوارزم شاهیان ری

با او جنگ کرد و او را بکشت و سرش نزد خلیفه فرستاد و شهر را
مسخر کرد و درین معنی گفته‌اند رباعی امروز شها ملک جهان یکرنگیست
منصوبه چرخ سرزنان ازرنگیست ٭ دی از سر تو تا بفلک یک گز بود
امروز ز سر تا بفلک فرسنگیست ٭ دولت سلجوقیان در عراق بسر آمد
اما بعد ازین تاریخ فرقه دیگر از سلجوقیان در روم قریب صد و ده
سال دیگر پادشاهی کرده‌اند فصل هشتم در ذکر خوارزم
شاهیان و ایشان نه نفر اند مدت ملکشان صد و سی و هشت سال
اصل ایشان قرجه ایست و او غلام بلکاتکین که او غلام سلطان ملکشاه
سلجوقی بوده گشت و بعد از بلکاتکین جای او به نوشتکین داد و جای
در انوقت خوارزم در وجه طشت خانه مقرر بود و او طشت دار بود
خوارزم با و تعلق گرفت و او تا آخر عمر حاکم و والی خوارزم شد
او را بدین سبب خوارزم شاه خواندند و از سنه احدی و تسعین
و اربعمائه مدت سی سال خوارزمشاه ملازمت سلجوقیان میکرد
و در سنه احدی و عشرین و خمسمائه در گذشت سلطان اتسز
ابن محمد بن نوشتکین بعد از پدر با سلطان سنجر یاغی شد و مدتها

باستقلال پادشاهی کرد و هیچ قدر از جادهٔ عدل و اتباع
سیرت پدر انحراف ننمود و در سنه احدی و خمسین و خمسمائه در خرم
دره جنوشان بموت فجاءه درگذشت رشید وطواط از مداحان
او بود در آن وقت که نعش اتسز را برداشتند بگفت رباعی
شاها فلک از سیاستت می‌لرزید ❁ پیش تو بطوع بندگی می‌ورزید
صاحب نظری کجاست تا در نگرد ❁ تا آن همه مملکت بدین می‌ارزید
سلطان ارسلان ابن اتسز بعد از پدر بپادشاهی نشست و بعضی
از بلاد خراسان و ما وراء النهر در تصرف آورد و بسبب ضعف
سلجوقیان او را استقلال تمام پدید آمد و در تاسع عشر رجب
سنه ثمان و ستین و خمسمائه وفات یافت مدت سلطنتش هفت
سال سلطانشاه بن ایل ارسلان بن اتسز بن محمد بعد از پدر بحکم
وصیت پادشاهی بدو دادند سلطان تکش که برادر مهتر بود بروی
خروج کرد تا مدت ده سال میان ایشان محاربات بود و در سنه
ثمان و ستین و خمسمائه سلطان تکش بر وی غالب آمد و خوارزم
شاهی بر وی مقرر شد سلطانشاه در خراسان بر بعضی ولایات

حاکم گشت و مدت بیست و یک سال دیگر زیست و در سلخ رمضان
سنه تسع و ثمانین و خمسمائه درگذشت و ملک متصرف تکش خان
در آمد سلطان تکش ابن اتسز بعد از انهزام برادر در ثانی عشرین
ربیع الآخر سنه ثمان و ستین و خمسمائه بپادشاهی نشست رشید
وطواط در تهنیتش گفت رباعی جدت ورق زمانه از ظلم بشست
عدل پدرت شکستها کرد درست ❁ ای بر تو قبای سلطنت آمده چست
هان تا چه کنی که نوبت دولت تست ❁ خوارزم و بعضی از خراسان
در حکم او بود و در سنه تسعین و خمسمائه که سلطان طغرل سلجوقی را بکشت
مملکت عراق نیز متصرف او در آمد و خاقانی شلو گفت شعر
مژده که خوارزمشاه شهر صفاهان گرفت ❁ ملک عراقین ز سر همچو خراسان گرفت
ماهچه چتر او قلعه گردون گشاد ❁ مورچه تیغ او ملک سلیمان گرفت
و کمال اسمعیل او را در مدح او قصیده ایست که مطلعش اینست بیت
ای ز رایت ملک دین و زمانش در پرورش
ای شهنشاه فریدون فر اسکندر منش
سلطان تکش بیست و هفت سال و نیم پادشاهی کرد و در تاسع عشر

رمضان سنه ست وتسعین وخمسمایه درگذشت بمنزل چاه عرب از حدود

خوارزم بمرض خناق **سلطان قطب الدین** محمد بن تکش خان بن

ایل ارسلان بعد [illegible] بسلطنت نشست دولت این دودمان

در عهد [illegible] بدرجه [illegible] رسید وکوکب طالع او بغایت ارتفاع

[illegible] وتمام خراسان [illegible] وهند وبلاد ما ورا النهر مسخر کرد

وبجانب آذربایجان و[illegible] عراق وبغداد حرکت کرد واز احکام او

بایجان [illegible] پس [illegible] کرفت [illegible] هیچ آفریده بادی توقف [illegible]

نداشت چون مدت [illegible] و یکسال از پادشاهی او کذشت آفتاب

دولتش [illegible] غروب کرد ولشکر مغل بحکم پادشاه جهانگیر چنگیزخان

[illegible] کردند وسلطان از ایشان منهزم کشت واز ما ورا النهر

بخراسان [illegible] مغل [illegible] بخراسان آمدند واز خراسان بعراق توجه نمود

[illegible] آمد [illegible] از عقب او بعراق آمدند واز قزوین

بگیلان [illegible] مغلان [illegible] بگیلان رفتند وازانجا بمازندران

بجزیره [illegible] آبسکون کریخت ودرانجا وفات یافت در سنه سبع عشر و

ستمایه [illegible] سلطنتش بیست ویکسال مغلان درین ممالک قتل عام کردند

اما چنگیزخان خود از بلخ پیشتر نیامد **سلطان جلال الدین** منکوبرنی بن

محمد بن تکش پادشاه شجاع دلیر بود وبشجاعت او هیچ پادشاه

نبود وبعد از وفات پدر از جزیره آبسکون بمیان منقشلاق رفت

وازانجا بخراسان آمد واز خراسان بغزنین رفت ودران سفر

او را هفت جنک با مغل واقع شد ودر شش جنک غالب آمد

ودر نوبت آخر ایلغار کرده درکنار آب سند بدو رسید میان ایشان

محاربه عظیم رفت شکست بر منکوبرنی افتاد او بهند رفت وممالک

هند فروکرفت وده سال در هند سلطنت کرد وچون خبر یافت که

چنگیزخان از ایران بازکشت از راه کیج ومکران آمد بکرمان وهمکی

عراق کرد برادرش سلطان غیاث الدین در عراق پادشاه

بود وسلطنت بدو تسلیم نمود سلطان جلال الدین بعراق عرب رفت

ودرانجا با لشکر ناصر خلیفه جنک کرده مظفر شد واز عراق عرب بآذر

بایجان آمده در ضبط وازآذربایجان بکردستان وکرجستان رفت

ومسخر کردانیده وامرای کرجی را بکشت وچون شنید که لشکر تتار بعراق

آمده اند باصفهان آمد ودر ماه رمضان سنه اربع وعشرین وستمایه

در حدود دلبهار با لشکر تتار جنگ کرد تتار بجانب خراسان گریخته
و بعد از چند روز باصفهان آمد و عراق در ضبط آورد و باذربایجان
رفت و اخلاط در حصار گرفت و فتح فرمود و بس ازین بجنگ سلطان
کیقباد بروم رفت و بسبب بیماری منهزم شد و بدیار بکر آمد درین
وقت اوکتای قاآن پسر چنگیز خان جرماغون نوئین با لشکر بسیار
بر سر او فرستاده بود در منتصف شوال سنه ثمان و عشرین
و ستمائه شبیخون بر سر او بردند و او در پای حمید مست خفته
بود بیدار چندان حیلت دیگر کسی او را ندید بعضی گفتند نا شناخت
در دست کردان کشته شد سلطان غیاث الدین و سلطان رکن الدین پسران
سلطان محمد بن تکش قبل از آمدن سلطان جلال الدین هر یک چند
روزی در عراق سلطنت کردند و در آخر رکن الدین بدست
مغل کشته شد و سلطان غیاث الدین براق حاجب در کرمان کشت
و بعد از سلطان جلال الدین ملک بتصرف مغل در آمد و دولت
خوارزمشاهیان سپری شد **فصل نهم** در ذکر اتابکان
و ایشان سه شعبه اند **شعبه اول** بفارس و ایشان معروفند

بسلغریان عدد ایشان یازده است مدت ملکشان صد و بیست
سال اول ایشان **اتابک مظفر الدین** سنقر بن مودود است
که در عهد سلطان محمود سلجوقی خروج کرد و ملک فارس مسخر او
شد و او در عدل و داد کوشید و در شیراز رباط و مسجد و مناره
رفیع ساخت و مدت سیزده سال پادشاهی کرد و در سنه ست
و خمسین و خمسمائه در گذشت **اتابک مظفر الدین** زنگی بن مودود بعد از
برادر سلطنت فارس برو مقرر شد و او بخدمت سلطان ارسلان
طغرل سلجوقی رسید و ادرار آن مملکت مسلم شد مدت چارده
سال در پادشاهی بسر برد و خیرات کرد و در سنه سبعین و
خمسمائه در گذشت **اتابک مظفر الدین** تکله بن وارث تاج و تخت
پدر گشت بغایت عادل بود و سیرت نیکو داشت مدت بیست
و چار سال پادشاهی کرد خواجه امین الدین کازرونی که حاتم
زمان و صاحب کرامات بود وزیر او بود وفاتش در سنه تسعین
و خمسمائه بود **اتابک قطب الدین** طغرل بن سنقر بن مودود پادشاه
هنرمند بود بعد از عم زاده پادشاهی تعلق بدو گرفت میان او

دعوی پسرش سعد بن زنگی محاربات رفت ملک فارس ویران
فطرات خراب شد مدت حکومت او نه سال در سنه تسع وتسعین
وخمسمائه بدست سعد بن زنگی اسیر شد اتابک مظفرالدین ابو شجاع
سعد بن زنگی بعد از طغرل پادشاهی بر وی قرار گرفت و او در سخاوت
حاتم روزگار بود و در شجاعت رستم کارزار بود و بعدل و داد
یگانهٔ جهان ملک کرمان نیز تسخیر کرد و مملکت فارس در عهد او
آبادان شد اتابک در سنه ثلاث عشر وستمائه بعراق آمد و با
هزار کس جرار بر سپاه سلطان محمد زد و اسیر گشت سلطان آزادی
اکرام کرد و بعد از آنکه دو دانگ محصول فارس بخزانه رساند
او را باز به ملک فرستاد و پسرش ابوبکر او را در شیراز از راه
مدد و کمک آنجا نمیدید بری به آتابک رسید اهل شهر او را بشهر بردند
او پسر را بگرفت و محبوس کرد مدت هفت سال در زندان بماند
سعد بیست و هشت سال پادشاهی کرد و در شیراز مسجد و رباط ساخت
وفاتش در سنه ثمان وعشرین وستمائه اتابک مظفرالدین ابو بکر
قتلغ خان بن سعد بن زنگی بعد از پدر به پادشاهی رسید پادشاه عاقل

و عادل بزرگ خیر بود اخبار عدل و آثار فضل او در اطراف جهان شایع
گشت و در حق اهل علم و مشایخ مملکت خود انعامات فرمودی و بدیگر
ممالک بترجمهٔ ایشان وظایف فرستادی از اقالیم افاضل و اکابر
احرام خدمتش بستند و او در بعضی از بلاد هند بالقاب او خطبه خواندند
در زمان او مملکت فارس رونقی تمام یافت و او عمارات و خیرات
بسیار کرد و مساجد و مدارس شیراز که خراب گشته بود معمور گردانید
دخانها و بازارها در شیراز بساخت و بموافقت او جمله اعیان دولت
بقعها ساختند شیخ سعدی کتاب گلستان باسم او تصنیف کرده
مدت سی و پنج سال زمان سلطنت او بود و در جمید الاول سنه ثمان و خمسین
وستمائه در گذشت اتابک محمد بن سعد چون پدرش وفات
یافت او کودک بود پادشاهی بنام او مقرر شد مادرش ترکان خاتون
مدبر ملک بود و بعد از دو سال و هفت ماه در ذی حجه سنه ستین وستمائه
گلبرگ عمرش ناشگفته فرو ریخت اتابک محمد شاه بن سلغرشاه بن سعد بن
زنگی بعد از آتابک محمد پادشاه شد حکم کرد و شب و روز بعیش و
طرب مشغول بود و از کار مملکت غافل ترکان خاتون در روز جمعه عاشر

عاشر رمضان سنه اثنی وستین وستمائه با او حرب کرده او را
اسیر کردانید و بمنزل فنا رسانید **اتابک مظفر الدین** سلجوقشاه بن
سلغرشاه ابن ابوبکر بن سعد بعد از محمد شاه بر ملک فارس مستولی
شده پنج ماه حکم کرد و ترکان خاتون بجنگ او رفت بعد از محاربه
منهزم شده بکازرون رفت و لشکر مغل از عقب او گرفته او را
از مسجد کازرون بیرون آوردند و بکشتند **اتابک ابش** خاتون
بنت سعد بن ابوبکر بعد از سلجوقشاه پادشاه شد بعد از آن آنحضرت
جهت شاهزاده منکوتمر بن هلاکوخان بخواستند و فارس را متصرف
دیوان مغل ازند قرب بیست سال دیوان مغل بنام او بود پس نام
سلغریان از عالم برافتاد **شعبه دویم** شام و دیار بکر مدت
ملکشان صد و هشتاد و هفت سال و ایشان از نتیجه آل سنقر غلام
سلطان ملکشاه سلجوقی اند **آق سنقر** در سنه احدی وثمانین واربعمائه
بحکم سلطان ملکشاه حاکم حلب شده ده سال والی آنجا بوده در سنه
احدی وتسعین واربعمائه درگذشت **عماد الدین** زنکی بن آق سنقر
در سنه احدی وعشرین وخمسمائه بحکم سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه

سلجوقی والی عراق عرب شد و بعد از یکسال که حاکم موصل فوت
شد حکومت آن موضع نیز تعلق بدو گرفت و بعد از آن بطرف
شام لشکر کشید و شهر حلب بگرفت و در سنه اربع وعشرین
وخمسمائه فرنک که بشام در آمده بودند جنگ کرده غالب آمد
و دو نوبت دمشق را محاصره کرده آخر انجام مراجعت نموده و دیار بکر
و کردستان را در ضبط آورده و در سنه احدی واربعین وخمسمائه
جمعی از غلامان اتفاق نموده شب او را بکشتند مدت سلطنت او
بیست و سه سال **نور الدین محمود** بن عماد الدین زنکی بعد از پدر
بر حلب وحمص استیلا یافت و لشکر بسنجار کشیده آنرا تسخیر کرد
و در سنه تسع واربعین وخمسمائه دمشق را بگرفت و حکومت
نور الدین محمود در بلاد شام چنان قوت گرفت که عاضد خلیفه
که آخر پادشاهان بنی فاطمه بود در مصر جهت دفع فرنک از وی
استمداد نمود و صلاح الدین یوسف ابن ایوب را بمصر فرستاد
تا دفع فرنک کرد و بعد از آن مملکت مصر از اسمعیل بصلاح الدین یوسف
منتقل شد و صلاح الدین بملک ناصر ملقب گشت نور الدین محمود

پادشاه عاقل عادل عابد صاحب خیر بود و اثر از جمله ده تن شمرده اند
که گویند دعا نزد قبر او مستجابست ولادتش در سنه احدی عشر و خمسمائه
بوده و وفاتش در حادی عشر شهر شوال سنه تسع و ستین و خمسمائه در
دمشق مدفونست **ملک صالح** ابن نور الدین محمود در وقت وفات
پدر یازده ساله بود و اعیان شام با او بیعت کردند و صلاح الدین
یوسف نیز در مصر خطبه بنام او خواند چنانچه بنام پدرش خوانده بود
مدت هشت سال زمان پادشاهی اوست در سنه سبع و خمسما
درگذشت **سیف الدین** غازی بن عماد الدین زنگی بعد از پدر بحکم
برادرش نور الدین محمود حاکم مملکت دیار بکر و جزیره و بعضی
از کردستان بود و بعضی اوقات بغزای فرنگ مشغول بود و در
سنه اربع و اربعین و خمسمائه وفات یافت **قطب الدین** مودود بن
عماد الدین زنگی بعد از برادرش سیف الدین غازی بجای او نشست
و مدتها پادشاهی کرد و در سنه خمس و ستین و خمسمائه وفات یافت
سیف الدین غازی بن قطب الدین مودود بن عماد الدین زنگی
بعد از مرگ پدر در موصل بر سریر حکومت نشست و یازده سال

حاکم بود و در سنه ست و سبعین و خمسمائه وفات یافت **عز الدین مسعود**
بن قطب الدین مودود بعد از فوت برادر متصدی امر حکومت گشت
و حلب نیز بگرفت و میان او و صلاح الدین ناصر منازعات
و محاربات واقع شد و در بیست و نهم شعبان سنه تسع و ثمانین
و خمسمائه وفات یافت و ملک ناصر نیز در همان سال درگذشت
نور الدین ارسلان بن مسعود بن مودود بن زنگی بعد از عز الدین مسعود
پادشاه شد مدت هیجده سال سلطنت داشت و در سنه سبع
تسعمائه وفات یافت **عز الدین مسعود** نور الدین بن ارسلان شاه
بعد از پدر بجای او نشست و بدر الدین لؤلؤ مدبر ملک ایشان بود و
بعد از اندک مدتی وفات یافت و ایالت موصل بر بدر الدین لولو
قرار یافت و بعد از بدر الدین لولو بار دیگر بحوزه دیوان مغل در آمد
شعبه سیم بعراق و آذربایجان و اتابکان آنها شش تن بحکومت رسیده
و اول ایشان اتابک **اتابک ایلدگز** و او غلام سلطان
مسعود سلجوقی است بجهت قابلیتی که داشت بمرتبه امارت رسید
سلطان مسعود زن برادر خود طغرل که مادر ارسلان بود بوی داد و او

اتابک ایلدکز را از مادر سلطان ارسلان دو پسر متولد شده جهان
پهلوان اتابک محمد و قزل ارسلان و مرتبه اتابک محمد جهان بلند
شد که جمیع امرا و سرحدنشینان سر بر خط فرمان او نهادند و در زمان
سلطنت سلطان ارسلان جمیع کلیه و جزویه مفوض بحسن تدبیر
او بود و سلطان بی استصواب او در هیچ امر شروع نمیکرد و با اسم
سلطنت قانع بود اتابک ایلدکز مدت سیزده سال مطاع و متبع بود
بعد از ان والده سلطان ارسلان در سنه ثمان و ستین و
خمسمائه در گذشت و اتابک ایلدکز بعد از ان یک ماه وفات کرد
و قاضی رکن الدین جوینی گوید **رباعی** دردا که زمانه زانکه خواهد پرورد
و اندر پی او چو پیش این شاه برفت **ع** در گردش دهر کس نهاد دست نشان
در پانصد سال اخت درین ماه برفت **اتابک محمد** ابن اتابک ایلدکز
بعد از فوت سلطان ارسلان در عراق پادشاه نشان شد و
سلطان طغرل ابن سلطان ارسلان را که هفت ساله بود بر تخت
نشاند و برادر خود قزل ارسلان را بآذربایجان فرستاد و اساس
ملک چنان مشید کرده اند که ملوک شرق و غرب از و حسابها کرفتند

یکنوبت تا بر رنجشی که از خلیفه داشت نام خلیفه یکسال از خطبه بینداخت
خلیفه مال بسیار فرستاد تا اتابک محمد بر سر رضا آمده بار
دیگر نام خلیفه بخطبه در آورد و بالجمله مدت ده سال زمام سلطنت
در دست او بود و در سنه اثنی و ثمانین و خمسمائه وفات یافت
و او را چهار پسر ماند اتابک ابوبکر و قتلغ اینانج و میر میران
و پهلوان از زنیک ابوبکر و از زنیک از یک کنیزک متولد شده
و قتلغ اینانج و میر میران از قتیبه خاتون و نبت اینانج
در وجود آمده بوده **اتابک قزل ارسلان** بن اتابک ایلدکز بعد از
فتح اتابک محمد بتبریز بعراق آمد و قتیبه خاتون را در نکاح
آورد و متصدی امور سلطنت گشت و سلطان طغرل نشانه پیش
بنود و بعد از مدتی سلطان طغرل قصد قزل ارسلان کرد قزل
ارسلان واقف شده او را بگرفت و بقلعه کهرام فرستاد
و محبوس کرد و بسلطنت نشست در همان شب او را کشته یافتند
پنجاه زخم کارد خورده و نسبت قتل او بفدائیان ملحد کردند
و این صورت در شوال سنه سبع و ثمانین و خمسمائه بوده **اتابک ابوبکر**

محمد بعد از قتل ارسلان در تبریز بسلطنت نشست و بعد وقتیبه خواتون
و پسرش قتلق اینانج متصدی ایالت عراق گشت مقالت این حال
سلطان طغرل که در قلعه محبوس بود باتفاق کوتوال بعراق آمد
و بر تخت نشست و قتیبه خواتون را بخواست اینانج با برادرش
ابوبکر در کار آذربایجان تنازع کردند و در یک ماه چهار نوبت
جنگ کردند و در همه اتابک بر ابوبکر غالب آمد اتابک ابوبکر مدت سال
پادشاهی کرد و در آذربایجان در سنه سبع و تسعمائه درگذشت

قتلق اینانج بن محمد بن طغرل از قتیبه خواتونست و پسر و مادر
باتفاق یکدیگر زهر در طعام سلطان طغرل کردند و سلطانرا شخصی
ازان آگاهی داده بود و سلطان تکلیف کرد تا قتیبه خواتون
آن طعام را تناول کرد و بخوردن همان بود و مردن همان و بعد ازان
اینانج قتلق بحکم سلطان طغرل محبوس شد و بشفاعت ارکان دولت
خلاص یافت و بخدمت خوارزمشاه تکش خان رفت و بعد از کشته
شدن سلطان طغرل خوارزمشاه تکش خان اصفهان بدو ارزانی
داشت و امرای عراق را در خیل او مرتب کردانید بعد ازان شاه آت

کفران نعمت در شهور سنه اربع و تسعین و خمسمائه بر دست مناجق که از
جانب خوارزمشاه والی ری بود کشته شد پسرش بخوارزم نزد
سلطان تکش درستماند و گفتند در خلاف او خلاف بود **اتابک**
مظفر الدین ازبک ابن اتابک محمد بعد از اتابک ابوبکر در آذر
بایجان پادشاه شد پانزده سال حکم کرد و در سنه اثنی عشرین و
ستمائه چون خوارزمشاه سلطان جلال الدین مغلوبی بر املاک
آذربایجان مستولی شد او در قلعهٔ النجق برنج قولنج درگذشت و ملک
بتصرف خوارزمشاه درآمد و روزگار اتابکان بسر آمد

فصل دوم

در ذکر اسماعیلیان و ایشان دو شعبه اند

شعبهٔ اول طبقه از اولاد
اسماعیل بن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که در مغرب و مملکت
مصر پادشاهی کردند چهارده تن مدت ملکشان دویست و هشت
سال این طبقه هرچند در ایران پادشاهی نکردند و مقصود ازین مختصر
حکام ایرانست اما چون اعیان ایشان در ایران حکومت کردند و بروایت
مجهول نسب خود بدیشان میرسانند از احوال ایشان شمهٔ بر سبیل
استطراد آورده میشود **ابوالقاسم** محمد بن عبدالله الحسین کسی که

ازیشان متصدی منصب حکومت گشت او بود و زعم باطنیه آنست
که مهدی که در اخبار واقع شده عبارت از اوست و در عیون التواریخ
نسبش برین طریق که محمد بن عبید الله بن قاسم بن احمد بن اسمعیل
ابن الامام جعفر صادق علیه السلام و او را از نسل عبد الله میمون
قداح میدانند و او را داعی اسمعیل ابن امام جعفر صادق علیه
السلام بود و محمد بن اسمعیل که جد اوست از خوف بنی عباس بری
گریخت بمحمد آباد و آنجا مه نوشت و آن دیه بوی منسوبست فرزندان او
بولایت قندهار افتادند و نسل او آنجا مشهور است ابو القاسم در سنه
ست وتسعین ومأتین در مغرب خروج کرد و خود را مهدی خواند
در تقویت دولت خود از رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرد
در آس ثلثمائه مطلع الشمس من مغربها و کار او ازانجا بالا گرفت در سنه
اثنی وثلاث مأیه بنو اغلب که از قبل معتضدی خلیفه که حاکم آنجا بودند
خروج کرد و ایشانرا مقهور کرد و اینده بلاد افریقیه و قیروان در تحت
تصرف آورد و در حدود قیروان در غایت حصانت بساخت و آنرا
مهدیه نام نهاد و مدت بیست و شش سال حکومت کرد و در سنه اثنی

وعشرین وثلثمائه وفات یافت و در مهدیه مدفون گشت القایم بامر الله
نزار بن محمد بر جای او بنشست و دوازده سال حکم کرد و در سنه
اربع وثلثین وثلثمائه درگذشت المنصور بقوة الله اسمعیل بن القایم
بن محمد بعد از پدر بهفت سال پادشاهی کرد و در سنه احدی واربعین
وثلثمائه بمهدیه درگذشت المعز لدین الله ابو تمیم معد بن منصور بن قایم
ابن محمد بر جای پدر نشست پادشاه صاحب رای بود ملک او وسعتی
یافت و مصر از تصرف گماشتگان بنی عباس بیرون آورد و در سنه
اثنی وستین وثلثمائه آغاز عمارت قاهره کرد و آنرا دار الملک
ساخت و حجاز را از بنی عباس بستد چون بیست و چهار سال
پادشاهی کرد در روز جمعه یازدهم ربیع الآخر سنه خمس وستین
وثلثمائه وفات یافت العزیز بالله ابو منصور نزار بن معد بن
منصور بن قایم بن محمد بر جای پدر پادشاه شد و الپتکین مغربی را
که از قبل طایع خلیفه عباسی حاکم شام بود بکشت و ملک شام
در تصرف آورد و چون بیست و یکسال در حکومت بماند در رمضان سنه
ست وثمانین وثلثمائه رحلت کرد الحاکم بامر الله ابو علی منصور بن

عزیز بن منصور بن قایم بن محمد بعد از پدر بسلطنت نشست و در امر
معروف و نهی منکر مبالغه کرد بحدی که جهة دفع شراب خمر بسیار
درخت انگور و میوه ببرید و حکم کرد که کفشگران موزه زنان نه دوزند
و زنان از خانه بیرون نیایند حاکم مدت بیست و پنج سال
حکومت کرد و در سنه احدی عشر و اربعمائه غلامان او را بکشتند
الظاهر بالله ابو الحسن علی بن حاکم بن عزیز بن معز بن منصور بن
قایم بن محمد بجای پدر بسلطنت معین شد و چون فرصت یافت قاتلان
پدر خود را بکشت مدت شانزده سال حکومت کرد و در منتصف
شوال سنه سبع و عشرین و اربعمائه درگذشت المستنصر بالله ابو تمیم
معز بن طاهر بن حاکم بن عزیز بن معز بن منصور بن قایم بن محمد
در هفت سالگی به پادشاهی رسید و مدت شصت سال در سلطنت
بماند او را سه پسر بود نزار و احمد و عبد الحمید و اول نزار را
ولی عهد کرده بود و امیری لقب فرموده و در آخر از او برنجید
و او را خلع کرد و با احمد داد و او را مستعلی لقب کرد و اسماعیلیان دو گروه
شدند آنچه متابعت احمد کردند ایشان را مستعلوی گفتند و آنها که پیروی

نزار کردند

نزار کردند ایشان را نزاری گفتند حسن صباح گوید که اعتبار نسل اول
دارد و تابع نزار است و بنام نزار در ایران دعوت کرد و نزاریه
قهستان بدین نسبت تخلص کردند مستنصر در سنه سبع و ثمانین
و اربعمائه وفات یافت المستعلی بالله ابو القاسم احمد بن مستنصر بن
طاهر بن حاکم بن عزیز بن معز بن منصور بن قایم بن محمد بجای پدر
پادشاه شد و برادر خود نزار را بگرفت و در قاهره محبوس کرد
تا آنجا متوفی شد و در عهد مستعلی سنه اثنی و تسعین و اربعمائه فرنگیان
بر بیت المقدس مستولی شدند و هفتاد هزار مسلمان را در مسجد
اقصی شهید کردند مستعلی هفت سال حکومت کرد و در سنه خمس
و تسعین و اربعمائه درگذشت الآمر باحکام الله ابو علی منصور بن مستعلی
بن مستنصر بن طاهر بن حاکم بعد از پدر بیست و هفت سال
حکم کرد و در رابع ذی القعده سنه اربع عشرین و خمسمائه جمعی از
داعیان نزار او را بکشتند الحافظ لدین الله ابو میمون عبد المجید بن مستنصر
بر جای برادرزاده پادشاه شد مدت بیست سال حکم کرد و در جمادی الآخر
سنه اربع و اربعین و خمسمائه درگذشت عمرش چهل و هفت سال

الظافر بالله ابو منصور محمد بن حافظ بن مستنصر بعد از پدر بر تخت
سلطنت نشست در عهد او فرنگیان بر اسماعیلیان مستولی شدند
وزیرش عباس بن تمیم بسبب آنکه ظافر نظری با پسر او داشت
و مردم در آن باب سخنان می گفتند ظافر را در سنه تسع و اربعین
و خمسمایه بکشت الفایز بالله ابو القسم عیسی بن ظافر بن حافظ بن
مستنصر بعد از پدر سلطنت بدو رسید صغیر بود و در سنه خمس
و خمسین وفات یافت العاضد لدین الله ابو محمد عبد الله بن محمد بن
فایز بن ظافر بعد از پدر بسلطنت نشست در عهد او در سنه اربع
و ستین و خمسمایه فرنگیان قصد مصر کردند عاضد پناه بصاحب شام
سلطان رکن الدین زنگی برد او ملک ناصر صلاح الدین یوسف
ابن ایوب را بمدد عاضد فرستاد لشکر فرنگ پیش از وصول لشکر
شام بگریختند درین اثنا میان عاضد و وزیرش شاور مخاصمت
شد صلاح الدین یوسف شاور را بکشت عاضد وزارت بدو داد
ملک صلاح الدین یوسف در روز جمعه ثانی محرم سنه سبع و ستین
و خمسمایه خطبه بنام مستضی عباسی کرد عاضد بیمار بود در عاشر محرم

سنه مذکوره وفات یافت و ازین طبقه در آن ملک دیگر پادشاه
نشست ملک صلاح الدین بر مصر مستولی شد و سلطان لقب یافت
و در سنه احدی و سبعین و خمسمایه ملک شام بتصرف سلطان
صلاح الدین درآمد و در سنه خمس و ثمانین و خمسمایه وفات یافت
پنجاه و نه سال دیگر ملک مصر در تصرف آل ایوب بود و هشت
تن از ایشان درین مدت حکومت کردند بعد ازین حکومت مصر بغلامان
رسید و از غلام بغلامی می آمد تا در اواخر شهور سنه اثنی
و عشرین و تسعمایه سلیم شاه پادشاه روم بر شام و مصر مستولی
شد و سلطنت از دست غلامان بیرون برد و سلطان قانصوه را
که دولت غلامان بدو منتهی شده بود در حدود حلب در جنگ بکشت
مدت سلطنت غلامان که ایشانرا چراکسه و ترکان خوانند نیز در مصر
و شام دویست و هشتاد و پنج سال و درین تاریخ که سنه ثمان
و اربعین و تسعمایه است روم و شام و مصر و حجاز و دیار بکر
و عراق عرب در تصرف سلطان سلیمان بن سلیم شاه است

شعبه دویم در ذکر ملوک قهستان که ایشانرا ملاحده خوانند

و ایشان هشت نفر اند مدت دولتشان صد و هفتاد و یک سال

اول حسن صباح بن علی بن محمد بن جعفر بن حسین بن محمد الحمیری
پدر حسن از یمن بکوفه آمده و از کوفه بقم آمده و از قم بری و حسن آنجا
بزاد و حسن ظاهرا بسمت صلاح و ورع داشت و همواره قواعد شرع را
محافظت کردی و بر حدود شرعیت قیام نمودی و تا بحدی در این باب
مجد بود که پسر خود را در باب خمر خوردن بکشت و از شیعه اسمعیل بن
امام جعفر علیه السلام بود و بهیئت اولاد او دعوت کرده و اعتقاد اهل
تعلیم داشت در شهر رجب سنه ثلاث و ثمانین و اربعمایه بقلعه
الموت رفت و کار او آنجا قوت گرفت و اهل الموت بقول او فریفته
شدند و دعوت او پذیرفتند و او را بر خود حاکم کردند و مردم دیگر
قلاع قهستان بدعوتش در آمدند و در ذی القعده سنه خمس و تسعین
و اربعمایه قلعه لمسر نیز بتصرف گرفت و سلطان سنجر سلجوقی از سر
خصومت او درگذشت و خطاب بنام او مسلم داشت کار او عروج
تمام یافت و او طریقی اتخاذ و سلوک میداشت و تصانیف می‌پرداخت
شریعت را باطنی گفت و باطن باطنی و معانی اصول و فروع ملت

محمدی را تاویلات کرد و مدت سی و پنج سال در حکومت بماند و در
شب چهارشنبه سادس ربیع الآخر سنه ثمان عشر و خمسمائه فوت
شد در ایام دولت او بسیاری از اهل اسلام که بر کیش حسن منکر
بودند بزخم فداییان کشته شدند کیا بزرگ امید رودباری در ایام
حسن صباح امیر لشکر بود و چون حسن را در کار بانجام رسید او را
ولیعهد کرد و او نیز در محافظت ظاهر شریعت مجد بود و اتاویل
حسن صباح را منع داشتی و بر اوساراد اسرار نمودی مدت
چهارده سال و دو ماه حاکم رودبار و قلاع ملاحده بود و در سادس
عشرین جمادی الآخر سنه اثنی و ثلاثین و خمسمائه وفات یافت محمد
ابن بزرگ امید بحکم وصیت پدر قایم مقام او گشت او نیز ظاهر شرع
رعایت کردی و او را پسری بود حسن نام بد اعتقاد و در خفیه بمناهی
و ملاهی مشغول بودی و مردم را بدین رخصت دادی و قرآن مجید را
تاویلات باطل کردی و دعوی امامت نمودی چون پدرش از آن
آگاه شد مردم را جمع کرد و گفت حسن پسر منست و ما داعیم امام نیستیم
و هر که در حق ما اعتقاد امامت دارد باطلست و او را محبوس کرد

و مردم را بوی براه نداد و محمد بیست و چار سال و شش ماه حکومت
کرد و در ثالث ربیع الاول سنه سبع و خمسین و خمسمایه در گذشت
حسن بن محمد بن بزرگ امید بعد از پدر بحکم و داشت حکومت
بدو تعلق گرفت و بنیاد الحاد نهاده دعوی امامت کرد و در سابع
عشر رمضان سنه تسع و خمسین و خمسمایه در پای قلعه الموت مردم را
جمع کرد و منبری نهاد و چار علم سرخ و سفید و زرد و سبز بر چار
رکن منبر برافراخت و بر منبر رفت و خطبه خواند و گفت من امام
تکلیف از جهانیان برداشتم و اوامر شرعی از ظاهر مرفوع گردانیدم
و این در زمان قیامت ظاهر را اعتباری نمی باید کرد و از منبر فرود
آمد و افطار کرد و مرتکب انواع مناهی و ملاهی گشت و قومش بدو متفق
شدند و آن روز را عید القایم نام نهادند و تاریخ از آن روز گرفتند
و بتاریخ هجری ملتفت نشدند و در عمارات حالی که بعد از آن ساختند
عید القایم نوشته شد و حسن علی ذکره السلام لقب خداوند خطاب
کردند کار الحاد در زمان او عروج تمام یافت و او در پادشاهی چهار
سال بماند و در سنه احدی و ستین و خمسمایه بدست برادر زن خود

در قلعه لمسر کشته شد و بدوزخ رفت **خواند محمد** ابن حسن بن
بزرگ امید بعد از آن بپادشاهی نشست و قاتلان پدر را بکشت و مدت
چهل و شش سال سلطنت کرد و کار الحاد در زمان او قوت تمام گرفت
و شعایر اسلام در آن دیار برافتاد و او در عاشر ربیع الاول سنه
سبع و ستمایه بمرد و بعضی گفتند پسرش جلال الدین در زهر داد **خواند جلال**
الدین حسن بن محمد بن حسن بعد از پدر پادشاه شد از طریقه پدر و جد تبرا نمود
و از جاده شریعت تجاوز نکرد و صفای اعتقاد خود بدار الخلافه باز نمود
تا علما و فقها بر صحت اسلام او گواهی دادند و او را نو مسلمان خواندند
و او بتلقین علما قزوین برای اسلاف خود لعنت کرد تا مردم بمسلمانی
متحقق شدند و فرمان داد تا از مردمی از دیهای رودبار مسجدها و حمامها
بنا کردند و برسم اذان و اقامت نماز تازه گردانیدند و چون
یازده سال و نیم در پادشاهی بسر برد در منتصف رمضان سنه
ثمان و عشر و ستمایه در گذشت ولادتش در سنه اثنی و خمسین و
خمسمایه بوده **خواند** علاء الدین محمد بن جلال الدین حسن بعد
از پدر پادشاه شد ترک مذهب پدر و رسم مسلمانی کرد و باستراحت

وا باطیل والحاد رفت مدت سی و پنج سال و یکماه در پادشاهی بماند
و در سلخ شوال سنه ثمان و خمسین و ستمائه بر دست حسن مازندرانی
که منظور او بود کشته شد مولانا شمس الدین ایوب طاوسی قزوینی
از جمله او مرثیه گفته است **مرثیه** چو ایلتقت قبض روح او عزرائیل
بره سوی قطریان تا نگارش بکنند ❁ کالبدش را چنم آمد پیشش باز
تا نشاط و دستگاهی در کنارش بکنند ❁ در ایام او [illegible] نوئین بشتاب
آمده قلاع ملاحده را در حصار گرفت و در زمان او خواجه نصیر الدین طوسی
بکمال واجب بتقیه [illegible] بر ونمود تا آخر زمان رکن الدین آنجا بماند
خورشاه رکن الدین خورشاه بن علاء الدین محمد بعد از پدر به پادشاهی
نشست چون مازندرانی را با سر زندان بقصاص پدر بکشت چون
یکسال در پادشاهی بماند هلاکو خان بجنگ او رفت حربی عظیم کرد
خورشاه دانست که طاقت مقاومت ندارد از قلعه میمون دز بزیر
آمده بخدمت هلاکو خان پیوست و این صورت در سلخ شوال سنه
اربع و خمسین و ستمائه بود هلاکو خان فرمود تا قلاع ملاحده را خراب
کنند در مدت یکماه پنجاه قلعه حصین در جوار الموت و میمون دز و غیرها

خراب کردند از قلاع ملاحده هیچ آبادان نماند مگر دو قلعه گردکوه و لمسر که
بعد از مدتی مسخر شد هلاکو خان خواند رکن الدین را بخدمت منکو قاآن
بطرف خطای فرستاد چون بماوراءالنهر رسیدند از جانب منکو قاآن
فرمان رسید او را در راه بکشتند و دولت ملاحده الموت بآخر رسید
قلعه الموت را که دار الملک ملاحده بود در سنه ست و اربعین
و مائتین بفرمان داعی کبیر حسن بن زید الحسنی که پادشاه آن ولایت
بود بنا کرده والله اعلم **فصل یازدهم** در ذکر سلاطین قراختای
کرمان مدت ملکشان هشتاد و شش سال **براق حاجب** از امرای
گورخان قراختای بود برسالت نزد سلطان محمد خوارزمشاه آمد
و اجازت مراجعت نیافت و از ارکان دولت و امرای حضرت او شد
در فترت مغل بر کرمان مستولی شد و سلطنت باسم خود کرد و از
دار الخلافه او را قتلغ سلطان و از دیوان چنگیز خان قتلغ خان نوشتند
یازده سال پادشاهی کرد و در بیستم ذی قعده سنه اثنی و ثلاثین و
ستمائه نماند بعد از براق حاجب برادرزاده اش **سلطان قطب الدین**
بحکم وصیت عمش در کرمان حاکم شد و روزی چند حکم کرد بعد از آن

بموجب حکم اوکتای قاآن غول شد و حکومت مولد براق حاجب رکن الدین
مبارک خواجه رجوع کردند **سلطان** رکن الدین مبارک خواجه بن
براق حاجب شانزده سال حکومت کرد پس بحکم یرلیغ منکو قاآن
در سنه خمس و ستین و ستمائه عزلت یافت و بعد از مدتی بفرمان
منکو قاآن قطب الدین محمد کشته شد و قطب الدین محمد بن حمید
بایکو که برادرزاده براق حاجب بود بفرمان منکو قاآن یکبار دیگر
بسلطنت رسید مدت شش سال پادشاهی نمود و عدل و داد
گسترد و عمارات عالی ساخت و در رمضان سنه خمس و خمسین
و ستمائه در گذشت **سلطان** حجاج بن قطب الدین بعد از پدر
بفرمان منکو قاآن پادشاهی کرمان نامزد او شد [illegible]
و منکوحه پدرش قتلغ ترکان که دختر براق حاجب بود و بعضی گفته اند
پسرزاده او بود حسب الحکم مدبر ملک حاکم شد بعد از آنکه سلطان حجاج
بحال مردی رسید حرمت جانب خواتون رعایت نمیکرد قتلغ ترکان
از او برنجید و بدرگاه اباقا خان رفت و حکم شد که سلطان حجاج در
کرمان مدخل نسازد و حکومت با قتلغ ترکان گذارد سلطان حجاج

از خوف در سنه تسع و ستین و ستمائه بدهلی رفت و قتلغ ترکان
در غیبت سلطان حجاج دوازده سال حکومت کرد سلطان حجاج
در آن سفر وفات [illegible] و قتلغ ترکان در سنه احدی و ثمانین و
ستمائه در گذشت مدت حکومت قتلغ ترکان از سنه خمس و خمسین
و ستمائه تا سنه احدی و ثمانین و ستمائه بیست و پنج سال بوده
سلطان جلال الدین [illegible] سیورغتمش بن قطب الدین بعد از ایشان
ارغون خان بسلطنت کرمان رسید و نه سال در سلطنت بسر برد و در سنه
احدی و تسعین و ستمائه بفرمان کیخاتو خان معزول شد **پادشاه**
خواتون [illegible] قطب الدین که در حباله کیخاتو خان بود و بعد از عزل
سیورغتمش [illegible] کیخاتو خان به پادشاهی کرمان رسید و برادر خود
سیورغتمش را بقتل آورد و بعد از آن در سنه اربع و تسعین و
ستمائه منکوحه برادرش سیورغتمش و دخترش شاه عالم خواتون
بنت سیورغتمش که در حباله بایدو خان بود پادشاه خواتون را بقصاص
بکشتند خواتون عاقله فاضله عادله خوب صورت بود و زیبا طلعت
مصاحف و کتب نوشتی این دو رباعی از نتایج طبع اوست **رباعی**

بر لعل که دیده هرگز از مشک رقم ⁂ یا غالیه بر نوشش کجا کرده ستم

جانا اثر خال سیه بر لب تو ⁂ تاریکی و آب زندگانیست بهم

آنروز که در ازل نشانش کردند ⁂ آسایش جان بیدلانش کردند

دعوی لب نگار میکرد نبات ⁂ زان روی به پیچ در دهانش کردند

سلطان مظفر الدین محمد شاه بن سلطان حجاج بحکم غازان
خان در اوایل سنه خمس وتسعین وستمایه بسلطنت رسید مدت
هشت سال سلطنت کرد و در سنه ثلث وسبعمایه درگذشت
پادشاه خوب صورت بزرگ منش بلند همت بود مدت عمرش
بیست وسه سال **سلطان** قطب الدین شاه جهان بن سیورغتمش
بعد از عم زاده بسلطنت کرمان رسید و دو سال دیگر پادشاهی
کرد و زندگانی بر نهج راستی داشت الجایتو سلطان او را عزل کرد
و نام سلطنت ایشان از کرمان برافتاد و بعد ازین حکام از قبل مغل
در انجا حکم کردند و سلطان قطب الدین قناعت پیش کرده در شیراز
ساکن شد صاحب مال فراوان بود تا مجاز فرمان یافت یک دختر
داشت که او را مخدوم شاه میگفتند و بجای قتلغ موسوم بود امیر مبارز الدین

محمد مظفر که او را انجابست جلال الدین شاه شجاع و قطب الدین
شاه محمود و عماد الدین احمد ازوی متولد شده اند **باب دوم**
در ذکر پادشاهان مغل و ایشان بیست و یک تن اند و مدت ملکشان
در ایران صد و پنجاه سال اول ایشان **چنگیز خان** بن یسوکی
بهادر بن برتان بهادر بن قبل خان بن تومنه خان بن بایسنغر خان
بن دوتومین بن بوقا خان بن بوزنجر خان است که مجموع خانان جد
چنگیز خان بترتیبی که درین نسب نوشته اند همه در بلاد مشرق پادشاه
بوده اند از همه بزرگتر بوزنجر خان است که مجموع خانان
مغل از نسل وی اند و او معاصر ابو مسلم مروزی بوده و جد هفتم
چنگیز خان است و سلسله پادشاه صاحب قران امیر تیمور گورکان
نیز به سیزده پدر باو میرسد ولادت چنگیز خان در عشرین ذی
قعده سنه تسع واربعین وخمسمائه اتفاق افتاد و چون پدرش
در سنه اثنی وستین وخمسمائه درگذشت او سیزده ساله بود و بسیار
زحمتها و محنتها کشیده کار او بمهالک و مخاطرات انجامید
و در سن پنجاه سالگی در رمضان سنه تسع وتسعین وخمسمائه بدولت

ر سلطنت وجهانبانی رسید او را در اول تموجین نام بود چون سی سال
از پادشاهی او بگذشت در سنه اثنی وستمائه او را چنگیز خان خواندند
از آن روی که معنی چنگیز خان خانان بزبان ترکی و صاحب اقبال بود
بعد از سلطنت روز بروز دولت او صورت تزاید و تضاعف
گرفت و سال بسال مرتبه و جاهش بجهت رفعت و بلندی پذیرفت
و بر تمامت قبایل و صحرا نشینان و بلاد و ولایات و مملکت خطا
و ختن و ماچین و دشت قبچاق و سقسین و بلغار و آس و روس
و آلان و غیران سروری یافت و در سنه خمس عشره وستمائه
بقصد قلع و قمع سلطان قطب الدین محمد خوارزمشاه بجانب ماوراء النهر
حرکت کرد رعب و خوف بر سلطان محمد غالب شده از ماوراء النهر
بخراسان گریخت چنگیز خان در شهور سنه ست عشر وستمائه ببلاد ماوراء النهر
در آمد و غارت و قتل عام فرموده و در سنه سبع عشر وستمائه از
جیحون عبور کرده به بلخ نزول فرمود و آنرا خراب کرده سی هزار
کس بطلب سلطان محمد با ایران فرستاد سلطان از ایشان
گریزان بجزیره آبسکون رفت و آنجا وفات کرد و لشکر مغل در اکثر

ایران غارت و قتل عام کردند شیخ نجم الدین دایه در آن زمان
در حیات بوده در کتاب مرصاد العباد آورده که درین فتنه در
شهر ری و ولایات که مولد و منشای این فقیر ست هفتصد هزار کس
شهید شدند و در مقدمه ظفرنامه مذکور ست که خلق کشته نیشاپور را
دوازده روز شماره کردند غیر از عورات هزار هزار و هفتصد
و چهل هفت هزار کس بقلم آمد که مشهور ست که هزار هزار و ششصد
هزار و کسری از خلق هراة شهید شدند و در مرو و خوارزم و
سایر بلاد بدین منوال پس لشکر مغل بعد از یکسال از راه دربند
قبچاق بماوراء النهر مراجعت نمودند و بچنگیز خان پیوستند چون
توران و ایران بقبضه اقتدار چنگیز خان در آمده و سلطان جلال
الدین منکوبی پسر سلطان محمد در جنگ بکنار آب سند در رجب
سنه ثمان عشر وستمائه از و منهزم شده بهندوستان گریخت
چنگیز خان در احدی عشرین وستمائه بملک خطای معاودت
نمود و در رمضان سنه اربع و عشرین وستمائه بمرد و بیست و پنج سال
پادشاهی کرده بود از دین بهره نداشت از زمره کفار و فجار ست

ایران

در زمان او و قریب هشتاد سال کفار بر اسلام بر ایران و توران غالب
و حاکم بودند و درین امت هرگز چنین حادثه دست نداده و چنگیز خان
چهار پسر نامدار داشت اول توشی خان سلطنت دشت قبچاق
و بلغار و الان و اس و روس بدو داده بود و در بعضی تاریخ
وفات او در سنه اثنی عشرین و ستمائة بوده اما حمد الله مستوفی
در تاریخ گزیده و مولانا شرف الدین علی یزدی در مقدمه ظفرنامه آورده
که او پیش از پدر وفات یافته دوم چغتای خان پادشاه
ماوراء النهر و بلاد ایغور و بعضی از خوارزم بدو تفویض کرده بود وفات
او بروایت ظفرنامه در سنه ثمان و ثلاثین و ستمائة و بقول دیگر
در سنه اربعین و ستمائة سیم اوکتای قاآن ولایت عهد بدو
داده او را قایم مقام خود ساخت و بر همه تقدیم فرمود و شرح
حال او گفته خواهد شد چهارم تولی خان او را اموال و خزاین
خود بخشید و او را الوغ نوین میخواندند و تولی خان در اکثر اوقات
ملازم پدر بودی و تولی بزبان مغل آینه باشد پادشاهان ایران
از نسل تولی خان اند وفات او در سنه ثمان عشرین و ستمائة بوده

اوکتای قاآن بن چنگیز خان بعد از پدر بدو سال و نیم در ماه
ربیع الاول سنه ست و عشرین و ستمائة بحکم وصیت چنگیز خان
بسلطنت نشست و چون مغل در القاب تکلف نمیکنند و پادشاه را
قاآن میگویند یا خان بنابرین آنرا قاآن خواندند و اوکتای قاآن
بر جراحاتی که پدرش کرده بود مرهم نهاد و داد عدل و جود
و عطا داد و عطایای حاتم طائی و بخششهای معن بن زائده را منسوخ
گردانید آورده اند که هیچکس از درگاه او محروم نگشت و مبلغ
صد و شصت هزار تومان بالش در زمان سلطنت خود بوضیع و شریف
بخشید و یک بالش بقول بعضی پانصد مثقال باشد و بقول دیگر هشت
درهم و دو دانگ و بقول دیگر هشت دینار و دو دانگ اوکتای
قاآن در سنه ثمان عشرین و ستمائة امیر جرماغون نوین را با ایران
فرستاد تا سلطان جلال الدین منکوبرنی را برانداخت و از خوارزم
شاهیان اثر نماند و ممالک ایران سوای عراق عرب که در حکم
مستعصم خلیفه بود مغل را صاحب شد امیر جنتمور از دیوان مغل
بحکومت ایران آمد و بعد از آن در سنه ثلاث و ثلاثین و ستمائة

امیر توپال بجای او نامزد شد اما اختیار در دست امیر کورکوز
بود و بعد از ایشان امیر ارغون آقا بحکومت ایران مقرر شد
و ده سال حکم کرد چون هلاکو خان بایران آمد همچنان حکومت
بنام او مقرر بود و امیر ارغون آقا شخصی عادل پسندیده اطوار
بود در زمان اباقا خان در سنه ثلث و سبعین و ستمائه وفات
یافت اوکتای قاآن سیزده سال در پادشاهی بسر برد و در سنه
تسع و ثلثین و ستمائه از افراط شراب در گذشت و در تاریخ
وفات او گفته اند **شعر** در خلط خلط فزون کرد زمستان قاآن
روز و شب او ز مستی خبر از پنجران ٭ اندر ابطال مزاجش مددی کرد تمام
مشتری بود و بران و مه و باده بهرام **کیوک خان** بن اوکتای قاآن بعد از
پدر بچهار سال در ربیع الآخر سنه ثلث و اربعین و ستمائه بسلطنت
معین گشت قبل از جلوس او بر تخت سلطنت مادرش توراکینا خاتون
حکم کرد بنا بر آنکه آیین مغل چنانست که چون پادشاه فوت شود تا زمان
تعیین یکی از وارثان ملک خاتونی که مادر فرزند مهین باشد حکم کند
کیوک خان همچون پدر بخشنده بود و تقویت دین نصاری کرد و یکسال و شش ما

بود و در

بود و در سنه اربع و اربعین و ستمائه در حدود سمرقند وفات
یافت **منکو قاآن** بن تولی خان بن چنگیز خان بعد از عم زاده
بچهار سال در ربیع الاول سنه ثمان و اربعین و ستمائه بسعی باتو
خان بن توشی خان که مهتر قوم بود و حکومت دشت قبچاق داشت
بسلطنت معین شد و او بصفت عدل و انصاف اتصاف داشت
و تقویت اهل اسلام کرد و ایشان را بر مردم دیگر تقدیم فرمود و
و سادات و علما و مشایخ را از تکالیف دیوانی معاف داشت و همچنان
بجمال دانشمندان نصاری و پیران هر طایفه و عجزه هر طبقه پرداخت
اما از یهود کسی را سیورغال نداد منکو خان از برادر خود قبیلای
قاآن را بطرف شرق و هولاکو خان را بطرف جنوب بجهانگیری فرستاد
و در تاریخ وفات او اختلافی هست صاحب تاریخ گزیده وفات او را
در سنه سبع و خمسین و ستمائه ذکر کرده و صاحب روضة الصفا
در سنه خمس و خمسین و ستمائه ایراد کرده ظاهرا ایراد صاحب روضة
الصفا غلطست بنا بر آنکه در احوال هولاکو خان قتل مستعصم خلیفه
عباسی و فتح بغداد در صفر سنه ست و خمسین و ستمائه ذکر کرده

و نوشته که مهمات عراق عرب و بشارت فتح و ظفر بمنکو قاآن
رسید و از آن مستبشر و شادمان شد و ایلچیان را بعنایات پادشاهانه
مستظهر گردانیده رخصت انصراف داد و این کلام اقتضای آن
میکند که منکو قاآن در سنه ست و خمسین و ستمائه در حیات بوده
باشد **هولاکو خان** بن تولی خان بن چنگیز خان بفرمان برادرش
منکو قاآن در شوال سنه ثمان و خمسین و ستمائه از جیحون گذر
کرده بایران آمده و بقلع و قمع ملاحده پرداخت و در قهستان و توابع
که منشا طایفه اسماعیلیه بود قتل عام فرمود و بعد ازان بعراق
آمد و بالموت رفت و خواند رکن الدین را در عشره ذی قعده سنه
اربع و خمسین و ستمائه از قلعه میمون در پایین آورد و قلاع ایشانرا
خراب کرد و بعد ازان بعزم تسخیر عراق بجانب بغداد در حرکت آمد
و چون بکردستان رسید غارت و قتل عام فرمود و چون به بغداد
رفت مستعصم خلیفه بعد از محاربات بخدمتش رسید و بعد از دو روز
با چهار پسر در سلخ شهر صفر سنه ست و خمسین و ستمائه بقتل آمد
و در بغداد غارت و قتل عام رفت در تاریخ مرآت الصفا مذکورست

که در بغداد هزار هزار و هشتصد هزار آدمی درین فتنه کشته شده بود
این معنی بسال اتفاق افتاده باشد هولاکو خان روز جمعه بیست و دوم
رمضان سنه سبع و خمسین و ستمائه عازم بلاد شام شد
و در دوم صفر سنه ثمان و خمسین و ستمائه شهر حلب فتح کرد
و از انجا بدمشق رفت و کیتو قاتوین را آنجا به نیابت بگذاشت
و در آذربایجان مراجعت کرد و در تاسع عشر ربیع الاول سنه ثلاث
و ستین و ستمائه در گذشت و در تاریخ وفات او گفته اند **شعر**

چون هلاکو بمراغه بزمستان گذشت ❁ کرد تقدیر ازل نوبت عمرش آخر
بسال ششصد و شصت و سه پگه یکشنبه ❁ که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر

هلاکو خان حکمت را عظیم دوست داشتی و حکما را ببحث علوم اوایل
ترغیب کردی و در حضور علما و فضلا و علم کیمیا میل تمام داشتی و
در وجه احتیاج کیمیاگران چندان زر خرج کرد که قارون عشر عشیر آن
در خیال نیاورده عراق و مازندران و خراسان به پسر خود اباقا خان
داد و دیار بکر و آذربایجان بفرزند دیگر یشمت خان شفقت کرد و دیار
اران و دیار ربیعه را بامیر توران داد و ملک بغداد خواجه

عطاملک جوینی را گماشت و ملک روم را بمعین الدین پروانه که
پسر اول وزیر او خواجه سیف الدین بتکچی بود و چون او را شهید
کردند وزارت بخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان رجوع نمود
از آثار هولاکو خان زیج جدید خانی که خواجه نصیر طوسی باتفاق مولانا
نجم الدین علی کاتبی و پیران قشه ونی و دیگر علما ساخته است
اما خواجه نصیر الدین ابو جعفر محمد بن حسن اصلش از جهرود ساوه است
اما در طوس متولد شده و نشو و نما آنجا یافته و بطوسی مشهور شده
یگانهٔ عصر و استاد زمان بوده در حکمت شاگرد فرید الدین
داماد است و او شاگرد صدر الدین سرخسی است و او شاگرد افضل
الدین جیلانی است و او شاگرد ابو العباس لوکری است و او شاگرد
بهمنیار است و بهمنیار شاگرد شیخ ابو علی سیناست خواجه نصیر
مشهور جهانست و تصانیف او عالم گیر است ولادتش در وقت طلوع
آفتاب روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و خمسمائه
بوده در وقتی که امام فخر رازی از عالم رفته پس خواجه نصیر
ده سال و پنج ماه بوده که در شهر صفر سنه اربع و اربعین و ستمائه

از تألیف

از تألیف کتاب شرح اشارات فارغ شده و در وقت عصر روز دوشنبه
هجدهم ذی الحجه سنه اثنین و سبعین و ستمائه وفات یافته و در
تاریخ او عزیزی گفته است   نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل
یگانه که چو او مادر زمانه نزاد   بسال ششصد و هفتاد و دو بذی الحجه
بروز هجدهم اندر گذشت در بغداد   در کاظمیه مدفونست مولانا نجم الدین علی کاتبی
قزوینی حکیم متبحر است و در حکمت شاگرد اثیر الدین ابهری است شرح
تلخیص و شرح محصل و شرح کشف و شرح حکمة العین و رساله شمسیه و جامع الدقایق
از مصنفات اوست وفاتش در سنه خمس و سبعین و ستمائه بوده
و قبرش در قزوین مشهور است   ابن بن هولاکو خان بعد از
پدر بفرمان عمش قبلا قاآن بن جانکی قاآن پادشاه بوده سلطنت ایران بهم و
تعلق گرفت در رمضان سنه ثلث و ستین و ستمائه نام او
بر عنوان احکام نوشته شد اما در زمان پدرش عنوان احکام مباشره
بنام منکو قاآن می نوشتند میان او و براق خان از نسل جغتای
خان که پادشاه ماوراء النهر بود در خراسان در ذی الحجه سنه
ثمان و ستین و ستمائه جنگ شد اباقا خان مظفر گشت و براق منهزم

بماوراءالنهر رفت ابقاخان مدت هفده سال در ایران بود و در سنه
ثمانین و ستمائه در همدان وفات یافت در تاریخ وفات او گفته اند شعر
چو هشت روز برآمد ز ماه ذی الحجة ۞ ز دور چرخ که برکس نمیکند ابقا
چهارشنبه هنگام صبح در همدان ۞ بسال ششصد و هشتاد در گذشت ابقا
خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که وزیر پدرش بود وزیر او نیز بود
احمد خان بن هولاکو خان بعد از برادر در روز یکشنبه بیست و ششم ربیع الاول
سنه احدی و ثمانین و ستمائه در الاداق بر پادشاهی نشست
و در اول اکودار اعلی نام بود چون بنور اسلام مشرف شد بسلطان احمد
موسوم گشت وزارت بر قرار بخواجه شمس الدین صاحب دیوان
داد و چون دو سال و دو ماه پادشاهی کرد ارغون خان بن ابقاخان
در سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه بر وی خروج کرد و او را بکشت ارغون خان
بن ابقاخان بن هولاکو خان بعد از سلطان احمد در هفدهم جمادی
الآخر سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه بپادشاهی نشست و خواجه
شمس الدین محمد صاحب دیوان که مدت ده سال وزارت
پدر و عم و جدش کرده بود و بانواع فضایل و خصایل مرضیه

اتصاف داشت بتهمت آنکه ابقاخان را زهر داده در وقت عصر دو
شنبه چهارم شعبان سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه در آذربایجان
بکشت خواجه شمس الدین محمد در وقت شهادت مهلت طلبید
غسل کرد و مصحف مجید تفأل نمود پس وصیت نامه بفرزندان در قلم
آورد و این رقعه را باکابر تبریز نوشت چون تفأل بقرآن کردم
این آیت برآمد که اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ
الْمَلٰئِکَةُ اَلَّا تَخَافُوْا وَلَا تَحْزَنُوْا وَاَبْشِرُوْا بِالْجَنَّةِ الَّتِیْ کُنْتُمْ تُوْعَدُوْنَ
باری تعالی چون بنده خویش را درین جهان فانی نیکو داشت
و هیچ مرادی از وی دریغ نداشت هم درین عالم بشارت جهان باقی
بدو رسانید و چون حال برین جمله بود مولانا محی الدین و مولانا افضل
الدین و مولانا همام الدین و مشایخ کبار که ذکر هر یک بتطویل
می انجامید و درین موضع احتمال نمیکرد بشارت رسانیدند واجب
نمود تا دانند که قطع علایق کرده روانه گشتیم ایشان نیز بدعای
خیر مدد دهند والسلام و چون از کتابت فارغ شد در مقام تسلیم
بر زبان آورد شعر هرچه آید از تو خوش خواهی شفا خواهی الم

دو در مرثیهٔ او گفته‌اند **رباعی** از رفتن شه چو از افق خون بچکید

مه روی بکند و زهره گیسو ببرید ۞ شب جامه سیاه کرد زین ماتم و صبح

بر زد نفس سرد و گریبان بدرید ۞ و اولاد او خواجه یحیی و فتح الله

و مسعود و اتابک نیز بسیارت رسیدند و مرقد خواجهٔ مذکور و اولاد

او در چرنداب تبریز است ارغون خان هفت سال پادشاهی کرد و در

ربیع الاول سنه تسعین و ستمائه درگذشت و در تاریخ وفات او گفته‌اند

شنبه ز هجرت نبوی ششصد و نود **شعر** در پنجم ربیع نخستین به نهار

اندر تمام باغچهٔ ارغون بوقت چاشت ۞ کرد از جهان کناره بتوفیق کردگار

کیخاتو خان بن ابقا خان بن هولاکو خان بعد از ارغون بمدت پنج ماه

پادشاه شد وزارت بخواجه صدر الدین احمد خالدی داد و پادشاه

کریم بود و در عشرت و مباشرت افراط کردی و ذکور و اناث و

حلال و حرام فرق ننمودی **بیت** چو دال و نون همه خم شد قد الف قداد

ز بس که کرد الف در شکاف کاف همه ۞ کیخاتو خان خواست که در ایران

بشیوهٔ خطا حکم کند میسر نشد و فتنهٔ عظیم پدید آمد و بایدو خان بر وی

خروج کرد و امرای او بطرف بایدو خان رفتند و در صفر سنه

اربع و تسعین و ستمائه کیخاتو خان کشته شد مدت پادشاهی او سه سال

و هفت ماه **بایدو خان** بن طرغای بن هلاکو خان بعد از کیخاتو پادشاه

شد در جمید الاول سنه اربع و تسعین و ستمائه وزارت بخواجه

جمال الدین دستجردانی داد و غازان بن ارغون متابعت او

کرد و در شعبان سنه مذکوره غازان خان مسلمان شد و اکثر

مغل مسلمان شدند و ترتیب لشکر داده آهنگ جنگ بایدو خان کرد

و امرا بطرف غازان خان آمدند بایدو خان از ایشان بگریخت

و بطرف نخجوان رفت در راه او را بگرفتند و در اواخر ذی القعده

سنه اربع و تسعین و ستمائه در تبریز بکشتند مدت پادشاهی او

هفت ماه **غازان خان** بن ارغون خان بن ابقا خان بن هلاکو خان

بعد از بایدو در سلخ ذی الحجه سنه اربع و تسعین و ستمائه پادشاهی

بر وی قرار گرفت بنیاد عدل و داد کرد و در ترویج دین اسلام

کوشید و وزارت بخواجه جمال الدین دستجردانی داد و بعد از دو

ماه او را بکشت و خواجه صدر الدین خالدی زنجانی را در محرم سنه

ست و تسعین و ستمائه بوزارت تعیین فرمود و بعد از یکسال و نیم که

وزارت کرده بود و در حادی عشرین رجب سنه سبع وتسعین وستمائه
او را ابتر با برادرش قطب الدین بقتل رسانید و وزارت بخواجه
رشید الدین فضل الله طبیب همدانی و خواجه سعد الدین ساوجی
تعیین فرمود و غازان خان در ثالث عشرین ربیع الاول سنه تسع
وتسعین وستمائه در حدود دمشق با مصریان جنگ کرده مظفر شد
و بدمشق رفته و از انجا مراجعت کرده بایران آمده و در سنه ثلاث
وسبعمائه در منکل دره از نواحی قزوین بعالم آخرت انتقال فرمود
و این بیت تاریخ وفات او گفته **تاریخ** بسال هفتصد وسه ز هجرت از شوال
بروز یازدهم وقت عصر از شنبه ٭ شه از نواحی قزوین شه جهان غازان
بسوی خلد که باد آن جهان ازش ٭ هشت سال و نه ماه پادشاهی
کرده بود و سی و سه سال عمر داشت تابوت او را بتبریز بردند و در
گنبدی که جهة خوابگاه خود ساخته بود و بشنب غازان مشهورست
دفن کردند و در تخمه پادشاهان مغل پیش از ان هیچ پادشاهی را گور آشکارا
نبود و ولادت سلطان غازان در سحر روز جمعه نوزدهم ربیع الاول
و بقولی در ذی الحجه سنه سبع و ستمائه بوده و در سلطان و دین

الجایتو سلطان محمد خدابنده بن ارغون خان بن ابقا خان بعد از
برادر در خامس ذی الحجه سنه ثلاث وسبعمائه در تبریز بر تخت سلطنت
نشست بیست وسه ساله بود و از پادشاهان مغل مانند او پادشاهی
نبود و عدل و داد بی نهایت داشت در تقویت دین اسلام کوشیده و آیین
ادیان دیگر منسوخ کردانید و جزیه بر ترسا و یهود معین کردانید
و امر کرد تا در جمیع ممالک ایران خطبه بنام شریف دوازده امام
علیهم السلام خواندند و منصب امیر الامرایی بامیر قتلقشاه نوین
مقرر ساخت و صاحب اعظم خواجه رشید الدین و دستور اکرم خواجه
سعد الدین در منصب وزارت سابق تمکن داشت و در سنه خمس سبعمائه
شهر سلطانیه بنا کرد و در ذی الحجه سنه ست وسبعمائه گیلان و رشت مسخر
کرد و خراج بر ایشان مقرر فرمود امیر قتلقشاه که نوین اعظم بود
با چند امیر دیگر در راه قومس و رجنک کشته شدند و در عاشر شوال سنه
احدی عشر وسبعمائه بر وزیر خواجه سعد الدین ساوجی غضب کرد و او را
بکشت و خواجه علیشاه تبریزی را در وزارت بخواجه رشید الدین
شریک گردانید و در شوال سنه اثنی عشر وسبعمائه بشام رفته رحبه

مراجعت فرمود و چون دوازده سال و نه ماه پادشاهی کرد در
شب رمضان سنه ست عشر و سبعمائه وفات یافت خواجه حمدالله
مستوفی در تاریخ او گفته رباعی از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت
از گاه و کلاه خسروی شاه گذشت ش بگذشت و جهان چو فارغ بگذاشت
آگاه نه حال خویش ناگاه گذشت ش و لحد او در مقبره که در جنب مسجد
ابواب البر در سلطانیه ساخته بود دفن کردند ولادتش دوازدهم
ذی الحجه سنه ثمانین و ستمائه سلطان ابوسعید بهادر خان بن الجایتو
خان بعد از پدر به پادشاهی رسید و چون دوازده ساله بود زمام
امور سلطنت در دست امیر چوپان سلدوز در آمد چنانچه سلطان را از
جهانداری نامی بیش نبود امیر چوپان ایالت خراسان به پسر مهتر خود
حسن داد و گرجستان به پسر دیگرش محمود و دیار روم به پسر دیگر
تیمورتاش تفویض کرد و پسر دیگرش امیر دمشق را به درگاه
نیابت فرمود و دلشاد خاتون دختر امیر دمشق را با سلطان تزویج
کرد و خواجه رشید را از وزارت عزل فرمود و بعد از مدتی در
حدود ابهر او را بقتل رسانید و در شهور سنه ثمان عشر و سبعمائه چون

دوازده سال از پادشاهی ابوسعید گذشته بود با امیر چوپان متغیر
گشت و با دختر او بغداد خاتون که در حباله امیر شیخ حسن ایلکان
بود عشق ورزیدن گرفت و خواست که او را از حباله امیر شیخ حسن
بیرون آورده بنکاح خود درآورد امیر چوپان تمکین نکرد و فتنه
عظیم پدید گشت و امیر چوپان و پسران در سر این فتنه رفتند
و خاتمه کار امیر چوپان و فرزندان بعد ازین ان شاء الله تعالی
خواهد آمد و عاقبت امیر شیخ حسن بغداد خاتون را طلاق داد و بنکاح
سلطان درآمد و سلطان شیفته فریفته بغداد خاتون شد و عنان
سلطنت در قبضه اقتدار و اختیار او نهاد و او را لقب بخواند
کار ساخت و بعد از قتل امیر چوپان در سنه ثمان و عشرین و سبعمائه
وزارت بخواجه غیاث الدین محمد رشید که بانواع فضایل آراسته
بود تفویض فرمود و سلطان در حسن خط شاگرد خواجه عبدالله صیرفی
بوده و در شجاعت از سایر پادشاهان مغل ممتاز بود و اول پادشاهی
که در ایران لقب بهادری اضافه اسم او کردند اوست تابستان
در سلطانیه نشستی و زمستان در بغداد و یا قراباغ قشلاق کردی او را

با ارباب فضل و هنر و شعر امیل تمام بود و صورت خوب و سیرت
نیکو داشت ولادتش در شب چهاردهم ذی قعده سنه اربع و سبعمائه
اتفاق افتاده و در نواحی دشت طارم وفاتش در چلغان و توابع
آران نعش او را بسلطانیه نقل کردند و گنبدی که در عرق سلطانیه
ساخته بود مدفون شد و بعد از مدتی که میرزا ابا بکر بن میرانشاه بن امیر
تیمور بتخریب آن گنبد حکم کرد او را از آنجا به چلغان آورده در گنبد
ابواب البر در پهلوی پدرش الجایتو سلطان دفن کردند و این بیت
در تاریخ او گفته **تاریخ** چون گذشت از سال هجرت هفتصد و سی و شش
در ربیع آخرین هم سیزده بگذشته بود
در قراباغ اران سلطان اعظم بوسعید
دست تقدیر الهی افسر شاهی ربود ٭ مدت سلطنتش نوزده
سال در زمان او خواجه علیشاه که مدت دوازده سال و نیم وزارت
کرده بود در اواخر جمادی الاول سنه اربع و عشرین و سبعمائه
در اوجان وفات یافت و در عهد مغل غیر از او وزیری بمرگ خود نمرد
نعش او را به تبریز بردند و در مقبره که در جنب عمارت خود ساخته بود

دفن کردند بعد از سلطان ابوسعید سلاطین مغل در سلطنت استقلال
نیافتند و دولت ایشان بغایت ضعیف گشت و مغلوب امرا شدند
و در ایران از هر طرف پادشاهی بحکومت نشست چنانچه در باب سیم
خواهد آمد بالجمله چون سلطان ابوسعید درگذشت هشت کس دیگر
از مغل نام سلطنت داشتند و عزل و نصب ایشان در دست امرا بود
و شرح حال هر یک گفته میشود **ارپاخان** چون از نسل ابوسعید کسی نماند ارپا خان را
که از نسل اریق بوکا بن تولی خان بود بسعی خواجه غیاث الدین محمد رشید
وزیر بخانی برداشتند و علی پادشاه که خال سلطان ابوسعید بود
چون خبر وفات سلطان ابوسعید و جلوس ارپاخان در عراق عرب
بشنید بغایت متغیر شد و با اقوام مطارحه کرده موسی خان را از نسل
بایدو خان بسلطنت برداشت و صنادید عرب را با خود موافق ساخت
و با عظمت هرچه تمامتر متوجه ارپاخان شد چون ارپاخان ازین
قضیه خبر یافت با تمامی لشکر رو بدیشان نهاد و در روز چهارشنبه هفدهم
رمضان سنه ست و ثلاثین و سبعمائه در حدود جغتو بهم رسیدند
و بیشتر امرای ارپاخان از وی روی گردان شدند و موسی خان پیش شده

گویمیل خاطر مردم به نژاد هلاکو خان بیشتر بود بدین سبب بخت
بر ارپاخان افتاده و کمر بخت بعد از چند روز او را در ولایت سجاس
گرفته با وجان در آورده و در روز عید فطر کشته شد مدت سلطنتش
پنج ماه و کسری بود خواجه غیاث الدین محمد رشید وزیر و برادرش
درین جنگ بدست افتاده و خواجه مذکور در بیست و یکم رمضان
سنه مذکوره بقتل رسید خواجه غیاث الدین محمد رشید وزیری بی
نظیر و بزرگ و عدیم المثل بود علمای آن زمان بنام او مصنفات
کرده اند از انجمله مولانا قطب الدین رازی شرح مطالع بنام
او نوشته و خواجه سلمان ساوجی قصیده مصنوع در مدح او
گفته و قاضی عضد الدین ایجی که صاحب کتاب مواقف در وقتی که
دست وزیر شهید مذکور را بشیراز فرستاده بودند مرثیه گفته و این
ابیات از آن مرثیه است **مرثیه** یا حاملا لیدن الوزیر منوطة
فوق العصیب فقد حملت ثقیلا ؛ ما بالها [illegible] وکانت عمرها
تعنا فقیرا ونیلا مهلاً فلک قد یعود ؛ بطلها بذل النوال فطرها تقبیلا
موسی خان بن علی بن بایدو خان بعد از کشته شدن ارپاخان در شوال

سنه ست و ثلاثین و سبعمائه در اوجان بر تخت خانی نشست
و دران حال امیر شیخ حسن جلایر که بامیر شیخ حسن بزرگ مشهور
بود در کلاخ بود از روم و کرج لشکری گرد آورد و محمد خان را از نسل
هلاکو خان به پادشاهی برداشت و متوجه تبریز شد و در موضع نوشهر
الاداق با موسی خان و علی پادشاه جنگ کرد و علی پادشاه را کشت
و موسی خان بهزیمت رفت **محمد خان** بن ماجوی بن انموچین بن
هلاکو خان بعد از کشته شدن علی پادشاه در اواخر ذی حجه سنه
ست و ثلاثین و سبعمائه در اوجان بر تخت نشست امیر شیخ حسن
دلشاد خاتون را که محبوبه سلطان ابو سعید بود در نکاح آورد و بتدبیر
حسن بضبط و نسق مملکت مشغول شد و وزارت بامیر شمس الدین
زکریا داد که خواهرزاده خواجه غیاث الدین وزیر بود و بعد ازین حال
طغاتمر خان که در مازندران بود خروج کرد و امیر حسن چوپانی
و اقوام مغول را که در خراسان بود جمع آورده آهنگ تبریز کرد و چون
بحدود آذربایجان رسید موسی خان با اقوام اویرات باشیان پیوست
و چون محمد خان و امیر شیخ حسن ازین معنی آگاهی یافتند لشکر بجنگ

ایشان آوردند و در صحرای گرمرود اتفاق جنگ افتاد لشکر محمد خان
ظفر یافتند و موسی خان را بدست آورده بپرسش واشتند و در
روز عید اضحی سنه سبع و ثمانین و سبعمائه طغاتمر خان بخراسان گریخت
پس ازین امیر شیخ حسن کوچک پسر تاتش بن چوبان در روم بود
از انجا لشکر جمع آورده متوجه تبریز شد و در حدود نخچوان با محمد خان
و شیخ حسن بزرگ جنگ کرده مظفر شد و محمد خان بقتل آمد و شیخ حسن
بزرگ بگریخت و بطرف سلطانیه رفت و این واقعه در عشرین ذالحجه
سنه ثمان و ثلاثین و سبعمائه مدت سلطنت محمد خان یکسال **ساتی بیک**
خاتون دختر سلطان محمد الجایتوی خدابنده بعد از قتل محمد خان
بتعیین امیر شیخ حسن کوچک در تبریز بسلطنت معین شد و با
شیخ حسن کوچک متوجه سلطانیه شدند و شیخ حسن بزرگ نیز
بانقیاد پیش آمد و با شیخ حسن کوچک صلح کرده یکدیگر را در کنار گرفتند
و بعد ازین ساتی بیک و شیخ حسن کوچک بقراباغ رفتند و در انجا
قشلاق گرفتند و شیخ حسن بزرگ بسلطانیه آمد و زمستان آنجا بود
چون بهار شد طغاتمر بار دیگر لشکر جمع آورده بعراق آمد و شیخ حسن

بزرگ

بزرگ در ساوه بخدمت او پیوست و پیشکشها کشید و انقیاد نمود و از انجا
متوجه سلطانیه شدند چون شیخ حسن کوچک خبردار شد او نیز با ساتی بیک
لشکر بجنگ ایشان آورد و در صحرای مراغه هر دو لشکر با یکدیگر
نزدیک آمدند و درین اثنا شیخ حسن کوچک طغاتمر خان را فریب داد
و او را بنکاح ساتی بیک خاتون و دلشاد خاتون تطمیع کرده و تقبیح امیر
شیخ حسن بزرگ ترغیب نمود و طغاتمر خان قبول کرد و بسودای دو خاتون
و خطی بخط خود نزد امیر شیخ حسن کوچک فرستاد امیر شیخ حسن کوچک
این خط را بوسیله محرمی با امیر شیخ حسن بزرگ نمود و میان طغاتمر خان
و امیر شیخ حسن بزرگ فتنه شد طغاتمر خان را جای اقامت نماند در شب
از لشکر بیرون رفته باستراباد فرار نمود و بعد از چند سال سربداران
که بعد از وفات سلطان ابوسعید در سبزوار خروج کرده بودند ایشان
بدعوت انقیاد کرد چون بخدمتش آمدند و فرصت یافتند در سلطان
دوین استراباد بر سر شیلان تبرزینی بر کله او زدند و او را بکشتند
و در تاریخ قتل او گفته اند **شعر** تاریخ مقتل شه عالم طغاتمر
از هجرت بود مقصد و پنجاه و چار سال **بیت** روز دوشنبه نهم ذی قعده شانزده

کمان حال گشت واتبع از حکم ذوالجلال بعد از فرار طغاتمر خان شیخ حسن
بزرگ با امرا لشکر کاد چوپانیان آمده پیش ساتی بیک در آمده و ست
شاهزاده ساتی بیک بوسه داد و عذر خواسته نمود و باتفاق بودی
باو جان نهادند بعضی امرا متوجه تبریز شدند و امیر شیخ حسن بزرگ در دو
ورنگی اوجان فرود آمد درین اثنا شیخ حسن کوچک ساتی بیک را
از پادشاهی عزل کرده شخصی سلیمان نام را گفت که از نژاد هلاکو خان بود
بر تخت نشاند **سلیمان خان** بن محمد یشکی بن شمیت بن هلاکو خان
بسلطنت نشست و شاهزاده ساتی بیک را در نکاح آورد و درین حال
در تابستان سنه تسع و ثلاثین و سبعمایه بود و بعد ازین امیر شیخ حسن
بزرگ از غدر چوپانیان اندیشه [illegible] بعد [illegible] رفت و جهان تیمور خان را
به پادشاهی برداشت **جهان تیمور خان** بن الافرنگ بن کیخاتو خان
بن اباقاخان باستصواب امیر شیخ حسن بزرگ باسم سلطنت موسوم
شده و در ملکی که در تصرف امیر شیخ حسن بزرگ بود خطبه بنام او خواندند
در اواخر ذی الحجه سنه اربعین و سبعمایه بجنگ سلیمان خان و امیر
شیخ حسن کوچک رفتند و شکست خوردند و بعد ازین امیر شیخ حسن بزرگ

جهان تیمورخان را از سلطنت معزول کرد و مرتبه امیر شیخ حسن
کوچک بلند شد و بغایت سلطنت و حکومت مستقل شده خاتمت
کار امیر شیخ حسن کوچک و امیر شیخ حسن بزرگ عنقریب ایراد خواهد
یافت **انوشیروان خان** ملک اشرف در زمان حکومت خود چند
روزی آنرا حکومت فرمود و بعد ازین تا زمان ظهور پادشاه صاحب
قران امیر تیمور گورکان که سیورغتمش اغلان را انجا نصب داشته
بود دیگر در ایران خان نبود **باب سیم** در ذکر ملوک طوایف
که بعد از سلطان سعید در ایران حکومت کرده اند و آن مشتمل
بر پنج فصل است **فصل اول** در ذکر چوپانیان اصل ایشان امیر چوپان
سلدوز است که در زمان سلطان غازان و الجایتو سلطان از
امرای بزرگ بود و در عهد سلطان ابوسعید از سلطنت نامی شده بود
داد و در طریق عدل و داد و مردی و فتوت و مروت و وفا
نظیر نداشت و بمحامد صفات و محاسن صفات آراسته بود و در
راه مصر و شام و دیار مکه معظمه عمارات ساخته و خیرات بسیار
کرده و اجرای آبی که کرده تا زمان او هیچکس نکرده و آنرا در محرم

سنه ثمان عشرین و سبعمائه ملک غیاث الدین کرت بفرمان سلطان
ابوسعید بکشت نعش او را دخترش بغداد خاتون که در حباله سلطان
ابوسعید بود بمکه فرستاد تا در عرفات حجاز بر و نماز گذارند
و از انجا بمدینه طیبه بردند و در گورستان بقیع دفن کردند امیر چوپان
نه پسر داشت امیر حسن که والی خراسان بود با پدرش بخوارزم
رفت و آنجا در بعضی حرب زخم خورد و بدان درگذشت و امیر تیمورتاش
که والی روم بود بعد از استماع قتل پدر بمصر رفت و در انجا بفرموده پادشاه
مصر ملک ناصر بقتل رسید و امیر دمشق که نایب سلطان ابوسعید بود
والد دلشاد خاتون است در ماه شوال سنه سبع عشرین و سبعمائه در
سلطانیه بفرمان سلطان ابوسعید خان بقتل رسید امیر محمود که پسر
چهارم امیر چوپانست والی گرجستان بود برحسب حکم سلطان ابوسعید
در تبریز بقتل رسید و جلاو خان که ولیده ی خاتون دختر ما در سلطان محمد
خدابنده بود او هم بفرموده ملک غیاث الدین بعد از امیر چوپان
بقتل آمد و پسر ششم امیر چوپان امیر سیورغان بود و مادر او دختر دیگر
سلطان محمد خدابنده است ساتی بیک خاتون در دیار بکر بفرموده

امیر ایلکان پسر امیر شیخ حسن بزرگ بقتل آمد و پسر امیر چوپان سیوکشاه
و یاغی باشتی و نوروز بودند اما یاغی باشتی بفرموده ملک اشرف
ابن امیر تیمورتاش بقتل آمد **امیر شیخ حسن** ابن امیر تیمورتاش ابن امیر
چوپان بعد از سلطان ابوسعید و ارپا خان چنانچه گذشت بر مملکت
آذربایجان و دیار بکر و روم و بعضی از عراق عجم حاکم گشت پادشاه
نشان بود و چندروزی ساتی بیک خاتون را بخانی برداشت بعد
ازان او را خلع کرد و سلیمان خان را بجای او نصب کرد چنانچه گذشت
و امیر شیخ حسن بزرگ چند نوبت با او محاربه کرد و همه بار مغلوب شد
در تبریز عمارت استاد شاگرد او ساخته سیاست تمام داشت چهار
سال و نیم در حکومت بسر برد بعد ازان زوجه او عزت ملک
در شبی که امیر شیخ حسن در حرم مست خفته بود خصیتین او را بگرفت
و بفشرد و بدان درگذشت و خواجه سلمان ساوجی گفت **شعر**

زهجرت نبوی رفته هفتصد و چل و چار ٭ در آخر رجب افتاد اتفاق چنین
زنی چگونه زنی خیر خیرات جهان ٭ بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن
گرفت محکم و میداشت تا بمرد و برفت ٭ زهی خجسته زنی خایه دار مرد افگن

ملک اشرف ابن امیر تیمورتاش بن امیر چوپان بعد از برادر در ممالک
آذربایجان و عراق عجم حاکم گشت او نیز چندی نوشیروان نامی را
به پادشاهی نصب کرد و بعد از آن معزول ساخت مرد ظالم و
ستمکاره و غدار بود و اتباع او نیز جور پیشه و ظلم بسیار کرد
و در مملکت خود هر کس از ترک و تاجیک که گمان چیزی بردی او را ناچیز
و محبوس ساختی تا آن محقر بوی رسیدی و در هر چند گاه امیری را از امرای
خود قصد کردی و اموال او بستدی و منصبش به دیگری دادی و آن قدر
اموال بظلم جمع کرد که چهارصد قطار شتر از جواهر و زر سرخ و سفید
و اجناس در خزینهٔ او جمع شده بود چون مردم از ظلم او بجان
آمدند جلای وطن کردند حضرت شیخ صدرالدین صفوی قدس الله
سره بگیلان رفت و شیخ کججی بشام افتاد و قاضی محی الدین بردعی
بدشت قبچاق رفت و در شهر سرای منزل گرفت و در انجا جانی
بیک خان که پادشاه دشت قبچاق بود بوعظ او حاضر شد قاضی
در اثنای وعظ شرح ظلم ملک اشرف نوعی تقریر کرد که پادشاه و
اهل مجلس در گریه شدند جانی بیک خان در عرض دو ماه ترتیب

لشکر داده متوجه آذربایجان گشت چون ملک اشرف از توجه او خبر یافت
خواتین را با خزانه به قلعهٔ النجق روان کرد و ایشان هنوز بقلعه
نرسیده بودند که لشکر جانی بیک خان در رسیدند و ملک اشرف
رو به پیاده را در حدود خوی به دست آوردند و بفرمان خان شمشیری
در پهلویش خنجر فرو بردند که از آن طرف بیرون آمد سر او را به تبریز
بردند و بر در مسجد مراغیان آویختند و آن قطارهای زر سرخ و
سفید و جواهر و اجناس که بظلم اندوخته بود بدست لشکر جانی بیک
خان در آمد و شاعری گفته [illegible] دیدی که [illegible] اشرف [illegible]
او بظلم بود و جانی بیک زر [illegible] و این صورت در اوایل سنه
تسع و خمسین و سبعمائه بود و بعد از آن از چوپانیان کسی بحکومت نرسید
جانی بیک خان با ده هزار سوار به تبریز آمد و در دولتخانهٔ انجا
نزول کرد و لشکریان او در میان راهها و روی خانها فرود آمدند
و هیچ کس را یارا نبود که در خانهٔ رعیت نزول کند جانی بیک خان
یک شب در تبریز بود و صباح در مسجد خواجه علیشاه نماز کرد و از انجا
به اوجان رفت و نوبت لشکر آن در آن سال به زراعات مردم

عبور کرد و بدیگر خوشه لشکر شد جانی بیک خان پسر خود بردی بیک را
با پنجاه هزار سوار در تبریز سلطنت داد و خود بجانب دشت قبچاق
مراجعت کرد و بعد از چند وقت خبر مرض جانی بیک خان از دشت قبچاق
رسید دا پتمه های حضور شاهزاده بردی بیک کرده بودند بنا
برین بردی بیک عازم دشت قبچاق شد و اخی جوق را در تبریز
نیابت داد اخی جوق در تبراباغ قشلاق گرفت و در ظلم و جور
قدم بر قدم ملک اشرف نهاد و سرانجام حال او در تخلیل احوال
سلطان اویس الکانی معلوم خواهد شد **فصل دویم** در ذکر ایلکانیان
از ایشان چهار تن سلطنت کرده آمده ایلکانیه از اوروغ چنگیز خان جیشه
نوئین و لشکرکش بوده اند از ایشان امیر آق بوغای بن ایلکان در زمان
سلطنت کیخاتو خان منصب امیر الامرایی داشت و در فتنه بایدو خان
بقتل آمد پسرش امیر حسین در زمان سلطنت سلطان ابوسعید در خراسان
امیر الوس بود و دختر ارغون خان را در نکاح داشت در محرم سنه اثنی
و عشرین و سبعمائه درگذشت **امیر شیخ حسن** که بشیخ حسن بزرگ
ملقب است و در آخر عهد سلطان ابوسعید ایالت دیار روم بدو داد و

و او تا زمان انقراض ایام دولت سلطان ابوسعید بحکومت آن
مرز و بوم مشغول بود و بعد از اربا خان چون علی پادشاه پیتولی
شده بود از روم باتفاق قوم جلایر بعزم رزم او در حرکت آمده
در رابع عشر ذی الحجه سنه ست و ثلاثین و سبعمائه با علی پادشاه
جنگ کرده غالب شد و دلشاد خاتون دختر امیر دمشق بن امیر
چوپان را که منکوحه سلطان ابوسعید بود در نکاح خود درآورد و فوق
بغداد خاتون را که دختر امیر چوپان بود و زن او و سلطان ابوسعید
باکراه از او گرفته بود بوصال دلشاد خاتون بدل کرده و چون امیر
شیخ حسن کوچک چوپانی خروج کرد میان ایشان محاربات بسیار
واقع شد امیر شیخ حسن در شهور سنه سبع و خمسین و سبعمائه در
بغداد بجوار رحمت حق سبحانه و تعالی پیوست و در نجف متبرک مدفون شد
امیر شیخ حسن اول محمد خان انجانی را برداشت و بعد از آن بعضی اوقات
طغاتیمور خان ایلخانی نام کرد و بعضی اوقات جهان تیمور خان را چنانچه
گذشت و در زمان حکومت او کوفه خراب شد و مجبان از آن وقت
تا این زمان خرابست **امیر شیخ حسین** بن امیر شیخ حسن بعد از پدر

بر تخت نشست و خواجه سلمان ساوجی در تهنیت جلوس او قصیده
گفته و اول آن این است **قصیده** مبشران سعادت برین بلند رواق
همی کنند ندا در ممالک آفاق ❁ که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب
باتفاق خلایق بیاری خلاق ❁ نشست خسرو روی زمین باستحقاق
فراز تخت سلاطین بدار ملک عراق ❁ خدایگان سلاطین جهان شیخ اویس
پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق ❁ شهنشهی که برای نثار مجلس اوست
پر از جواهر انجم سپهر را اطباق ❁ سلطان اویس در بهار سنه تسع
و خمسین و سبعمائه از بغداد عزیمت آذربایجان کرد و با اخی جوق که
از جانب بردی بیک پسر جانی بیک خان حاکم شده بود جنگ کرد
و مظفر شد اخی جوق فرار نمود و سلطان اویس بتبریز آمد و بر تخت
نشست و چهل و هفت امیر را از امرای ملک اشرف بیاساق
رسانید و بعد از مراجعت فرمود و در غیبت سلطان اویس اخی جوق
باز بتبریز آمد و بحکومت نشست و در سنه ستین و سبعمائه امیر
مبارز الدین محمد مظفر از شیراز بآذربایجان آمد و با اخی جوق جنگ
کرد و او را شکست داد و بتبریز آمد سلطان اویس از بغداد متوجه تبریز گشت

چون محمد مظفر از توجه سلطان خبر یافت بشیراز مراجعت نمود
و سلطان اویس بدار السلطنه تبریز نزول کرد و در دوم جمادی الاول
سنه ست و سبعین و سبعمائه وفات یافت سلطان اویس
پادشاه لطیف طبع کریم بود خواجه سلمان و شرف رامی و محمد
عصار تبریزی و عبید زاکانی از مداحان او بوده‌اند و در مرثیه او
خواجه سلمان گفته **مرثیه** ای فلک آهسته رو کاری نه آسان کرده
ملک ایران را بمرگ شاه ویران کرده ❁ آسمانی را فرود آورده از اوج خوش
بر زمین افکنده با خاک یکسان کرده ❁ آفتابی را که خلق عالمش در سایه بود
زیر مشت گل بصد خواری نهان کرده ❁ زین مصیبت در زمین افتاد بخت از دور تو
آسمانا از زمان کار دوران کرده **سلطان حسین** بن سلطان اویس
بحکم وصیت بجای پدر نشست هشت سال پادشاهی کرد و برادرش
سلطان احمد در یازدهم صفر سنه اربع و ثمانین و سبعمائه خروج
کرد و او را در تبریز بکشت و در دشتیه تبریز مدفون است **سلطان احمد**
بن سلطان اویس با امرای خود مکرر محاربات واقع شده و در
زمان او از دشت قبچاق قریب صد هزار کس در زمستان از راه

دربند باذربایجان آمدند و هشت شبانه روز در تبریز مردم برای
کشتند و غارت میکردند آنچه درین واقعه بر مردم تبریز رفت
زبان قلم از ادای آن عاجز است و در سنه سبع و ثمانین و سبعمائه
روی نمود و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه که چهار سال از سلطنت
او گذشته بود پادشاه صاحبقران امیر تیمور گورکان باذر
بایجان آمد و مسخر کرد و سلطان احمد بسلطنت عراق عرب قانع
شده هفت سال دیگر پادشاه آنجا بود و در سنه خمس و تسعین و سبعمائه
امیر تیمور بقصد او متوجه بغداد شد سلطان احمد بغداد را گذاشته
بمصر رفت و عراق عرب بتصرف امیر تیمور درآمد بعد از آن دوازده
سال دیگر که امیر تیمور در حیات بود سلطان احمد گاهی در مصر
و گاهی در روم بود و به بغداد نیز آمد شد داشت و در هر چند وقت
فتنه می انگیخت و بعد از وفات امیر تیمور دیگر باره او را سلطنت
عراق عرب میسر شد و قریب پنج سال دیگر حکومت کرد و باروی
بغداد که بفرمان امیر تیمور خراب ساخته بودند از نو عمارت کرد
و این بارو که حالا بغداد دارد همانست که او ساخته است و در سنه

ثلاث عشر و ثمانمائه بعظمت هر چه تمامتر به تبریز آمد و در شنب غازان
با قرا یوسف ترکمان جنگ کرده منهزم شد و در تمراب باغی پنهان
گشت مردم قرا یوسف او را از آنجا بیرون آورده و در شب شنبه
بیستم ربیع الآخر سنه مذکوره کشته شد و در مدرسه دمشقیه در
پهلوی برادرش سلطان حسین مدفون شد و دولت ایلکانیان بآخر
رسید سلطان احمد صاحب فهم و استعداد بود و شعر را خوب می گفت
و در علم موسیقی خوب میدانست خواجه حافظ شیرازی دو غزل
در مدح او گفته مطلع یکی اینست **بیت** احمد الله علی معدلة السلطان
احمد شیخ اویس حسن ایلکانی **؎** و دیگری اینست **بیت**
کلک مشکین تو روزی که ز ما یاد کند **؎** ببرد اجر دو صد بنده که آزاد کند

فصل سیم در ذکر امیر شیخ ابو اسحق اینجو و مظفریان و آن
بر دو مقاله است **مقاله اول** در ذکر شیخ ابو اسحق و او پسر امیر محمود
شاه اینجوست و اصل امیر محمود شاه از فارس است و او در
زمان پادشاه مغل و کمل خاصه شریفه بود و از آن جهت او را
اینجو می گفتند و او را در شیراز املاک و رقبات بسیار پیدا شد

اکثر مردم شیراز بدو اعتقاد تمام داشتند در زمان سلطان ابوسعید
مرتبهٔ او بلند شد و امیر چوپان او را تربیت کرد بعد از سلطان
ابوسعید خان چون اربا خان بسلطنت نشاندند امیر محمود شاه را
بقتل آوردند و امیر مسعود شاه بروم رفت و امیر شیخ ابو اسحق
با میر علی پادشاه که خال سلطان ابو سعید خان بود پیوست و
چون اربا خان بقتل آمد بفارس رفت و بدار الملک شیراز
قیام نمود و در شهور سنه اربعین و سبعمایه که امیر شیخ حسن کوچک
بحکومت نشست ایالت فارس را با میر پیر حسین چوپانی تفویض نمود
او بفارس آمده اولاد امیر محمود شاه را صاحب اختیار یافت
و وزارت خود را با میر سلطان که یکی از پسران امیر محمود شاه بود
رجوع کرد و بعد از چند وقت بملاحظهٔ آنکه خود اختیاری ندارد و در رتق
و فتق مهمات در قبضهٔ اقتدار وزیر است امیر سلطان را بقتل آورد
بدین سبب شیرازیان غوغا کردند و نزدیک بود که امیر پیر حسین در
میانه کشته شود و بهزار حیله فرار کرد و خود را با میر شیخ حسن کوچک
رسانید و لشکری برداشت و متوجه فارس شد و کرمان با میر مبارز الدین

مظفر داد

مظفر داد و اصفهان با میر شیخ ابو اسحق اینجو شفقت کرد بنابر آنکه
بخدمت او سبقت کرده بودند بعد از آن ملک اشرف که برادر
امیر شیخ حسن چوپانی بود بعراق آمد شیخ ابو اسحق بواسطهٔ رنجشی
که از قتل برادرش امیر سلطان از امیر پیر حسین داشت حکومت
فارس را در نظر ملک اشرف جلوه داد و باتفاق متوجه شیراز
شدند و امیر پیر حسین بی آنکه جنگی واقع شود فرار نمود و امیر شیخ
ابو اسحق رخصت یافته قبل از ملک اشرف بشیراز آمد و شهر را
محکم کرده ملک اشرف ظالم را در شیراز نگذاشت درین اثنا
خبر رسید که امیر شیخ حسن کوچک بر دست زوجه اش در تبریز
کشته شد ملک اشرف بآذربایجان معاودت کرد و امیر شیخ ابو اسحق
در شیراز بحکومت نشست بعد از ین برادرش مسعود شاه در
درخدمت امیر یاغی باشتی پسر امیر چوپان که از جانب امیر شیخ حسن
بزرگ بحکومت فارس آمده بود بشیراز آمد امیر شیخ ابو اسحق
شیراز را بدو گذاشت و بشبانکاره رفت درین اثنا امیر یاغی باشتی امیر
مسعود شاه را بقتل آورد و شیخ ابو اسحق بشیراز آمده شیراز را

با او متفق شده امیر یاغی باستی را از شهر بیرون کردند و امیر شیخ
ابو اسحق بسلطنت نشست و خطبه و سکه بنام خود تعیین کرد و این
صورت در سنه اربع و اربعین و سبعمائه روی نمود و امیر شیخ
ابو اسحق مدت چارده سال پادشاهی فارس کرد و بعد از آن
در روز جمعه بیست و یکم جمادی الاول سنه ثمان و خمسین و سبعمائه
در میدان سعادت شیراز بفرمان امیر مبارز الدین محمد مظفر
بقتل رسید و شرح این واقعه در بیان احوال امیر مبارز الدین
محمد مظفر بر سبیل اجمال خواهد آمد و خواجه حافظ گفته **تاریخ**

بروز کاف و الف از جمادی الاول ۞ بسال ذال و ذکر نون و حا علی الاطلاق
خدایگان سلاطین مشرق و مغرب ۞ خدیو کشور عفو و کرم باستحقاق
سپهر علم و حیا آفتاب جاه و جلال ۞ جمال ملت و دین شاه شیخ ابو اسحق
میان عرصه میدان خود به تیغ عدو ۞ نهاد بر دل احباب خویش داغ فراق

امیر شیخ ابو اسحق را در همان میدان سعادت که خود ساخته بود دفن
کردند مدت حکومت ایشان قبل از سلطنت ده سال و در ایام
سلطنت چارده سال خواجه حافظ این غزل در واقعه شیخ ابو اسحق گفته

و مطلعش اینست **بیت** یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود
دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود **مقاله دویم** در ذکر مظفریان
و ایشان هفت تن اند مدت ملکشان هفتاد و دو سال جد اعلای
ایشان امیر غیاث الدین حاجی است و او از نیجا و ندخواف خراسان
بود در زمان که لشکر اسلام قصد تسخیر ولایات خراسان آمدند او بطرف
یزد آمد مرد قوی هیکل بالا بلند بود و در یزد هر چند موزه جستند که بپای
او راست آید نیافتند عاقبت قالبی علیحده تراشیدند و شمشیرش
بسنگ یزد سه من نیم بود و او سه پسر داشت منصور و ابوبکر و محمد
از ابوبکر و محمد نسل نماند و منصور را هشت پسر بود امیر محمد و امیر علی
و امیر مظفر امیر علی فرزند نداشت و امیر محمد یک پسر داشت
امیر بدر الدین ابوبکر نام که پدرش بسلطنت و احوال شاه سلطان
خواهد آمد و امیر مظفر هر چند پس از برادران کمتر بود اما آثار دولت
از جبین او لایح بود و بغایت پاک دامن و نیک اعتقاد و اتابک یوسف
شاه ابن علاء الدوله او را تربیت فرمود و بسر حد میبد داد و او
مدتی دران حدود مردانگیها نمود و قطاع الطریق که دران حدود استیلا یافته

یافته بودند همه را بر انداخت بعد از آن بخدمت ارغون خان آمد او را
به یساولی تعیین کرد و بعد از وفات ارغون خان کیخاتو خان در تربیت
او بیفزود و بعد از کیخاتو خان امیر مظفر در ربیع الاول سنه اربع
وتسعین وستمائه باردوی غازان خان آمد و امارت هزاره و طبل
و علم و کوس دنایشه به وی تفویض فرمود و مرتبه و جاه او
رفیع گشت و ویرا اواسط جمادی الاول سنه سبع مایه امیر مبارز الدین محمد
که اول پادشاهان آل مظفر است در میبد از وی متولد شد و بعد از
[illegible] در زمان الجایتو خان مرتبه و جاه امیر مظفر زیاده گشت
و در سیزدهم ذی قعده سنه ثلاث عشر وسبعمائه در شبانکاره وفات
یافت سه ماه مریض بود او را از شبانکاره بمیبد نقل کردند و در مدرسه
که خود بنا کرده بود دفن شد و امیر مظفر را یک پسر بود امیر مبارز الدین
محمد و یک دختر که او را به برادرزاده خود امیر بدر الدین ابوبکر داده
و شاه سلطان از وی متولد شده امیر مبارز الدین محمد بن مظفر سیزده
ساله بود که پدرش وفات یافت مردی دیندار و شجاع بود
خود در تقویت دین و تعظیم شرع و تربیت علما و رعایا جد بلیغ داشت

در شوال سنه ثمان عشر وسبعمائه سلطان ابوسعید بسعی خواجه
غیاث الدین وزیر او را تربیت فرمود و حکومت خطه یزد به وی داد و او نیز
او در مدت چهار سال بیست و یک جنگ با نکودریان کرد و ایشان را
مستاصل گردانید و شوکت و عظمت تمام یافت و در سنه خمس
عشرین وسبعمائه دختر سلطان قطب الدین شاه جهان بن سیورغتمش
سلطان را بنکاح آورد و شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از وی متولد شد
بعد از سلطان ابوسعید چون دولت مغل ضعیف شد در ایران از
هر طرف در ملک طمع کردند امیر مبارز الدین محمد بنیاد اساس
سلطنت نهاد و روز بروز دولت او در ترقی بود و در محرم سنه
احدی واربعین وسبعمائه کرمان مسخر کرد و بعد از آن میان او و شیخ
ابو اسحق اینجو که در فارس بسلطنت نشسته بود دیگر بار محاربات واقع
شد شیخ ابو اسحق از وی گریخت و شیراز بتصرف امیر مبارز الدین محمد
در آمد و در آخر شیخ ابو اسحق در اصفهان بدست شاه سلطان خواهر
زاده امیر مبارز الدین محمد گرفتار شد و او را بشیراز بردند و در روز جمعه
بیست و یکم جمادی الاول سنه ثمان و خمسین وسبعمائه در میدان

بسعادت شیراز کشته شد و ملک فارس در اصفهان شد و در اثنای
این محاربات پسرش شاه شرف الدین مظفر در شیراز وفات یافت
بیست و هشت سال چهار ماه زندگانی کرده بود نعش او را به بید
نقل کردند و در مدرسهٔ مظفریه مدفون گشت و از و چهار پسر ماند شاه
یحیی و شاه منصور که احوال ایشان مذکور خواهد شد و شاه حسین
و شاه علی بعد از این امیر مبارز الدین محمد گرمسیرات را مسخر کرد و
و استیصال او غانی و جرمانی نمود و فتح قلعهٔ شبانکاره فرمود
و قلعهٔ سیرجند نیز بگرفت و اصفهان مسخر کرد و در آخر دولت با
دوازده هزار سوار قصد تسخیر آذربایجان کرد و باخی جوق در
آن وقت در آذربایجان علم سلطنت برافراشته بود و با سی هزار سوار
از تبریز متوجه امیر مبارز الدین محمد شده در موضع میانه جنگ کرده
و امیر مبارز الدین محمد غالب آمد و به تبریز رفت و در آنجا روز جمعه
خود خطبه خواند و امامت کرد و از آنجا بعد از دو ماه مظفر و منصور
معاودت فرمود و چنانچه گذشت امیر مبارز الدین محمد در امر معروف
و نهی منکر و رسم فسق و فجور بشائبهٔ جد و اجداد مبالغه بود که فرزندان او

وظرفای

و ظرفای شیراز او را المحتسب تشبیه میکردند چنانچه خواجه حافظ این غزل
در آن وقت فرموده اند **خواجه حافظ راست** اگرچه باده فرح بخش و باد گلبیز است
به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است ∴ صراحی و حریفی گرت بچنگ افتد
بعقل نوش که ایام فتنه انگیز است ∴ در آستین مرقع پیاله پنهان کن
که همچو چشم صراحی زمانه خونریز است ∴ به آب دیده بشوییم خرقها از می
که موسم ورع و روزگار پرهیز است ∴ مجوی عیش خوش از دور واژگون سپهر
که صاف این سر خم جمله دردی آمیز است ∴ سپهر بر شده پرویزنیست خون افشان
که ریزه اش سر کسری و تاج پرویز است ∴ عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است **وله** دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند
پنهان خورید باده که تکفیر میکنند ∴ ناموس عشق و رونق عشاق میبرند
عیب جوان و سرزنش پیر میکنند ∴ ما از درون پرده و مغرور صد فریب
تا خود درون پرده چه تدبیر میکنند ∴ تشویش وقت پیر مغان میدهند باز
این سالکان نگر که چه با پیر میکنند ∴ گویند رمز عشق مگویید و مشنوید
مشکل حکایتیست که تقریر میکنند ∴ جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز
باطل در این خیال که اکسیر میکنند ∴ صد ملک دل به نیم نظر میتوان خرید

خوبان درین معامله تقصیر می کنند ۞ قومی بجد و جهد نهادند وصل دوست

قومی دگر حواله بتقدیر می کنند ۞ فی الجمله اعتماد مکن بر ثبات دهر

کین کارخانه ایست که تغییر می کنند ۞ می ده که شیخ و واعظ و مفتی و محتسب

چون نیک بنگری همه تزویر می کنند ۞ و شاه شجاع این رباعی ادا نموده گفته

رباعی

در مجلس دهر ساز مستی پست است ۞ نی چنگ بقانون و نه دف بر دست است

رندان همه ترک می پرستی کردند ۞ جز محتسب شهر که بی می مست است

اما در سیاست مفرط بود و بدست خود خون بسیار میکرد و گویند قریب هزار کس بدست خود کشته بود و از هر کس اندک رنجشی میرسید اگر فرزندان و خویش و بیگانه دشنام فحش بسیار میداد و تهدید بکشتن یا میل بچشم کشیدن میکرد و ازین جهة مردم ازو متنفر و محترز می بودند چون چهل و دو سال حکومت کرد و ازانجمله بیست و دو سال در یزد و سیزده سال در کرمان و پنج سال در ممالک فارس و عراق و بعد ازان در تاریخ سنه ستین و سبعمایه پسرانش شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان که خواهرزاده اش بود و امرا و تبار بزرگی که ازو [illegible] اتفاق کردند و در صباحی که او در خانه تنها نشسته قرآن

میخواند بر سر او رفتند و در گنبدی محبوس ساختند و تا شب آنجا پسران را دشنام میداد و بعد از غروب آفتاب مجموع ملازمان شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان جبها پوشیده و شمشیرها کشیده و تا پای قلعهٔ طبرک بایستادند و در تاریکی شب امیر مبارز الدین محمد را بآن قلعه بردند و در شب جمعه نوزدهم رمضان او را میل کشیدند و مباشر این امر شیخ شاه سلطان بود و یکی از فضلای فارس گفته رباعی

یکچند شکوه دولتش پیل کشید ۞ یکچند سپه زمنند تا نیل کشید

پیمانهٔ دولتش چو شد مالا مال ۞ هم روشنی چشم خودش میل کشید

و خواجه حافظ این قطعه درین معنی گفته قطعه

دل منه بر دنیی و اسباب او ۞ زانکه از وی کس وفاداری ندید

کس عسل بی نیش ازین دکان نخورد ۞ کس رطب بی خار ازین بستان نچید

هر بایامی چراغی بر فروخت ۞ چون تمام افروخت بادش در دمید

بی تکلف هر که دل بر وی نهاد ۞ چون بدیدی خصم خود می پرورید

شاه غازی خسرو گیتی ستان ۞ آنکه از شمشیر او خون می چکید

گه بیک حمله سپاهی می شکست ۞ گه بهویی قلبگاهی میدرید

سروران را بی سبب میکرد حبس

کردنا زانکه کند پیری برید ٭ عاقبت تبریز و شیراز و عراق
چون مسخر کرد وقتش در رسید ٭ آنکه روشن بد جهان بینش بدو
میل در چشم جهان بینش کشید ٭ بعد از آن او را بقلعه سپید در
فارس فرستادند و او بعد از مدتی در آن قلعه وفات یافت
و در اواخر ربیع الآخر سنه خمس و ستین و سبعمائه مدت عمرش
شصت و پنج سال بیت کمال کار جهان نقص دران از آنکه جهان
بنرگس افسر زر داد و چشم نابینا جلال الدین شاه شجاع چون پدرش
مکحول و محبوس شد او بر جای پدر پادشاه شد برادر خود سلطان احمد را
بحکومت کرمان فرستاد و ابرقوه و اصفهان به برادر دیگر شاه محمود داد
و برادرزاده او شاه یحیی با او مخالفت کرد و بعد از مدتی او را طلبیده
تربیت نمود و یزد بدو داد و بعد از این شاه محمود وفات کرد و شاه
شجاع باصفهان آمد و از اطراف ملوک و حکام عراق از ری و ساوه و
قم و کاشان و جرباذقان و غیر ذلک بخدمتش رسیدند شاه شجاع
از اصفهان با دوازده هزار سوار متوجه تبریز شد و در موضع حرام
خواران سلطان حسین پسر سلطان اویس ایلکانی که پادشاه آذربایجان بود

باسی هزار

با سی هزار سوار بشاه شجاع رسید و میان ایشان جنگی عظیم واقع شد
و شاه منصور بن مظفر که برادرزاده شاه شجاع بود و دست راست
لشکر بدو سپرده بود بر سپاه دشمن حملهای مردانه کرد و غالب آمد
و شاه شجاع مظفر گشته به تبریز رفت و بر تخت نشست و در میان
زمستان در تبریز بعیش و عشرت اشتغال نمود و خواجه سلمان ساوجی
در تبریز بخدمتش رسید و در مدح شاه شجاع قصیده گفت که مطلعش اینست بیت

نخل بوصف رخش چون ز خاطرم سر زد
ز مطلع سخنم آفتاب سر زد

شاه شجاع بغایت معتقد او شد و فرمود سلمان نه زیاده از آنچه شنیده
بودیم یافتیم شاه شجاع در اثنای زمستان بفارس مراجعت کرد
و مدت بیست و شش سال در پادشاهی بماند و در شب یکشنبه بیست
و دویم شعبان سنه ست و ثمانین و سبعمائه بجوار رحمت ایزدی
انتقال نمود و حیف از شاه شجاع تاریخ اوست مدت عمرش پنجاه و سه سال
و شاه شجاع بلطف طبع و حسن خلق و وفور فضل و زیور ادب
و حلیت تواضع و کمال کرم و فرط جود و شمه شجاعت متصف بود

در زمان کودکی حفظ کلام الله کرده بود و بعد از آن کسب دیگر فضایل
و کمالات کوشیده و بر قاضی عضد که صاحب تصنیف مواقف است
تلمذ کرده و در علم و دانش بدرجه رسیده بود که علمای کبار چون مجلس
همایونش را می یافتند از لطایف خاطر عاطرش مستفید و بهره
مند می گشتند قوت حافظه اش بنابهٔ بود که هر صفت مشتری حرفی را
یک شنیدن یاد می گرفت اشعار عربی و فارسی خوب بسیار دارد
و این رباعی از آن جمله است **رباعی** جانا طلب وصل تو شیدایی شد
دل در شکن گیسوی تو رسوایی شد ؛ اندر طلب وصال تو گرد جهان
بیچاره دلم گشته و هرجایی شد ؛ و این رباعی نیز از اشعار اوست
افعال بدم ز خلق پنهان میکن **رباعی** دشوار جهان بر دلم آسان میکن
امروز خوشم بدار و فردا با من ؛ هرچه از کرم تو می سزد آن میکن
ولادت شاه شجاع در صبح چارشنبه بیست و دویم جمادی الثانی سنه
ثلاث و ثلاثین و سبعمایه **شاه محمود** بن مبارز الدین محمد بعد از آنکه
پدرش محبوس گشت حاکم اصفهان شد و با شاه شجاع مخالفت
ورزید و سلطنت باسم خود کرد و شاه شجاع بعزم رزم او باصفهان آمد

و شاه محمود محصن بشهر شد درین فتنه شاه سلطان که از جانب
شاه شجاع جنگ میکرد بدست افتاد و بفرمود شاه محمود میل در چشمش
کشیدند و نور دیده گانش باطل ساختند و شاه شجاع بصلح بجانب
شیراز مراجعت فرمود بعد ازین شاه محمود با سلطان اویس ایلکانی
وصلت نمود و دختر او را در نکاح آورد و سلطان اویس آن دختر را
با تجمل و آیین تمام باصفهان فرستاد و خواجه سلمان بتهنیت این قصیده گفت
باسمان ساخت در آفاق کی بوده چنین سور **قصیده** که از آن رشک اطراف ممالک مسرور
حبذا سور همایون که اگر در نگری ؛ خانه زهره بود برجی از آن عالی سور
اجتماعیست منور قمری با شمس ؛ اتصالیست معتبر ملکی با اجور
مهد بلقیس جهان داشت از آن اینک ؛ بسرا پرده جم دولت تشریف حضور
قطب این شاه فلک مرتبه محمود که اوست ؛ بهمه سیرت محمود و محامد مذکور
شاه محمود دیگر نوبت بمدد لشکر سلطان اویس بر شیراز مستولی شد
خواجه سلمان در بعضی قصاید خود که بمدح سلطان گفته اشارت
بدین فتح کرده و سلطان اویس نسبت او **شعر**
همای چتر همایون پادشاه اویس ؛ بسیط روی زمین را بزیر سایه گرفت

حدود مملکت فارس تا در هرمز ؎ بسال خمس وستین وسبعمایه رفت
وخواجه سلمان این دو بیت را درخواب گفته که شاه محمود قریب شانزده
سال حکومت کرده و در نهم شوال سنه ست وسبعین وسبعمایه در
اصفهان بجوار رحمت حق پیوست وشاه شجاع این رباعی گفت رباعی
محمود برادرم شه شیر کمین ؎ میکرد خصومت بر سر تاج و نگین
کردیم دو بخش تا بیاسایند خلق ؎ او زیر زمین گرفت و من روی زمین
ولادت شاه محمود در جمادی الاول سنه سبع وثلاثین وسبعمایه بوده
مدت عمرش سی ونه سال وپنج ماه سلطان زین العابدین بن شاه شجاع
بعد از پدر بجای او نشست میان او وپسر عمش شاه یحیی وعمش سلطان
ابویزید مخالفات ومنازعات دست داد وچون در شهور سنه تسع
وثمانین وسبعمایه امیر تیمور گورکان بعراق عجم آمده در اصفهان قتل
عام کرده وازانجا متوجه شیراز شد جمهور آل مظفر بخدمتش پیوستند
مگر شاه منصور بن مظفر که در ششتر بود وسلطان زین العابدین
که توهم کرده بود با امرای خویش متوجه ششتر شده نزد شاه منصور
بن مظفر رفت شاه منصور او را بضیافت طلب کرد وچون بمجلس حاضر آمد

با جمیع امرا شاه منصور همه را بگرفت ومقید ساخت ودرین اثنا خبر
بشاه منصور رسید که امیر تیمور شیراز را بشاه یحیی ارزانی داشته
وخود بجانب ما وراء النهر مراجعت کرده شاه منصور متوجه فارس گشت
وچون شاه یحیی را قوت مقاومت او نبود فرار نموده بجانب
یزد رفت شاه منصور در شیراز بر تخت سلطنت نشست بعد ازین
طایفه از موکلان سلطان زین العابدین او را از حبس خلاص داده
باصفهان بردند واو در عراق استقرار پیدا کرده ودر اصفهان متمکن
شده باتفاق سلطان احمد حاکم کرمان بجنگ شاه منصور رفتند و
مغلوب شده زین العابدین بعزم دیار خراسان بری آمده واو
در ری گرفته نزد شاه منصور فرستادند شاه منصور چشم او را
میل کشیده در قلعه سفید محبوس ساخت بعد از آن چون پادشاه
صاحب قران امیر تیمور گورکان بار دویم بفارس آمد او را از آن قلعه
بیرون آورد وبعضی گفته اند او را بماوراء النهر فرستاد ودر انجا وفات
یافت شاه منصور بن مظفر بن محمد در سنه تسعین وسبعمایه بشیراز
آمده چنانچه مذکور شد بپادشاهی رسید بغایت شجاع ودلاور بود ومدت

پنج سال سلطنت فارس و بعضی از عراق و خوزستان تعلق باو داشت
و چون در سنه خمس و تسعین و سبعمائه پادشاه جهانگیر یعنی امیر تیمور
بحدود شیراز رسید شاه منصور با پنج هزار سوار نامی پس از آنکه سر
یکی را از اقلیمی گزیده و جمع کرده بود در روز جمعه چهاردهم جمادی الاول
سنه مذکوره با لشکر امیر تیمور مصاف داد و چون شعله آتش بر قلب
سی هزار سوار ترک پرخاش جوی کشورگشای حمله کرد و جمیع قشونات
خصم را برهم زد و از قفای لشکر گزیده پادشاه امیر تیمور فرمود تا عساکر
یکبار حمله کردند شاه منصور باز خود را بر قلبگاه زد و بی توقف برسید
و دو نوبت شمشیر بخود امیر تیمور رسانید عادل اخته چی در آن حال سپری
بر سر امیر تیمور بداشت و او را از اسپ ضرب شاه منصور نگاه داشت
شاه منصور امیر تیمور را شناخت و بطرف دیگری شتافت و کارزاری کرد
که اگر رستم و اسفندیار زنده بودندی دست آن شهریار بوسه دادندی
اما چون دولتش باخر رسیده بود شکست یافت و روی بشهر نهاد
یکی از ملازمان شاهرخ میرزا در راه باو رسید و او را از اسب فرود
آورده و سرش برداشت و آتش دولت آل مظفر فرو مرد و مملکت ایشان

در تحت تصرف امیر تیمور درآمد **سلطان عماد الدین احمد** ابن مبارز الدین
محمد بفرمان شاه شجاع حاکم کرمان بود و بعد از شاه شجاع باستقلال
سلطنت کرد و در دو نوبت که امیر تیمور بفارس آمد بخدمتش پیوست
و ایلی نمود و بار دویم در هشتم رجب سنه خمس و تسعین و سبعمائه در
موضع قومشه اصفهان که فرمان امیر تیمور بقتل آل مظفر نافذ گشته بود
کشته شد **شاه یحیی** بن مظفر بن امیر مبارز الدین محمد بحکم شاه
شجاع حاکم یزد بود و در انجا سلطنت باسم خود کرده بود پادشاه
دلیر مستعد مردانه و چابک سوار فرزانه بود اما پیوسته منازعت
و مخالفت میکرد در نوبت اول که امیر تیمور بفارس آمد سلطنت
شیراز را بدو داد و در آخر نیز او در قومشه اصفهان بحکم امیر تیمور
بقتل رسید و دولت آل مظفریان بسر آمد و یکی از فضلا گفته **شعر**

بعبرت نظر کن بآل مظفر ٭ شهانی که گوی از سلاطین ربودند
که در هفصد و خمس و سبعین ز هجرت ٭ دهم شب ز ماه رجب چون غنودند
چو خرمابنان در زمانها برسته ٭ چو تره باندک زمانی درودند

آل مظفر هرچند بصفات حمیده و بصفات شجاعت و دلاوری اتصاف

داشتند اما پیوسته با یکدیگر در مقام مخاصمت و منازعت بودند و مملکت
ایشان وسعتی نداشت و حکم ایشان بر فارس و کرمان و بعضی از عراق
و خوزستان پیش روان نبود و میل در چشم هم می کشیدند و دیدهٔ یکدیگر را
باطل می ساختند و این امر شنیع در میان ایشان شایع بود شاه
شجاع با آن همه فهم و دانش چنانچه سابقاً مذکور شده چشم پدر را کور کرد
و بعضی گویند قصد خون پدر هم کرد و پسری داشت سلطان شبلی
نام او را نیز میل در چشم کشید **شعر** این جهان بر مثال مرداریست
کرکسان اندرو هزار هزار ۞ این مر آنرا همی زند مخلب
وان مر آنرا همی زند منقار ۞ آخر الامر بگذرند همه
وز همه باز ماند این مردار **فصل چهارم** در بیان احوال ملوک
کرت و ایشان هشت تن اند مدت حکومتشان صد و سی سال اول
ایشان **ملک شمس الدین محمد** ابی بکر کرت است و دخترزادهٔ ملک
رکن الدین است و او از فرزندان امیر عز الدین عمر مرغنی است
و امیر عز الدین از بنی اعمام سلطان غیاث الدین محمد غوری است
و وزیر و نایب سلطان سنجر بوده در کل امور و بغایت فاضل و خیر بوده

و مساجد و مدارس و خوانق و رباطات ساخته و ارباب فضل ازو
مرفه و محظوظ می بودند و بعضی بر آنند که نسبت ملوک کرت بسلطان سنجر بن
ملکشاه میرسد و مولانای فاضل صدر الشریعه بخاری که از مشاهیر
علماست و وفاتش سنه سبع و اربعین و ستمائه بوده در وصف
ملک معز الدین کرت گوید **شعر** ابو الفتح سلطان السلاطین کلهم
جهان فخر آل کرت ابن سنجر **بیت** و ربیعی شاعر پسر قاضی فوشنج
در مدح بعضی ازیشان گفته **شعر** قاعدهٔ دودهٔ سنجر تویی
واسطهٔ ملک سکندر تویی ۞ چون عز الدین عمر در زمان حکومت
سلطان غیاث الدین غوری والی دار السلطنه هراة بود و حکومت
قلعهٔ خیسار و بعضی از بلاد غور بملک رکن الدین که جد مادری ملک شمس الدین
بود تفویض کرد و ملک شمس الدین بفضل و دانش و شجاعت
و سخاوت و مکارم اخلاق و آداب از ابنای زمان ممتاز بود و ملک
رکن الدین با وجود کمال فطنت و وقار در تنظیم امور ملک با او
مشورت میکرد و او در زمان چنگیز خان که بر ممالک خراسان
استیلا یافت ایلی نمود و با ایلچیان چنگیز خان ملایمت کرد و حکومت

ولایت غور به وی شفقت کردند و یرلیغ بنام او نوشتند بعد ازین
کار ملک رکن الدین قوت گرفت و در دولت کار ملک شمس الدین
اعتبار تمام یافت و ولی عهد ملک رکن الدین شد و چون ملک
رکن الدین در شهور سنه ثلاث و اربعین و ستمائه درگذشت
ملک شمس الدین بر جای او نشست و بعد از مدتی باردوی منکوقاآن
رفت و در بعضی حروب مردیها نمود و منکو [illegible] آن
کشت امارت هراة و غور و غرجستان و اسفزار و فراه و سیستان
و توابع و لواحق بملک شمس الدین تفویض کرد و او بیرلیغ و تشریف
بخراسان آمده بکارهای عظیم اقدام نمود و ملک سیف الدین
و ملک رستم و ملک نصرة الدین حکام سیستان چون با او مخالفت
کردند بقتل آمدند و در اوایل سلطنت ابقاخان بحکومت هراة اشتغال
نمود و در شهور سنه سبع و ستین و ستمائه شهزاده براق خان
از ماوراء النهر لشکر کشیده بخراسان آمد ملک شمس الدین بخدمت او
پیوست و بعد از یک هفته رخصت انصراف یافته بجانب قلعه خیسار
و خود رفت چون ابقاخان با براق خان جنگ کرده غالب آمد

براق

و براق بماوراء النهر گریخت بعد از مدتی ملک شمس الدین از جانب
خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان استمالت یافته باردوی
ابقاخان آمد و چون ابقاخان از او رنجیده بود دیگر انصراف نیافت
و در سنه ست و سبعین و ستمائه در تبریز وفات کرد و مولانا وجیه
الدین نسفی در تاریخ وفات او گفته **تاریخ** بسال ششصد و هفتاد و شش ز شعبان
قضا ز صحف دو راج بگزیت نقال ❁ بنام صفدر ایرانیان محمد کرت
برآمد آیت والشمس کورت در حال **ملک رکن الدین** بن ملک شمس الدین
در شهور سنه سبع و سبعین و ستمائه باشارت ابقاخان حکومت
هراة تعلق بدو گرفت و ابقاخان فرمود که او را بلقب پدرش خطاب
کنند بنابرین او را ملک شمس الدین کهین گفتندی و او در عدل و
احسان کوشید ملک داد گستر رعیت پرور بود و در شهور سنه تسع
و سبعین و ستمائه فتح قندهار کرد و چون خبر وفات ابقاخان بدو رسید
بنابر مصلحت پسر خود علاء الدین را در هراة بگذاشت و خود بقلعه خیسار
رفت و مقیم شد از دیوان ارغون خان مکرر او را طلب نمودند اما تن
باطاعت نکرد و در قلعه مذکوره بیست و چار سال ایام در وی امن فراغت

کشیده عافیت و فراغت یافت و دیگر مدتی کاه هیچ پادشاه تردد
نکرد تا وفات یافت مولانا حکیم الدین غوری در وفات او گفته **شعر**

روز پنجشنبه از صفر ده و دو ‖ سال هجرت رسیده هفتصد و پنج
شمس دین کرت خسرو آفاق ‖ شد بفردوس از این سرای سپنج

ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین کهین بفضیلت و شجاعت
و پهلوانی موصوف بود و در انشاء اختراع نظم و نثر از ابنای ملوک
ممتاز و پدرش با او عاطفت و محبت بسیار داشت بواسطه ترک
ادبی مدت هفت سال بحکم پدر محبوس بود تا در شهور سنه ثلاث
و تسعین و ستمایه بند خود بشکست و تنها از انگشت و بقلعه بالا متحصن شد
هرچند پدرش او را بعنایت نوید داد اعتماد نکرد و از بالا بزیر
نیامد تا امیر نوروز که از جانب غازان خان والی خراسان بود
ایلچی نزد ملک شمس الدین فرستاد و در باب ملک فخر الدین
شفاعت کرد و ملک فخر الدین بعهد و پیمان از قلعه بیرون آمد
چون ملک شمس الدین سوگند خورده بود که روی او نبیند پسر مسطور
پدر بخشت برادران و اسباب او را وداع کرد و بخدمت امیر نوروز شتافت

و در خدمت امیر نوروز با مخالفان دست بردها نمود و بعد از آن بعز
بخدمت غازان خان مشرف گشت بسعی امیر نوروز حکومت هراة و طبل و
علم و سراپرده بدو تفویض کرده و هزار شکه انعام فرمود و ملک
فخر الدین بهراة آمد و بحکومت مشغول گشت و شوکت و حشمت او بدرجه
اعلا رسید و در مقابله نیکی با امیر نوروز بدی کرد و در وقتی که غازان
خان بر امیر نوروز غضب کرده بود و امیر قتلغشاه نوین را بقصد
او بخراسان فرستاده و امیر نوروز از بیم سطوت غازان خان پناه
بملک فخر الدین آورد و ملک فخر الدین او را گرفته بامیر قتلغشاه
سپرد تا امیر قتلغشاه او را در ماه ذی حجه سنه ست و تسعین و ستمایه
در ظاهر هراة بقتل رسانید و همچنین در بعضی امور اطاعت غازان
خان نکرد تا غازان خان برادر خود را سلطان محمد خدابنده با لشکر
بسیار بر سر او فرستاد و ملک فخر الدین بحصار شهر هراة متحصن شد
و بین الفریقین محاربات بسیار رفت و در آخر بصلح از هم جدا شدند
سلطان محمد این کینه در دل داشت تا زمان سلطنت خود در سنه
ست و سبعمایه امیر دانشمند بهادر را با لشکر بسیار بدر هراة فرستاد

بعد از کوشش بسیار محمد سام که از عم‌زادگان ملک فخر الدین بود
امیر دانشمند بهادر را بطریق صلح بشهر برد و با او غدر کرد و
داور را بکشت و فتنهٔ عظیم پدید آمد و خلق بسیار در میان این فتنه
رفتند و در آن تاریخ گفته اند **شعر** بسال هفصد و شش در صفر بشهر هراة
بحکم لم یزلی کردگار بی مانند ۵ ز دست برد قضا از کف محمد سام
کشید جام شهادت امیر دانشمند ۵ بعد از ین سلطان محمد خدابنده
امیر یساول را بهراة فرستاد و محمد سام را بدست آورده بکشت
و بالجمله چون از حکومت ملک فخر الدین ده سال گذشت خبر
موت پدرش از قلعهٔ خیسار بدو رسید ملک در مسجد جامع هراة
عزای پدر بداشت و ختمات کرد و برسم سلاطین آش داد و بعد از
پدر قریب بده سال در اثنای فتنهٔ امیر دانشمند در شهور سنه ست
و سبعمایه در قلعهٔ اشکلچه وفات یافت قلعهٔ اختیار الدین
متصل بدیوار شهر بند هراة او ساخته و بازار ملک در هراة بدو
منسوبست **ملک غیاث الدین** بن ملک شمس الدین کهین بعد از
وی در بحکم الجایتو سلطان در شهور سنه ست و سبعمایه حکومت هراة

بدو تعلق گرفت و گماشتگان خویش را باسفزار و فراه و غور
و غرجستان تا حد آمویه و سند فرستاد و خطهٔ هراة را معمور
و آبادان گردانید و در ترویج شریعت غرا کوشید و بقاع خیرات
و جهت علما و فضلا ادرارات تعیین کرد و اوقات شریف مصروف
عبادت و طاعت گردانید و چون چارده سال از حکومت او بگذشت
در سنهٔ احدی و عشرین و سبعمایه پسر خود ملک شمس الدین را بنیابت
در هراة بگذاشت و خود عزیمت حج کرد و او اول مرو سپاهی روی
به بیت المقدس نهاد و بزیارت حرمین شریفین زادهما الله تکریما
و تشریفا مشرف گشت و در وقت مراجعت امیر چوپان از سلطان
ابو سعید خان گریخته در سنه ثمان و عشرین و سبعمایه پناه بدو برده
و بهراة آمد ملک غیاث الدین با امیر چوپان همان کرد که برادرش
ملک فخر الدین با امیر نوروز کرده بود و امیر چوپان را با پسرش
خلوخان بحکم سلطان ابو سعید بکشت و دست او را بریده نزد
سلطان ابو سعید نشانه فرستاد و ملک غیاث الدین در سنه تسع و
عشرین و سبعمایه وفات کرد و از و چهار پسر ماند ملک شمس الدین

ملک حافظ ملک حسین ملک باقر و احوال همه خواهد آمد انشاء الله
تعالی **ملک شمس الدین** بن ملک غیاث الدین بحکم ولایت
عهد قایم مقام پدر شد بغایت خوش محاوره و مردانه و دلیر و
فرزانه بود و آثار و کارش امتدادی نیافت و در شرب خمر شغفی
تمام داشت مدت حکومتش ده ماه بود و درین مدت ده روز
هشیار نبود و لفظ خلد ملکه تاریخ جلوس او بود و وفاتش در سنه
ثلاثین و سبعمائه **ملک حافظ** بن ملک غیاث الدین بعد از برادر
بر سریر حکومت نشست جوان خوب منظر بود و خط نیکو می نوشت
اما او را در امر اختیاری نبود و غوریان جوان تحکمات میکردند
تا در شهور سنه اثنی و ثلاثین و سبعمائه او را در قلعه اختیار الدین
بقتل آوردند **ملک معز الدین حسین** بن ملک غیاث الدین بعد از
برادر بحکومت هراة معین گشت بحسن تدبیر از جمیع ملوک کرت ممتاز بود
و غوریانی که از خطه اطاعت بیرون رفته بودند مطیع ساخت و در
ترویج شریعت غرا و تربیت علما و فضلا جد تمام و سعی ما لا کلام
نمود و جناب سلطان المحققین و برهان المدققین مولانا سعد الدین

تفتازانی کتاب مطول بنام او نوشته چون بعد از سلطان ابو سعید
خان در تخت ایران پادشاهی یافت نبود و شوکت استقلال
کسی نیافت ملک حسین را قوت تمام حاصل شد و اسباب سلطنت
مهیا ساخت خطبه بنام خود خواند و حشمت و رفعت او زیاده گشت
و اشراف و اعیان اطراف و دار الامان هراة در ظل عنایت او درآمد
و در پانزدهم روز جمعه صفر سنه ثلاث و اربعین و سبعمائه امیر
امیر وجیه الدین مسعود پسر سربدار باتفاق شیخ حسن جوری با لشکر آراسته
قریب سی هزار کس از سبزوار بقصد ملک حسین بهراة آمدند و
در آنجا با ایشان جنگ کرده مظفر شد و بسیاری را از لشکر از پای
در آورد و غنیمت بسیار گرفت و شیخ حسن جوری درین جنگ کشته شد
و شرح این واقعه در احوال خواجه وجیه الدین مسعود خواهد آمد انشاء الله
تعالی یکی از فضلا گوید **رباعی** گر خسرو کرت بر دلیران نزدی
و ز تیغ یلی گردن ایشان نزدی ** از بیم سنان سربداران تا حشر
یک ترک دگر خیمه بایران نزدی ** بعد ازین امرای ارلات و اپردی
از جانب اندخود و شبرغان با لشکر بسیار بجنگ ملک حسین

یاد خیس آمدند و در محاربه با ملک حسین مغلوب گشته ملک فرمود تا
از سرهای کشتگان دو مناره در خیابان ازو و طرف کوچه باغ
بساختند چون این خبر بامیر قزغن که والی ماوراءالنهر بود رسید با
سی هزار سوار بجانب خراسان حرکت کرد و ملک بشهر هراة متحصن شد
و امیر قزغن او را مدتی در حصار گرفت و در میان محاربات واقع
شد و باصلاح اکابر و اشراف شهر فتنه بصلح مبدل گشته بشرط آنکه
ملک حسین در سال آینده بخدمت امیر قزغن بجانب ماوراءالنهر رود
و امیر قزغن بماوراءالنهر معاودت فرمود و این وقایع در شهور سنه
اثنی و خمسین و سبعمائه بوده که صورت خرقی اجتنب باشد اتفاق قضا
بعد ازین کار ملک حسین روی بتاراج نهاد و عزیمت برادرش ملک
باقر را بجای او نصب کردند و او بقلعه اشکلجه که اجداد او در جنوب
هراة ساخته بودند و در آن وقت معمور بود متحصن شد و در سنه ثلاث
و خمسین و سبعمائه بجانب ماوراءالنهر بخدمت امیر قزغن در شکارگاه
مشرف شد امیر قزغن او را در آغوش گرفته اعزاز و اکرام بسیار نمود
و گفت دشمنی تو قزغن دانه بود و دوستی تو هم مردانه است اما امرای

او پس خطای با ملک بد بود و ندبر قصد قتل اتفاق کردند و امیر قزغن
ملک را از اندیشه امرا خبر داد و او را در شب بطرف خراسان روان
کرد و ملک بعد از قطع منازل بی وحشت بهراة آمد و ملک باقر را گرفته
محبوس کرد و باز بسر حکومت و سلطنت رفت و بیست و سه سال دیگر
در پادشاهی ماند و در سیم ماه ذی القعده سنه احدی و سبعین و
سبعمائه در گذشت و در تاریخ وفات او گفته اند رباعی

تاریخ وفات شاه اسلام پناه ۞ سلطان جهان معز دین ظل اله
چون بر خوانی ز ثالث ذی قعده ۞ معلوم شود رطب الله ثراه

مدت حکومت ملک حسین سی و نه سال بود و ملک غیاث الدین بن ملک
معز الدین بعد از فوت پدر بر سریر حکومت نشست میان او و خواجه علی
مؤید سربدار منازعت واقع شد و نیشابور از دست سربداران
بیرون شد بعد ازین پادشاه صاحب قران امیر تیمور گورکان که بعد
از فوت امیر قزغن مدت دو سال والی ماوراءالنهر شده بود و ملک
غیاث الدین را بماوراءالنهر بعزیمت ایلچی طلب کرد و ملک غیاث الدین
اطاعت نکرد و امیر تیمور از ماوراءالنهر جهت تسخیر خراسان بجد و هراة

نزول فرمود و در محرم سنه ثلث و ثمانین و سبعمائه شهر هرات را
بعد از قتال و جدال بگرفت و ملک غیاث الدین را با پسرش پیر محمد
و متعلقان بماوراء النهر فرستاد و در آخر سنه اربع و ثمانین و سبعمائه
ملک غیاث الدین را بفرمان امیر تیمور با برادرش محمد و پسرش
بقتل رسانیدند و دولت ملوک کرت بپایان رسید و ملک
ازیشان بجواب امیر تیمور انتقال یافت **فصل پنجم** در ذکر سربداران
عدد ایشان دوازده تن مدت حکومتشان سی و پنج سال اول ایشان
خواجه عبدالرزاق است و او پسر خواجه فضل الله باشتینی است و باشتین
دیهی است از دیهات بیهق سبزوار و خواجه فضل الله مردی محتشم و خواجه
بزرگ بوده و اسباب و املاک بسیار داشت پسرش خواجه عبدالرزاق
جوانمرد و مردانه و شجاع و تمام قد و نیکو سیرت بوده و در زمان سلطان
ابوسعید خان ملازم درگاه پادشاه بوده و او را جهت تحصیل اموال
بکرمان فرستادند چون وجوه تحصیل وجود یافت خواجه عبدالرزاق
بعیش و عشرت مشغول شد و باندک فرصتی وجوه را تلف کرد و بعد
از آن مضطرب و متردد روی بوطن نهاد تا املاک پدری را فروخته

عوض مال دیوان نماید در راه خبر فوت سلطان ابوسعید خان بدو رسید
خرم و شادان شده بدیه باشتین در آمد و اقربای او گله کردند که خواجه
زادهٔ خواجه محمد وزیر علاء الدین خراسان درین ده جور و بیداد میکند
و از ما شراب و شاهد می طلبد خواجه عبدالرزاق گفت دنیا بهم بر آمده
و در چنین وقتی حکومت روستایی بچه چرا قبول باید کرد و در شب
بسر خواهرزادهٔ خواجه علاء الدین محمد رفتند و او را بقتل آوردند
و روز دیگر علی الصباح در بیرون دیه باشتین داری زدند و
دستارها بر آن آویختند و خود را سربدار نام کردند و هفتصد مرد
با خواجه عبدالرزاق عهد و بیعت کردند چون خبر بخواجه علاء الدین محمد رسید
جمعی را بدفع ایشان فرستاد خواجه عبدالرزاق در ظاهر قریهٔ نغیه با
ایشان حرب کرده غالب آمد و باتفاق برادرش خواجه وجیه الدین
مسعود از عقب لشکر شکسته بسر خواجه علاء الدین محمد رفت چون او
آگاه شد با سیصد مرد بجانب استراباد رفت سربداران از عقب
او روانه شدند و در قریهٔ الاباد از حدود کپار و کبود جامه خواجه
علاء الدین محمد را گرفته بشهادت رسانیدند و این واقعه در سنه سبع

وثمانین وسبعمایه روی داد و بعد از آن اموال و اسباب خواجه علاء الدین محمد را
غارت کردند و غرالیت تیمور سبزوار کردند و شهر را فتح نمودند و خواجه
عبدالرزاق خطبه بنام خود خواند و سکه بنام خود زد و چون یکسال
و دو ماه حکومت کرد در ماه ذی الحجه سنه ثمان وسبعمایه بر دست
برادرش وجیه الدین مسعود کشته شد **خواجه وجیه الدین مسعود** بن فضل الله
باشتی بعد از برادر بحکومت نشست مرد نیکو اخلاق شجاع صاحب دولت
بود مرتبه او از روز اعلا یافت و وسعت ملک او از جاجرم تا دامغان
طولاً و از خبوشان تا ترشیز عرضاً صاحب قران سربداران بود
معتقد غلام ترک داشت و دوازده هزار سپاهی را علوفه میداد و
با دو هزار مرد از لشکر جان فدای [illegible] شکست داد و در لب
آب اترک با طغاتمور خان که در استراباد بسلطنت نشسته بود مصاف
داد و بر وی غالب آمد و او مرید شیخ خلیفه مازندرانی است که در سبزوار
مدفون شده است و شیخ حسن جوری در مقبره شیخ خلیفه زاهد دفن
کردند و خواجه وجیه الدین مسعود در روز جمعه سیزدهم صفر سنه
ثلاث واربعین وسبعمایه باتفاق شیخ حسن جوری با ملک معز الدین

حسین کرت جنگ کرد و شکست یافت و شخصی از لشکر سربداران شمشیری
بر پهلوی شیخ حسن جوری زد که از آن طرف بیرون آمد مردم نسبت
قتل او بخواجه وجیه الدین مسعود کردند بعد ازین خواجه وجیه الدین
ولایت فیروزکوه و رستمدار مسخر ساخت و بوقت مراجعت از آنجا
در اواخر ربیع الاول سنه خمس واربعین وسبعمایه ملک رستمدار
و لشکر سیاه پوش او را با بسیاری از لشکرش کشتند مدت حکومت
او شش سال و چار ماه بود و جماعتی دیگر از سربداران بعد از آن
حکومت کرده اند اما اکثر از نوکران و نواب او بوده اند **محمد اتمور**
بعد از خواجه وجیه الدین مسعود دو سال و دو ماه حکومت کرد
و در سنه سبع واربعین وسبعمایه بر دست خواجه علی شمس الدین سربدار
کشته شد **کلو اسفندیار** بعد از محمد اتمور بحکومت نشست
مرد رذل و دون بود چون یکسال و یکماه حکم کرد لشکر سربداران بتعصب
خواجه علی شمس الدین بر وی خروج کردند و در چهاردهم ربیع الآخر
سنه تسع واربعین وسبعمایه او را بقتل آوردند **خواجه شمس الدین** ابن
فضل الله برادر خرد خواجه وجیه الدین مسعود بعد از کلو اسفندیار

بحکومت مقرر شد بعضی مردم سبزوار خواستند که خواجه لطف الله بن
خواجه مسعود را که او را امیرزاده می گفتند بحکومت نصب کنند خواجه
علی شمس الدین مصلحت ندید که او طفل بود و راه و رسم سلطنت
نداند خواجه شمس الدین که عم او بود بنیابت او یکبار حکومت نصب کردند
و او هفت ماه حکومت بعاریت کرد بعد از آن خود را خلع کرد و گفت
من بدین کار شایسته نیستم و چهار خروار ابریشم از خزانه برگرفت
و از غوغای سلطنت جان بسلامت بیرون برد و مملکت را بخواجه
علی شمس الدین سپرد و کان ذلک فی ذی الحجه سنه تسع و اربعین
و سبعمائه خواجه علی شمس الدین حبشی مردی دانا و عاقل بوده و کار
سربداران را مروج داشت و با طغاتمر خان صلح کرد بدان طریق که ولایتی
که بتصرف خواجه مسعود بوده بتصرف او بوده باشد هشتده هزار مرد را
مواجب داد و رعیت را مرفه الحال داشت و بکفایت زندگانی میکرد
و با محترفه سبزوار شریک بود و مردم را برات نوشتی و در مجلس خود
نعلها شمردی و در تمشیت مهمات مملکت عدیل و نظیر نداشتی و ابواب
فسق و فساد در سبزوار مسدود ساخت و در زمان او هیچکس را

یارای آن نبود که نام بنگ و شراب بر زبان گذراند پانصد فاحشه را
زنده در چاه انداخت و سیاست او بمرتبه بود که هرکس از ارباب
لشکری را طلب کردی وصیت نامه نوشتی آنگاه نزد او رفتی
و گناه کار را در میان هزار کس بشناختی مردی خشن گوی بدزبان بود
اکابر از و نفور شدند حیدر قصاب او را در قلعه سبزوار در شهور سنه
ثلاث و خمسین و سبعمائه بقتل رسانید مدت حکومتش چهار سال
و نه ماه بود عمرش پنجاه سال امیر خواجه یحیی بن حید کرابی کراب
از دیه سبزوارست و خواجه یحیی از نبیرگان خواجه وجیه الدین مسعود و
مرد بزرگ زاده است نماز گذار و تلاوت کلام الله میکرد اما قتال
و بی باک بود و گاه گاه خشکی و جنون او را عارض شدی بعد از خواجه علی
شمس الدین بمسند حکومت قرار یافت و سپه سالاری بحیدر
قصاب داد و در ولایت سربداران مقرر شد و طوس از تصرف جان قربانی
بیرون آورد و در اول سلطنت با طغاتمر خان صلح کرد و در آخر حال
در سلطان دوین استراباد بقصد طغاتمر خان کرد و در اردوی طوی بزرگ
طغاتمر خان را بکشت و در شهور سنه تسع و خمسین و سبعمائه بدوست

مقربان خود بسعی برادرش علاء الدوله بقتل رسید مدت حکومتش
چهار سال و هشت ماه **خواجه ظهیر** کراپی برادر خواجه یحیی است
بعد از خواجه یحیی پهلوان حیدر قصاب و اکابر سربداران او را بر مسند
حکومت نشاندند مرد فقیر مشرب بود و کم آزار به لعب شطرنج و نرد
مولع بود در زمان او سربداران تنزل یافتند مدت یکسال حکومت
کرد بعد از آن خود را از حکومت عزل کرد و اموال و اسباب خود را
از قلعه سفید در سبزوار به یکبار نقل کرد و این صورت در بیستم
رجب سنه ستین و سبعمایه بود **پهلوان حیدر قصاب** از دیه جشم است
در روزگار خواجه علی شمس الدین تربیت یافت و از جمله پهلوانان و اهل
مروت بود و سفره عام داشت بعد از عزل خواجه ظهیر بحکومت نشست
مدت یکسال و یک ماه حکومت کرد نصرالله باشتنی در اسفراین با او
یاغی شد حیدر پنج هزار مرد بدر قلعه اسفراین آورده و یکماه حصار را
دربندان کرد و سربداران قصد او کردند و در طهارت جا او را زخم زده
بقتل آوردند و نقاره بنام امیرزاده خواجه لطف الله بن خواجه
وجیه الدین مسعود که در حصار اسفراین بود زدند و سر حیدر قصاب را

بسبزوار

بسبزوار فرستادند و این صورت در سنه احدی و ستین و
سبعمایه بود **خواجه لطف الله** خواجه وجیه الدین مسعود باشتنی
بعد از قتل حیدر قصاب بسعی پهلوان حسن دامغانی و خواجه
نصرالله باشتنی که از امرای سربداران بودند بر تخت نشست
و ارباب و اهالی سبزوار بدین کار شادیها نمودند و نثارها
ریختند چون مدت حکومت او یکسال و سه ماه رسید میان او
و پهلوان حسن بهم بر آمد پهلوان حسن کین او در دل گرفت و در شب
بسرا او رفت و او را دستگیر کرده نقاره بنام خود زد و امیرزاده
لطف الله را بند کرده بقلعه دستگردان فرستاد و در آخر
رجب سنه اثنی و ستین و سبعمایه بقتل رسانید **پهلوان حسن دامغانی**
بعد از خواجه لطف الله بن خواجه مسعود بحکومت نشست در اوایل
دولت او درویش عزیز نامی از درویشان شیخ حسن جوری در مشهد
مقدسه رضویه خروج کرد و قلعه طوس بگرفت پهلوان حسن
متوجه طوس شد و چند خروار ابریشم بدو داد و او را از خراسان
عذر خواست و بجانب عراق فرستاد و در آخر عهد باشتش نزاع پیدا

بجنگ امیر ولی که بعد از طغاتیمر خان در استراباد تمکن یافته بود رفت
و منهزم شد در عقب او خواجه علی مؤید بمخالفت او بر خاست و با
هزار سوار با سبزوار آمد و جمعی که با پهلوان حسن همراه بودند
اهل و عیال ایشان در سبزوار بود و از خوف خواجه علی مؤید و ملاحظه
اهل و عیال سر پهلوان حسن را بریده بعد خواجه علی مؤید بسبزوار
فرستادند مدت حکومت پهلوان حسن چهار سال و چهار ماه بود
خواجه علی مؤید بعد از قتل پهلوان حسن و استغنای حکومت بر و قرار
گرفت و او درویش عزیز را از عراق طلب کرده نزد خود
آورده بود و کارها بمشورت او میکرد و در آخر از و متوهم شده
تغیر ارادت و اعتقاد کرده و درویش عزیز باز متوجه عراق شد
خواجه علی مؤید دو هزار کس را از عقب او فرستاد تا درویش
عزیز را با هفتاد کس از مریدان او جایی که منزل ساخته بودند
بقتل رسانیدند و فرمود تا مقبره شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری را
خراب ساخته مزبله اهل بازار کردند و حکم کرد تا مردم بر آن سر دو
شیخ لعنت کردند و خواجه علی مؤید از شیعه اهل و بیت بود و از منکرات

اجتناب

اجتناب میکرد و در تعظیم سادات و علما باقصی الغایات میکوشید
و در هر بامداد و شام بانتظار ظهور امام صاحب الزمان اسب کشیده
کرم او را نهایت نبود و پیوسته در زیر قبا جوشن پوشیدی و میان او
و امرای جان قربانی محاربات رفت و چون پادشاه صاحب قران
امیر تیمور گورکان در سنه اثنی و ثمانین و سبعمایه بخراسان آمد خواجه
علی مؤید بخدمتش پیوست و ملازم شد امیر تیمور مملکتی که در تصرف
او بود بدو شفقت فرمود و خواجه علی مؤید در سفرها ملازم او می بود
تا در ثمان و ثمانین و سبعمایه که با بعضی از امرای امیر تیمور بلرستان
رفته بودند خواجه علی را در آن حدود زخمی رسیده و بدان وفات
یافت و آفتاب دولت سربداران غارت گشت و در تاریخ وفات
خواجه علی گفته اند **بیت** بر آل محمد چو نهی یک نقطه
تاریخ وفات بجنبم دین خواجه علیست **باب چهارم** در ذکر امیر تیموریان
گورکانیت و او پادشاه عظیم الشانست و خسرو صاحب اقبال
رفیع مکان بوده اکابر مورخان او را در کشورگشایی و جهانگیری و
صولت و شجاعت و دلیری نظیر اسکندر ذو القرنین و چنگیز خان

کفته اند و در بیان حالات او مجلدات پرداخته اند و در توصیف و تعریف
و شرح فتوحات و مآثر او کتابها ساخته کتاب ظفرنامه که بتاریخ
تیموری مشهورست از مصنفات افصح المتقدمین مولانا شرف الدین علی
یزدی ازانجمله است امیر تیمور پسر امیر طراغای بن امیر برکل
بن ایلنگیز بهادر بن ایجل نویان بن قراچار نویان بن سوغوچیجن
بن ایردمجی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان ابن
بایسنغر خان بن قایدو خان بن دوتومین خان بن بوقا بن بوزنجر
قاآن است و نسب او به چنگیز خان در تومنه خان که پدر
چهارم چنگیز خان است و پدر هفتم اوست بهم میرسد و آبا و اجداد
امیر تیمور نزد خاقان چنگیزی همیشه صاحب حشمت و حکومت بوده اند
و امیر قراچار نویان که پدر پنجم اوست در زمان سلطنت جغتای
خان منصب امیرالامرایی و ضبط و نسق لشکر و رعیت بدو مفوض
بوده وفات او در سنه اثنی خمسین و سبعمائة وقوع یافته و هشتاد
و نه سال عمر داشت امیر تیمور در شب سه شنبه بیست و پنجم شعبان
سنه ست و ثلاثین و سبعمائة در ظاهر خطه کش از بلاد ماوراء النهر

بوجود آمد و دران وقت صاحب قران سلطان خان از نسل جغتای
خان پادشاه ماوراء النهر بود بسبب ظلم و ستمی که داشت امیر قزغن
که یکی از امرای عاقل پسندیده اخلاق بود برو خروج کرده در سنه
سبع و اربعین و سبعمائة او را از میان برداشت و دولت خانان
چنگیزی ضعیف شده مغلوب امرا گشتند و بعزل و نصب ایشان
منصور و معزول بودند و امیر قزغن دانشمندچه اغلانرا بخانی
نصب کرد و بعد از دو سال او را اجرا افتاده شکر کرده بیان قلی
اغلانرا از نسل جغتای خان بخانی نصب فرمود و مملکت ماوراء النهر
همین دولت امیر قزغن معمور و آبادان گشت و چون دوازده سال
دیگری حکومت کرد در سنه تسع و خمسین و سبعمائة در شکارگاه
بقصد یکی از نزدیکان خود بدرجه شهادت رسید بعد از آن پسرش
میر عبد الله یک سال حاکم بود بیان قلی خانرا بسبب غرض فاسدی
که با حرم او داشت بقتل آورده تیمور شاه اغلانرا به پادشاهی
تعیین کرد امرای ماوراء النهر با او نساختند و در شهور سنه ستین
و سبعمائة او را از میان برداشتند بعد ازین در مملکت ماوراء النهر

بح و مرج شده و هر امیری بسر خود حکمی میکرد و یکدیگر را در حساب
نمی گرفتند و باهم پیوسته در محاربه و مقاتله بودند و مردم عرصه تلف
شدند و تغلق تیمور خان از نسل چغتای خان که باستقلال پادشاه
جته بود لشکر آراست و در ربیع الثانی سنه احدی و ستین و سبعمائه
با عظمت و شوکت تمام روی بماوراءالنهر نهاد و لشکر و امرای آنجا
بخدمتش پیوستند پدر امیر تیمور درین سال وفات کرده بود و او خواهر
امیر مسلای بن امیر قزغن را هم درین سال بنکاح خود درآورده بود
و سن او به بیست و پنج سال رسیده بود و درین وقت بخدمت
تغلق تیمور خان رفت و چون آثار رشد و دولت از جبین او ظاهر بود
او را در دیوان تغلق تیمور خان اعزاز و اکرام کردند و ایالت ولایت
کش و توابع که تعلق باقوام او میداشت بدو تفویض کردند و ابتدای
نشو و نمای امیر تیمور ازین وقتست بعد ازین چون لشکر تغلق تیمور خان
بجته مراجعت کردند و امیر حسین بن امیر مسلا که برادر زن امیر تیمور بود
و نبیره امیر قزغن بحکومت ماوراءالنهر رسید امیر تیمور بحکم خویشی
در زمان او ترقی کرد و میر بزرگ شده و امیر تیمور و امیر حسین در

در دولت و محبت مدتها باهم می بودند تا آنکه میان او و امیر حسین
مخالفت شد امرای ماوراءالنهر جانب امیر تیمور گرفته امیر حسین را در
در شهر بلخ بقتل رسانیدند و در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان
سنه احدی و سبعین و سبعمائه امیر تیمور بمشورت امیر قزغن حاکم
جمیع ماوراءالنهر شد و او شاه نشان گشت و سیورغتمش خان از انجانی
نصب فرمود و بعد ازین پیوسته دولت و اقبال او در تزاید بود و
بهر دیار که توجه فرمود مسخر کرد و در هر مصاف که با دشمنان داشت
غالب آمد هر که با او مخالفت کرده بود در یافت و در هیچ معرکه پشت
نمود و تا مدت سی و شش سال که زمان او بود تمام مملکت ماوراءالنهر
و ترکستان و خوارزم و خراسان و سیستان و هندوستان
و عراقین و فارس و کرمان و مازندران و آذربایجان و دیاربکر و خوزستان
تسخیر فرمود و بعضی از قلاع و حصار و حصون گشود و پادشاهان آن
ممالک را برانداخت و حکومت و سلطنت این کشورها را به پسران
نامدار و پسرزادگان عالیمقدار و امرای ذوالاقتدار تفویض کرد
و روز دوشنبه ششم ذی قعده سنه ثمانین و سبعمائه در اصفهان

بسبب خلافی که کرده بودند و بعضی از لشکریان او را بقتل آوردند
قتل عام فرمود چنانچه از مقتولات که بشماره درآمدند هشتاد هزار
کس بودند و چون در شهور سنه احدی و ثمانین و سبعمائه سیورغتمش
خان وفات یافت پسرش سلطان محمود خان را بجای او نصب فرمود
و چون توقتمش خان پادشاه دشت قبچاق که از تربیت یافتگان او بود
و بتقویت و اعانت او بسلطنت آن دیار رسیده بود کفران
نعمت نموده با او مخالفت ورزید امیر تیمور دو نوبت بقصد او لشکر
بدشت قبچاق کشید که طول او هزار و [illegible] است و عرض آن ششصد
فرسنگ و در هر دو نوبت با توقتمش خان جنگ کرده مظفر شد
و چند نوبت بگرجستان رفت و با کفار آنجا غزا کرده جزیه بر ایشان
تعیین فرمود و اسیر بسیار بدست لشکر او افتاد و در نوبت آخر
در سنه اثنی و ثمانمائه سفر شام کرده در حدود حلب امرای شام با او
مقابله کردند و مغلوب و مقهور شدند و سرداران ایشان بدست
او افتاده مقید گشتند و شهر حلب مفتوح شد امیر تیمور از آنجا لشکر بدمشق کشید
و در آنجا امرای شام را که مقید ساخته بودند بقتل رسانیدند و پادشاه

مصر سلطان فرج مصاف داده و برو غالب آمد سلطان فرج
بجانب مصر گریخت و امیر تیمور بدمشق درآمد و اکثر ولایات شام بتاراج
رفت و آنقدر غنیمت بدست لشکر او افتاد که از ضبط او عاجز
آمدند و در همین سال که فتح شام کرده بود در بغداد بسبب مخالفتی که
از مردم آنجا بظهور آمده بود قتل عام فرمود و قشلاق در قراباغ
گرفت و در سال دیگر سفر روم کرده در روز جمعه نوزدهم ذی الحجه
سنه اربع و ثمانمائه در حدود انگوریه با ایلدرم بایزید پادشاه روم
جنگ عظیم کرده غالب آمد و ایلدرم بایزید گرفتار شد و لشکر جغتای
بر تمام بلاد روم مستولی شدند و امیر تیمور قریب یکسال در روم توقف
نموده پادشاه مصر زر بسیار بنام او سکه کرده بخدمتش فرستاد
و در حرمین شریفین زادهما الله تشریفا و تکریما خطبه بنام او خواندند
و در آن اوقات سلطان محمود خان و ایلدرم بایزید در اردوی امیر تیمور
وفات کردند بعد از آن در اواسط شهور سنه خمس و ثمانمائه بآذربایجان
معاودت کرده قریب یکسال و نیم در آذربایجان و عراق توقف
فرموده و سلاطین اطراف از گیلان و رشت و دیگر محال بخدمتش آمدند

مصر سلطان

و بعضی پیشکش و پیشواز نمودند و اطاعت کردند بعد ازین در تاسع
ذی قعده سنه ست و ثمانمائه بفیروزکوه رفت و دیگر در فتح
قلعه فیروزکوه کرد و از فیروزکوه بطلب اسکندر شیخی که در آن
ولایت یاغی شده بود با لشکر بسیار بولایت و بیشه‌های رستمدار
در آمد و در حدود قلعه [illegible] از توابع تنکابن نزول فرمود و
اسکندر شیخی را برانداخت و از آنجا بولایت لار جو و فیروزکوه
معاودت کرده بجانب خراسان مراجعت فرمود و در غره محرم
سنه سبع و ثمانمائه از نیشابور متوجه ماوراءالنهر شده در مرغزار کان
گل از حدود سمرقند طوی بزرگ که مثل آن نشان نداده‌اند
فرمود و نبیره‌ها را با یکدیگر تزویج کرد و از آنجا بعزم تسخیر ممالک
خطای با تاتار و قاراب رفت و در زمستان در شب چهارشنبه هفدهم
شعبان سنه سبع و ثمانمائه وفات یافت و در تاریخ او گفته‌اند رباعی
سلطان تمور آنکه چو او شاه نبود ؛ در هفتصد و سی و شش آمد بوجود
در هفتصد و شصت و یک کرد خروج ؛ در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود
سلطان تیمور آنکه چرخ [illegible] رباعی از خون عدو روی زمین گلگون کرد

در نهم ماه شعبان سوی علیین تاخت ؛ فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد
نعش او را از اترار بسمرقند نقل کردند و در گنبدی جهت مدفن خود
ساخته بود دفن نمودند امیر تیمور چهار پسر داشت امیر جهانگیر
در اوایل سلطنت پدر خود در سنه ست و سبعین و سبعمائه در سمرقند
وفات یافته و دو پسر ماند اول محمد سلطان که امیر تیمور او را
ولی عهد ساخته بود و بعد از فتح روم در هفدهم شعبان سنه خمس و
ثمانمائه در سوری حصار روم وفات یافت دویم پیر محمد بعد از
برادرش ولایت عهد پدر بوی مفوض شد و امیر تیمور در مرض
الموت امرایی که در خدمتش بودند در آنوقت باطاعت و سلطنت
او وصیت کرد و او حاکم غزنی و هند بود و تا در چهاردهم رمضان سنه
تسع و ثمانمائه بدست پیر علی تاز که یکی از امرای او بود کشته شد سیم
معز الدین عمر شیخ که حکومت فارس داشت هم در زمان پدر هم در
ربیع الاول سنه تسعین و سبعمائه در پای قلعه خرماتو تیری بوی رسید
و بدو در گذشت بعد از آن امیر تیمور جای وی به پسرش داد پیر محمد بن
عمر شیخ سیم جلال الدین امیرانشاه سلطنت تخت هلاکوخان

که عبارت از عراقین و آذربایجان و دیاربکر است تا سرحد روم و شام
مرو داده بود بعد از پدرش در سنه عشر و ثمانمائه در محاربه با قرا
یوسف ترکمان در آذربایجان کشته شد چنانچه بعد ازین ایراد خواهد
خواهد یافت چهارم معین الدین شاهرخ و شرح حال او اینست که گفته
میشود میرزا شاهرخ بن امیر تیمور پادشاه شریعت پرور معدلت
گستر بود و مروت شعار بر ادای فرایض و نوافل مواظبت
و مداومت می نمود و در تقویت دین و ترویج شریعت حضرت
سید المرسلین و تعظیم سادات و تبجیل مدرسین و طلبه علوم
و تکریم علما و مشایخ سعی بلیغ میفرمود و امیر تیمور در سنه تسع و تسعین
و سبعمائه حکومت خراسان بدو تفویض فرموده بود و او در
اکثر یورشها با پدر موافقت و مرافقت کرده بود و چون خبر وفات
پدرش در رمضان سنه سبع و ثمانمائه در خراسان بدو رسید
در سلطنت مستقل شد و او را با برادرزادها که در اطراف ایران
و توران داعیه سلطنت با قرار داشته بودند و در مقام مخالفت او
بودند مکرر محاربت دست داده و ایشان باندک وقتی بعضی منهزم شده

و بعضی باطاعت و انقیاد در آمدند و او بر تمامت ممالک ایران
و توران که در تصرف کاشتگان پدرش در آمده بود استیلا
یافت و سه نوبت [illegible] بقصد قلع و قمع قرا یوسف ترکمان
و پسران او که بعد از فوت امیر تیمور بر آذربایجان مستولی شده بودند
لشکر بدان دیار کشید در نوبت اول و ثانی بعد از فوت قرا یوسف
که در اثنا واقع شده بود با امیر اسکندر و میرزا جهانشاه
پسران قرا یوسف جنگ کرده غالب آمد و در نوبت سیم میرزا
جهانشاه در مقام اطاعت و انقیاد در آمده بخدمتش پیوست امیر
اسکندر چون از توجه او خبر یافت بگریخت میرزا شاهرخ بعد از
میر تیمور فارس را به برادرزاده اش میرزا محمد بن عمر شیخ مقرر
داشت چنانچه امیر تیمور بدو مقرر داشته بود و اصفهان به میرزا
رستم بن عمر شیخ مسلم فرموده و همدان به میرزا اسکندر بن عمر شیخ
و ایشان نیز چون خبر فوت امیر تیمور به ایشان رسیده بود خطبه و سکه
بنام میرزا شاهرخ کرده بودند و بعد از مدتی که میرزا پیر محمد بن
جهانگیر بدست بعضی از ملازمان خود بقتل رسید و برادرش میرزا

اسکندر و میرزا رستم و میرزا بایقرا بیکدیگر در افتادند و در آخر میرزا
اسکندر در تبریز کشته شد میرزا شاهرخ فارس به پسر خود ابو الفتح
ابراهیم سلطان در سنه ثمان عشر و ثمانمائه شفقت فرمود بالجمله
سلاطین عالم با میرزا شاهرخ در مقام تنزل و فرمان برداری بودند
و مدت چهل و سه سال بعد از پدر باستقلال پادشاهی جهان کرد و
مدرسه و مساجد و خوانق و بقاع الخیر بسیار ساخت و قلعه اختیار الدین را
که در هراة ملک فخر الدین کرت آنرا ساخته و دیوار شهر بند ساخته بود
حضرت صاحب قران امیر تیمور بتخریب او فرمان داده بودند
در سنه ثمان عشر و ثمانمائه بتجدید عمارت کرد و دیگر واقعات صاحب
روضة الصفا معتقد مزار مرد بموجب نسخه در آنجا کار کردند تا باتمام
رسید والعهدة علی الراوی و در ماوراء النهر بلده شاهرخیه
که به وی منسوبست معمور گردانیده و در صباح روز سلطانی بیست
و پنجم ذی حجه سنه خمس و ثمانمائه در فشابویه ری وفات یافت و ولادت او
در روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر سنه تسع و سبعین و سبعمائه بوده
و در تاریخ او گفته اند رباعی سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور

در دولت او خلق جهان کرده حضور ؏ در هفتصد و هفتاد و نه آمد بظهور
در هشتصد و پنجاه شد از دار غرور ؏ میرزا شاهرخ پنج پسر داشت
اول میرزا الغ بیگ که بعد ازین احوال او مذکور خواهد شد دویم میرزا
ابو الفتح ابراهیم سلطان که مدت بیست سال حاکم فارس بود در
زمان حیات پدر در چهارم شوال سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه وفات
یافت و اورا در شیراز آثار بسیارست و مدرسه دار الصفا از
منشآت اوست و خطوط او بر جدران مدارس و مساجد شیراز
هنوز باقی است و جناب افصح المورخین مولانا شرف الدین علی
یزدی کتاب ظفرنامه که بتاریخ تیموری مشهورست در سنه ثمان و عشرین
و ثمانمائه بفرموده او بنام او نوشته سیم میرزا بایسنغر و او نیز در ایام
حیات پدر در صبح پنجشنبه هفتم جمادی الاول سنه ۸۳۷ در شهر هراة در گذشت
و در تاریخ وفات او گفته اند شعر سلطان سعید بایسنغر بهرام
گفتا که ببر باهل عالم جزم ؏ من رفتم و تاریخ وفاتم اینست
بادا بجهان دراز عمر پدرم ؏ و از میرزا بایسنغر سه پسر ماند
میرزا سلطان محمد و میرزا بابر و میرزا علاء الدوله و احوال هر یک

خواهد آمد چهارم میرزا میرزا سیورغتمش ایالت مملکت غزنه و حد و هند
بدو مفوض بود و او نیز در زمان پدرش در شانزدهم محرم سنه ثمان
و اربعین و ثمانمائه وفات یافت پنجم میرزا محمد جوکی و او نیز در زمان
پدرش در شهور سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه درگذشت میرزا خلیل سلطان
ابن میرانشاه ابن امیر تیمور با جد بزرگوار خود در یورش ختای همراه
بود چون امیر تیمور وفات یافت بعضی امرا او را بسلطنت برداشته
روز چهارشنبه شانزدهم رمضان سنه سبع و ثمانمائه در سمرقند بر تخت
نشست و تمام ماوراءالنهر و ترکستان در ضبط در آورده و میرزا شاهرخ
نیز سلطنت آن دیار بدو مسلم داشت چون چهار سال در پادشاهی
ملازم امیر خدای داد حسینی بخدمتش رسید در وقت ملاقات بحکم شرع
جهان پسر او را بر داشته شد و نزد میرزا شاهرخ بخراسان فرستاد و
و بسزای کفران نعمت گرفتار شد و میرزا خلیل سلطان از حبس خلاص
یافته بعضی از حصون متحصن شد درین اثنا میرزا شاهرخ بماوراء النهر [illegible]
و میرزا خلیل سلطان بعد از عهد و پیمان بخدمت میرزا شاهرخ رسید
و احترام یافت میرزا شاهرخ او را بطرف عراق و آذربایجان که در زمان

امیر تیمور نامزد پدرش میرزا میرانشاه بود فرستاد و ماوراءالنهر
را به پسر خود میرزا الغ بیک داد و این صورت در شهور سنه
اثنی عشر و ثمانمائه بود و چون میرزا خلیل سلطان بعراق آمد بعد از
مدتی در شب چهارشنبه شانزدهم رجب سنه اربع عشر و ثمانمائه وفات
یافت ولادتش در پنجشنبه رابع عشرین ربیع الاول سنه ست و ثمانین
و سبعمائه بوده در شهر هراة میرزا الغ بیک بن میرزا شاهرخ
پادشاه فاضل عالم عالی مقدار بوده در ارقام ریاضی مهارت
تمام داشت و در سنه ثلث عشرین و ثمانمائه باتفاق مولانا
صلاح الدین موسی قاضی زاده رومی و مولانا علاء الدین علی قوشچی
که شارح تجرید است و بزبان عنایت او را فرزند خطاب میفرمود
و مولانا غیاث الدین جمشید و مولانا معین الدین که ایشانان از
کاشان بسمرقند آورده بود در شمال سمرقند بر ایل مشرق رصد بست
و زیج جدید خانی که درین ایام مدار استخراج تقاویم مدار برآنست
از مصنفات اوست یکی از فضلا گفته بیت چون الغ بیکی بعلم مندیه
یافت سود در هزاران مدرسه ه میرزا شاهرخ در سنه اثنی

عمر و ثمانمائه سلطنت ماوراءالنهر و ترکستان بدو ارزانی
داشته او تا انقراض ایام حیات پدرش حاکم آن دیار بود و چون
در محرم سنه احدی و خمسین و ثمانمائه خبر فوت پدرش بدو رسید
بعزم تسخیر خراسان ببلخ آمد و در انجا شنید که برادرزاده اش
میرزا علاءالدوله بن بایسنغر در هراة بر تخت سلطنت نشسته و پسرش
میرزا عبداللطیف را گرفته و محبوس ساخته بنابرین بر میرزا علاءالدوله
از راه صلح در آمد و ایلچی بهراة فرستاد و میرزا عبداللطیف را طلب
کرد و علاءالدوله میرزا عبداللطیف را نزد پدرش فرستاد و میان
ایشان صلح شد و میرزا الغ بیگ بسمرقند مراجعت نمود و بعد از
یکسال در شهور سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه میرزا الغ بیگ با پسران
میرزا عبداللطیف و میرزا عبدالعزیز بخراسان آمد و در حدود
مرغاب با میرزا علاءالدوله جنگ کرد و او را شکست میرزا علاءالدوله
گریخته باستراباد نزد برادرش میرزا بابر رفت و میرزا الغ بیگ
بهراة آمد و بر جای پدرش بر تخت سلطنت نشست و چون شنید که
میرزا بابر و میرزا علاءالدوله با هم متفق شده و قصد آن دارند از هراة تا ملک ایشان

پناه و پسرش میرزا عبداللطیف تا به بسطام تاخت کرد و درین حالت
میرزا علاءالدوله و میرزا بابر درین اندیشه بودند که از استراباد بعراق
نزد برادرشان میرزا سلطان محمد آیند الغ بیگ بی سبب از پل ابریشم
معاودت کرده بهراة رفت و چون در غیبت او در هراة فترات شده
بود و مردم بیرون حصار شهر بدان متهم گشته بودند که یار علی ترکمان
ولد میرزا اسکندر بن قرا یوسف را در فتنه انگیزی مدد کرده اند
محلات بیرون شهر را برای امر قسمت کرده امر کرد تا غارت کردند
و این نوع ستمی در ماه رمضان سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه در قلب
زمستان که مردم از شدت سرما و صولت برودت هوا بیرون از
خانه بیرون نمی توانستند کرد واقع شد بعد ازین میرزا الغ بیگ
از هراة بجانب ماوراءالنهر رفت در غیبت او میرزا بابر از استراباد
بهراة آمد و بر تخت نشست و میرزا عبداللطیف ببلخ آمد و با پدر یاغی
شد و در حدود سمرقند با پدر جنگ کرد و غالب آمد و پدر را بگرفت
و بدست عباس نامی داد تا بقصاص پدر خود بکشت و قبل از قتل پدر
برادر خود میرزا عبدالعزیز را نیز بقتل آورده بود و در تاریخ او گفته اند

شاه مغفور الغ بیک علیه الرحمه **شعر** آنکه خورد از بسوی کعبه مقصود باره
راست در عاشر ماه رمضان گشت شهید

خلق را ماتم او بر سر آتش بنشاند
اگر ای دل ز تو تاریخ وفاتش پرسند
گو که ای هیچمدان دور الغ بیک نماند

و این بیت نیز در تاریخ وفات او گفته اند **بیت**

هم عباس کشتش بتیغ جفا ‌‌‌‌ بود سال تاریخ عباس کشت

ولادت او روز یکشنبه نوزدهم جمید الاول سنه ست و تسعین
و سبعمائه در حلقه سلطانیه بود و مدت سلطنت او در سمرقند
چهل و یک سال **میرزا علاء الدوله** ابن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ
در نوبت آخر بعراق آمد او را قایم مقام خود ساخت و در شهر هرات
بگذاشت چون خبر وفات میرزا شاهرخ بدو رسید بر تخت سلطنت
نشست و بر خزاین جد خود که در قلاع خراسان بود دست یافت
لشکر بسیار بر آن جمع شد در آن وقت میرزا عبد اللطیف پسر میرزا
الغ بیک بعد از فوت میرزا شاهرخ در اردوی پادشاه حاکم شده بود

گوهرشاد

و گوهرشاد بیگم حرم محترم میرزا شاهرخ را که جده میرزا علاء الدوله
بود گرفته و نعش میرزا شاهرخ را با اهل اردو به سمرقند می برد و چون
بحدود نیشابور رسید جمعی از امرای میرزا علاء الدوله در صبح شنبه
سیزدهم صفر سنه احدی و خمسین و ثمانمائه او را در آنجا بگرفتند
و نزد میرزا علاء الدوله بردند و گوهرشاد بیگم را خلاص دادند میرزا
علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را نزد پدرش میرزا الغ بیک فرستاد
و با او صلح کرده حد در بلخ و شبرغان را بمیرزا الغ بیک مسلم داشت
و میرزا الغ بیک بموجب این مصلحت بماوراء النهر مراجعت فرمود
چنانچه گذشت در اثنای این وقایع برادر میرزا علاء الدوله میرزا
بابر از استرآباد بر خروج کرده در حدود مشهد مقدس فریقین
بهم رسیدند و بعد از تسویه صفوف امرا در میانه صلح انداختند
و میرزا علاء الدوله طرف غربی خراسان از خبوشان تا دامغان
و استرآباد به میرزا بابر مسلم داشت و بصلح از یکدیگر جدا شدند
بعد از این در سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه میرزا الغ بیک با لشکر ماوراء النهر
بخراسان آمد و با او جنگ کرده در رشکیت میرزا علاء الدوله از او گریخته

نمود و برادرش میرزا بابر رفت و دیگر روی دولت ندید و سیزده
سال دیگر که در حیات بود از این طرف بآن طرف می رفت
و با برادران میرزا بابر و سلطان محمد میرزا مخالفت می نمود و چند
وقت نشهٔ می آمیخت و بعضی اوقات در عراق ملازمت میرزا
جهانشاه میکرد و بعد از فوت برادران چون میرزا سلطان
ابوسعید در خراسان بسلطنت رسید میرزا علاء الدوله بر ستمدار
افتاد در کنار دریای قلزم در خانهٔ ملک آن دیار در شهور سنه خمس و
ستین و ثمانمائه وفات یافت نعش او را بهراة بردند در شب جمعه
بیست و یکم شهر صفر در مدرسه گوهرشاد بیگم دفن کردند ولادت او
در شب پنجشنبه غرهٔ جمادی الاول سنه عشرین و ثمانمائه بوده است
میرزا سلطان محمد بن بایسنغر بن میرزا شاهرخ در زمان حیات
میرزا شاهرخ در شهور سنه ست و اربعین و ثمانمائه بحکومت
عراق آمد و بعد از مدتی با جد بزرگوار عصیان نمود و بر عراق و فارس
مستولی شد میرزا شاهرخ جهة تدارک او از خراسان بیرون آمد
و متوجه فارس شد و تا گنده مان رفت میرزا سلطان محمد از فارس

بکوهستان

بکوهستان گریخت و میرزا شاهرخ بازگشته در ری قشلاق گرفت
و امرا بطلب میرزا سلطان محمد فرستاد و درین اثنا میرزا شاهرخ
وفات یافت میرزا سلطان محمد بری آمد و در عراق و فارس
بر تخت سلطنت نشست بعد از ین میل خراسان کرد و سه نوبت
با میرزا بابر محاربات نمود در اول ظفر او را بود و در آخر بر
دست میرزا بابر در موضع خیابان از حدود اسفراین در ذی حجه
سنه خمس و خمسین و ثمانمائه بقتل رسید مدت سلطنتش در عراق
و فارس باستقلال شش سال ولادت او در سنه احدی
عشرین و ثمانمائه بوده میرزا بابر بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ
چون جدش در ری وفات یافت اردو بازار را غارت کرده باسترآباد
رفت و در سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه که میرزا الغ بیگ خراسان را گذاشته
بماوراء النهر رفت میرزا بابر در هراة در ماه ذی حجه سنه مذکوره بر تخت
سلطنت نشست برادرش میرزا سلطان محمد در کار خراسان با او
منازعت نمود و در حدود جام با میرزا بابر جنگ کرد و مظفر شده
خراسان بگرفت میرزا بابر بعد از مشقت بسیار با هفت نفر بقلعه

عماد گریخت و بعد از چند وقت از قلعهٔ عماد با بیورد آمد و از انجا
باستراباد رفت و مردم میرزا محمد را از انجا بیرون کرد لشکر
خراسان میل بجانب میرزا بابر کردند و سپاه بسیار برو جمع شد
از استراباد بیرون آمده میرزا محمد لشکر بجنگ او فرستاد و در مشهد
رادکان و در قزلی الکنگ با او جنگ کردند میرزا بابر غالب آمد و بعد از
انکشاف حرب میرزا سلطان محمد با سپاهی بموضع حرب رسید
و میرزا بابر از دیگر بگریخت و مردم میرزا سلطان محمد متفرق شده بودند
و میرزا سلطان محمد متحیر شد درین اثنا خبر رسید که میرزا علاء الدوله در
طمع بادشاهی نشست میرزا محمد ناچار خراسان بگذاشت و بعراق
رفت میرزا بابر بسر بادشاهی آمد و بر تخت نشست بعد از مدتی
میرزا محمد یکبار دیگر در حدود اسفراین با میرزا بابر جنگ کرده کشته شد
بعد از ان میرزا بابر در بادشاهی مستقل گشت و از راه یزد بعراق
آمد و بشیراز رفت و در انجا شنید که میرزا علاء الدوله از خراسان
بعراق گریخت میرزا بابر از فارس بخراسان مراجعت کرد و بعد از ین
در غیبت میرزا عراق و فارس و کرمان در سنه سبع و خمسین و ثمانمائه

از تصرف میرزا بابر بیرون رفت و بتصرف میرزا جهانشاه بن
قرایوسف درآمد و دران وقت پادشاه آذربایجان بود و میرزا بابر
بواسطهٔ مخالفت سلطان ابوسعید که در ماوراء النهر بسلطنت رسیده
بود و طمع در خراسان داشت از تدارک کار عراق باز ماند میرزا بابر
هفت سال باستقلال پادشاهی خراسان کرد و در عدل و داد
کوشید و سخاوت بافراط داشت بعد ازین در بیست و ششم ربیع
الآخر سنه احدی و ستین و ثمانمائه در مشهد مقدس بعالم آخرت
انتقال کرد و در تاریخ وفات او مولانا شرف الدین عبد القهار فرموده **شعر**

آفتاب ملک بابر خان نماند ∴ کی جهان خورشید پنهانی خورست
در ربیع الثانی و فصل ربیع ∴ لاله را ساغر ز خون دل پرست
چرخ را انگشتم جگر با چاک شد ∴ دیده را از اشک دامن درست
زین چه حالت و چه تاریخ گفت ∴ موت سلطان مؤید بابرست

و دیگری درین باب گفته **رباعی** ناگاه قضا و قدر سبحانی
بر خاک فکند تاج بابر خانی ∴ در هشتصد و شصت و یک تاریخ رسول
در سادس و عشرین ربیع الثانی ∴ ولادت میرزا بابر در مقدم رجب

سنه خمس عشرین و ثمانمائه بوده و در شهر هراة مدت عمرش سی و پنج
سال و نه ماه **میرزا عبد اللطیف** میرزا الغ بیک ابن میرزا شاهرخ
در ماوراء النهر بعد از آنکه پدر خود میرزا الغ بیک را کشت پادشاه شد
بلطف طبع و دقت ذهن موصوف بوده و خدمت اهل الله کردی و در
مجلس ایشان بادب نشستی و با وجود این حالات بغایت تندخوی
بوده و سیاست بافراط داشت در ضبط ملک و قمع اعدا چنان سعی
نموده که هر سال لشکر اوزبک که تا پنج فرسخی شهر می آمدند و غارت
میکردند در زمان او بصد فرسخی ولایات ماوراء النهر از بیم صولت
و سطوت نیامدند میرزا عبد اللطیف بعد از قتل پدرش میرزا
الغ بیک شش ماه بسر برده و پیوسته این بیت از اشعار حضرت شیخ
نظامی گنجه میخواند **بیت** پدرکش پادشاهی را نشاید
و گر شاید بجز شش مه نپاید ** نوکران میرزا الغ بیک میرزا
عبد العزیز در قصد او متفق شدند و منتظر فرصت می بودند تا در
وقتی که میرزا عبد اللطیف آمده و شب از بازار سمرقند میگذشت یکبار
دست در بال اسب زده فریاد بر آورد که آه اوکدی یعنی تیری رسید

و بعد روزی چند که با او بودند متفرق شدند و او چنانچه که قصد او کرده
بودند در رسیدند و سرش از بدن جدا کردند و بشهر در آوردند و از
پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیک پاو بخشیده و در تاریخ او گفته اند **تاریخ**
بابا حسین کشت شب جمعه اش بتیر ** تاریخ قتل او ست که بابا حسین کشت
میرزا عبد الله بن ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ بعد از قتل
میرزا عبد اللطیف در ماوراء النهر بپادشاهی رسید سلطان ابوسعید
ابن میرزا سلطان محمد میرزا بن میران شاه ابن امیر تیمور بر وی
بیرون آمدند و با او جنگ کردند و منهزم گشتند چون از سلطنت
میرزا عبد الله یکسال بگذشت دیگر بار سلطان ابوسعید باتفاق
ابو الخیر خان که از جمله پادشاهان نوین خان جوجی بود در جاه و حشمت و
عظمت ممتاز بود بحرب او آمدند و در ماه جمادی الاول سنه خمس و خمسین
و ثمانمائه با میرزا عبد الله در چار فرسخی سمرقند جنگ کردند و
میرزا ده عبد الله کشته شد و میرزا سلطان ابوسعید بسلطنت رسید
ولادت میرزا عبد الله در بیست و نهم رجب سنه ست و ثلاثین و ثمانمائه
بوده در شهر شیراز **میرزا شاه محمود** بن میرزا بابر بن میرزا بایسنغر

ابن میرزا شاهرخ. بعد از آنکه پدرش میرزا بابر در مشهد وفات یافت

بجای پدر بسلطنت نشست و در آن وقت بعد از دو سال چهار ماه

پسر عمش میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله در هراة با او یاغی شد

و در حدود رباط امیر شاه ملک با میرزا شاه محمود جنگ کرده مظفر شد

و میرزا شاه محمود باسترآباد گریخت و دیگر در سلطنت تمکن نیافت

و در سنه ثلث و ستین و ثمانمائه بعالم بقا انتقال کرده ولادت

او در شب شانزدهم محرم سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه بوده در مازندران

میرزا ابراهیم. بن میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ

بعد از آنکه میرزا شاه محمود مغلوب شد از عقب او متوجه استرآباد گشت

اتفاقا میرزا جهانشاه ابن قرایوسف ترکمان با لشکر فراوان بطمع

خراسان بجد و استرآباد آمده بود و میرزا ابراهیم ازین حال بیخبر

ناگاه درین راه با لشکر میرزا جهانشاه دوچار شد و جنگ در پیوست

در یک لحظه لشکر ترکمان سپاه میرزا ابراهیم را زیر و زبر کردند و قریب

پانصد نفر از میرزاده های جغتای درین جنگ کشته [illegible]

در روز سه شنبه بیست و پنجم محرم سنه اثنی و ستین و [illegible]

و میرزا

و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود که باسترآباد گریخته بود از صدمت

این واقعه هر یک بطرفی افتادند و دیگر سلسله دولت ایشان منتظم

نشد و میرزا ابراهیم بعد ازین حرکت المذبوحی میکرد تا در سادس

شوال سنه ثلث و ستین و ثمانمائه وفات کرد نعش او را بهراة بردند

و در مدرسه گوهرشاد بیگم دفن کردند و در تاریخ ولادت او گفته اند مصراع

تاریخ شد شب سیم از شعبان میرزا سلطان ابوسعید. بن میرزا سلطان

ابو محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور بعد از میرزا عبد الله در

ماوراء النهر بتخت سلطنت نشست پادشاه عادل عاقل صاحب

رای بود و با مشایخ و گوشه نشینان ارادت تمام داشت و علما و

طلبه علوم را عزیز میداشت و آداب سلطنت در خدمت میرزا الغ بیگ

کسب کرده بود میان او و میرزا بابر منازعت دست داد و میرزا بابر

لشکر بسمرقند آورد و سلطان ابوسعید را در حصار گرفت و در آخر

بصلح مراجعت بخراسان نمود و سلطان ابوسعید در ماوراء النهر

[illegible] استقلال تمام یافت و چون بعد از میرزا بابر در خراسان

[illegible] میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود با هم در افتاد

بودند و میرزا جهانشاه بخراسان آمده و ایشان را متفرق ساخته بود
و با لشکر بسیار متوجه هراة شده میرزا سلطان ابو سعید نیز بعزم تسخیر
خراسان از آب آمویه عبور نموده بود و قبل از وصول لشکر ترکمان
بهراة آمده و گوهرشاد بیگم را در نهم رمضان سنه احدی و ستین
و ثمانمایه بقتل آورده و به بلخ راجعت نموده و چون جهانشاه میرزا
در هراة نزول فرمود سپاه انبوه از هر طرف بمیرزا سلطان
ابو سعید جمع گشتند میرزا سلطان ابو سعید با لشکر بسیار و سپاه
بیشمار آهنگ جنگ میرزا جهانشاه کرد مردم در میان سخنان
از صلح گفتند طرفین بصلح راضی شده و میرزا جهانشاه بعراق
معاودت کرده و خراسان بر میرزا ابو سعید سلطان قرار گرفت
بعد ازین در اواسط جمید الاول سنه ثلث و ستین و ثمانمایه سلطان
سنجر بن میرزا احمد بن میرزا بایقرا ابن میرزا عمر شیخ ابن امیر تیمور
باتفاق میرزا علاء الدوله و پسرش میرزا ابراهیم در حدود سرخس
با سلطان ابو سعید جنگ سخت کردند میرزا سنجر درین جنگ
کشته شد و میرزا علاء الدوله و پسرش میرزا ابراهیم گریخته بیرون رفتند

دیکی از ظرفا دران وقت گفت **شعر** علاء الدوله میرزا گریزد ز جنگ
اگر در سپاهش بزندون بود ٭ پسر گر گریزد نباشد عجب
از آن پسر بی هنر چون بود ٭ بعد از آن سلطان ابو سعید میرزا
قوت تمام یافت و بدخشان و حصار شادمان و غزنه و کابل و سیستان
و خوارزم نیز در تصرف آورده و در سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه
که میرزا جهانشاه در دیار بکر بر منع حسن بیگ بن علی بیگ ابن
قرا عثمان حاکم آن دیار رفت و آنجا بقتل آمده و مملکت و لشکر او
پریشان شد از عراق و فارس و کرمان و آذربایجان بطلب سلطان
ابو سعید فرستادند و او آن سال در مرو قشلاق گرفته بود و چون
این خبر بدو رسید امرا و ارکان را از پیش فرستاد و با اسپ یام
بدان ممالک و پسر خود سلطان احمد را در ماوراء النهر گذاشته با لشکرها
در اواخر حوت موافق آخر شعبان سنه مذکوره بوقتی که قمر در برج
عقرب بود از یورت قشلاق بیرون آمده متوجه آذربایجان شد
از وصول او امرایی که از پیش رفته بودند تسخیر عراق کرده بودند
سلطان ابو سعید از عراق عبور نموده چون بیانه رسید حسن علی

پسر میرزا جهانشاه بخدمت او پیوست و از جانب حسن بیک کرّرا
ایلچیان باردوی او آمدند والتماس صلح میکردند و سلطان ابوسعید
از غایت غرور قبول نمیکرد و سلطان ابوسعید از راه اردبیل
بقراباغ رفت و دران وقت حسن بیک در تبریز بود و چون از صلح ناامید
شد با سلطان ابوسعید مخالفت نمود و راهها مسدود ساخت تا در
اردوی سلطان ابوسعید قحط پیدا آمد بعد از آن حسن بیک با پسران
در رسیدند و او را در وقتی که از اردو بیرون رفته بود بگرفتند و نزد
حسن بیک آوردند حسن بیک او را بعد از سه روز بدست یادگار محمد
که نبیره زاده گوهرشاد بیگم بود داد تا بقصاص گوهرشاد بیگم کشت
و این صورت در سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه روی نمود و در تاریخ
این واقعه گفته اند **قطعه** قضا چو لشکر سلطان ابوسعید شکست
زکسروان که ز سیاره ده و هشت ٭ بشیروان چو بنه برد ماند بر لب آب
بمنزلی که نه آنجا مقام و نه راهست ٭ گذشته بود ز ماه رجب دو شش روز
قدر نوشت که دستش ز ملک کوتاهست ٭ قضیه ایست عجایب که لشکر او را
اوزون حسن زد و تاریخ شیروان شاهست ٭ و علامة العلما مولانا جلال الدین محمد

دوانی در تاریخ او گفته **شعر** سلطان ابوسعید که در فر خسروی
چشم سپهر پیر جوانی چو او ندید ٭ الحق چگونه کشته شمشیر گشته بود
تاریخ سال مقتل سلطان ابوسعید ٭ مدت سلطنت او هجده سال
نعش او را امیر شاه محمود قوانش برخصت حسن بیک بماوراءالنهر نقل کرد
میرزا سلطان احمد بن سلطان ابوسعید بعد از پدر قریب بیست و هفت
سال در ماوراءالنهر پادشاه بود و در غرّه ذی القعده سنه تسع و تسعین
و ثمانمایه هجری وفات یافت برادرش **میرزا سلطان محمود** که ارشد
اولاد سلطان ابوسعید بود بجای او پادشاه شد و بعد از دو ماه در
محرم سنه تسعمایه درگذشت و بعد از سلطان محمود پسرانش **میرزا بایسنغر**
و میرزا سلطان علی چار سال در امر سلطنت با یکدیگر منازعت میکردند
دران اثنا شیبک خان اوزبک قصد تسخیر ماوراءالنهر کرد و بخارا را
بگرفت بعد از آن سمرقند را محاصره نمود و والده میرزا سلطان علی را
بنکاح خود نوید داد و میرزا سلطان علی بتحریک و ترغیب مادرش بخدمت
شیبک خان رفت او را با مادرش بگرفت و خواجه یحیی پسر خواجه
عبید الله را که نصب سلاطین بمشورت ایشان می بود بقتل آورد و بعد

از مدتی اهل سمرقند میرزا بابر بن عمر شیخ را بسمرقند آوردند و یاغی شدند
دیگر بار شیبک خان سمرقند را محاصره کرد و میرزا بابر بگریخت و سمرقند
مسخر شد و بعضی اکابر بقتل آمدند و ماوراءالنهر بر شیبک خان صافی شد

میرزا بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید چون به پادشاهی ماوراءالنهر
رسید در شهور سنه اربع و تسعمایه شیبک خان پادشاه اوزبک
بماوراءالنهر آمد و سلطنت از دست میرزا بابر بعد از محاربات بیرون
رفت بعد از آن از دست امیر تیمور تا غایت که سنه ثمان و اربعین
و تسعمایه است کسی دیگر در ماوراءالنهر سلطنت نکرده است و حالا پادشاهی
ماوراءالنهر در دست خانان اوزبک است که احوال ایشان در باب ششم
مذکور خواهد شد میرزا بابر بعد از این سلطنت غزنه و هند را فتح
کرد و قریب سی و چهار سال در پادشاهی ماند و در سنه تسع و ثلثین
و تسعمایه نمانده بود **همایون میرزا و کامران میرزا** پسران میرزا بابر بن عمر شیخ ابن
سلطان ابوسعید بعد از پدر بر جای او پادشاه شدند و معظم هند
بتصرف همایون میرزا در آمد و پادشاه عظیم الشان شد و حالا مدت
یازده سال است که پادشاهی قندهار و غزنه و کابل و بسیاری از ملک

هند در دست ایشانست و درین دو سال از شیرخان افغانی شکستی
بدو رسیده و بعضی از ممالک هند از دست ایشان بیرون رفت
همایون میرزا بکرم وجود مشهور است و بلطف طبع مذکور و این مطلع
بدو منسوبست **مطلع** با جرم عشق تو بدنامیم و زاهد از ریا
سر و بدنامیم اما او کجا و ما کجا **میرزا یادگار محمد** بن میرزا سلطان محمد
ابن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور بعد از میرزا سلطان
ابوسعید بتقویت امیر کبیر ابوالنصر حسن بیک بسلطنت خراسان
نامزد شد و بعضی از امرای جغتای لشکری که بعد از قتل سلطان ابوسعید
در قراباغ اسیر گردن شده بودند بدو پیوستند حسن بیک بسیاری از
لشکر آق قوینلو همراه کرده او را بخراسان فرستاده داد و در استرآباد
نزول کرد و قصد نزول او بخراسان میرزا سلطان حسین بایقرا
از نسل عمر شیخ بن امیر تیمور در سلطنت خراسان متمکن شده بود چون
خبر نزول یادگار محمد باسترآباد و در هراة بدو رسید لشکرها جمع کرد
و بجنگ یادگار محمد بجانب استرآباد آمده در نواحی بند شقان میان
ایشان در شهور سنه اربع و سبعین و ثمانمایه جنگ شد یادگار محمد

منهزم گشت حسن بیک دیگر بار او را بلشکر مدد کرده و باز بخراسان
فرستاد و درین نوبت بعضی از امرای سلطان حسین میرزا ازو روی
گردان شده بیادگار محمد ملحق شدند و سلطان حسین میرزا هراة را
گذاشته بجانب میمنه و فاریاب رفت یادگار محمد بسلطنت هرة تا ماه
محرم سنه خمس و سبعین و ثمانمائه در هراة بتزلزل بود و بعیش و عشرت
مشغول گشت و از قصد و کید دشمن قوی غافل ماند میرزا سلطان حسین
از بابا الهی از حد و مرغاب بامیر اد سوار بتعجیل یکدل یلغار نموده بهراة
شبیخون آورده و در نصف شب چهارشنبه بیست و هشتم صفر سنه مذکوره
او را در باغ زاغان بگرفت و بکشت و نسل میرزا شاهرخ بقتل او منقطع
گشت و خراسان بر میرزا سلطان حسین قرار گرفت و مولانا
کمال الدین عبد الواسع در تاریخ واقعه یادگار محمد گفته بیت
شد شهید صفه شهید هم شهر صفر ٭ از سال شهادتش ده باز خبر
میرزا سلطان حسین بن میرزا منصور بن میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ ابن
امیر تیمور پادشاه با دولت و اقبال بود و از سلطنت و عمر دراز بهره مند
شده و در اعانت علما و تقویت فضلا جد تمام می نمود و طلبه علوم و مدرسین

از ابتدای سلطنت او تا انتهای عهد از وظایف او تمتعها یافتند
و جهة ایشان در شهر هراة مدرسه ساخته و عمارت پرداخته که نظیر آن
در ایران و توران نیست و در زمان او ده هزار ملای طالب علم
در شهر هراة جمع آمده بودند و معاش ایشان از انعام پادشاه و امرا
میگذشت و خراسان معمور و آن شده بود که هرگز مثل آن نبوده و در
شهر هرات باغ جهان آرا که باغ مراد نیز میگویند از محدثات اوست
و در انجا خانهای پرکار و قصرهای زرنگار بنا کرده و شعرای
نامدار در تعریف و توصیف آن عمارات اشعار زیبا و قصاید غرا
بنظم در آورده اند و چون او عمارت دوست بود امرای او
همه میل عمارت کردند و هر یک سراهای خوب و منزلهای مرغوب
پرداختند و جناب امیر نظام الدین علیشیر که مقدم امرا و مطاع
پادشاه بود و نسبت با سلطان حسین میرزا بسمت قدمیت خدمت
موصوف بود و اکابر و افاضل و اعالی و اعیان و امرای خراسان
قریب سی و سه سال با او در مقام اطاعت و انقیاد بود و بذا القدر مساجد
و مدارس و رباطات و خوانق و بقاع الخیر در بلاد و صحاری و توالی

و بوادی خراسان با تمام رسانید که زبان قلم از شرح و بیان او
عاجز است و بسیاری از علما و فضلا و شعرا تصنیفات از نظم
و نثر بنام او کرده اند و از فواید احسان او محظوظ و بهره مند گشته
ولادت امیر علیشیر در سنه اربع و اربعین و ثمانمائه بوده و وفاتش
در صبح یکشنبه یازدهم جمادی الآخر سنه ست و تسعمائه بوده و در
تاریخ وفات او گفته اند شعر

آن امیر بلند قدر عالی رتبت ‌ ‌ چون کرد ازین جهان بجنت رحلت
شد سال وفات و جای او پرسیدم ‌ ‌ دادند جواب من که جنت جنت

چون بیان بزرگی و حشمت او
دلالت بر علو شان و سمو مکان میرزا سلطان حسین داشت بنابرین
احوال او در خلال احوال سلطان حسین میرزا ذکر کردیم ولادت
میرزا سلطان حسین در محرم سنه اثنی و اربعین و ثمانمائه بوده در شهر
هراة چون هفت ساله شد پدرش میرزا منصور در شهور سنه تسع و
اربعین و ثمانمائه وفات یافت و نسبت او از جانب مادر نیز با میر تیمور
میرسد مادر او فیروزه بیگم دختر سلطان حسین بن امیر محمد بن امیر
موسی است و سلطان حسین که جد مادری اوست دختر زادهٔ امیر صاحب

قران

قران امیر تیمور گورکان است و میرزا سلطان حسین هم جد مادری موسوم
گشته وفات فیروزه بیگم در چهاردهم محرم سنه اربع و سبعین و
ثمانمائه بوده و سلطان حسین میرزا بعضی اوقات در خدمت
میرزا بابر بن میرزا بایسنغر در خراسان بسر می برده در سنه احدی
و ستین و ثمانمائه که میرزا بابر وفات یافت و خراسان هم بر آمد
مکرر آمد و گور شده بود در مرو آغاز سپه کشی کرده بود و با حسین بیک
سعدلو که در آن سال میرزا جهانشاه او را بحکومت استرآباد داده
جنگ کرده او را بگشت و استرآباد را بگرفت و چون سلطنت خراسان
بر میرزا سلطان ابو سعید قرار گرفت میرزا سلطان حسین در مدت
ده سال همیشه با او یاغی بود و هرگاه فرصت می یافت بمیان
الکای او در می آمد و هرگاه که لشکر انبوه بر سر او می فرستاد به بیابانها
میرفت و قزاق شده بود و چون خبر فوت میرزا سلطان ابو سعید
در حدود ابیورد بدو رسید بعضی امرا را از طریق نیشابور و مشهد
بهراة فرستاده خود به مرو رفت و از آنجا بهراة آمد و در روز جمعه
عاشر ماه رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه بر تخت سلطنت نشست

در ابتدای سلطنتش یادگار محمد میرزا بتقویت حسن بیگ با او در
سلطنت خراسان منازعت کرده بقتل رسید چنانچه گذشت و میرزا
سلطان حسین در سلطنت مستقل شد بعد ازین هرکس در کار
خراسان با او مخالفت نمود مغلوب شد و در آخر عهد او پادشاهان
اوزبک سلطنت ماوراء النهر را از تصرف اولاد میرزا ابو سعید
بدر بردند و طمع در خراسان داشتند میرزا سلطان حسین در سنه
احدی عشر و تسعمائه بقصد دفع ایشان از هراة بیرون رفتند چون چند
مرحله قطع کرد اجلش در رسید و در آخر روز سه شنبه بعد از غروب
آفتاب یازدهم ذی الحجه سنه احدی عشر و تسعمائه در موضع بابا الهی
که از توابع بادغیس است وفات یافت در حوالی پل تابان که بر آب
مرغاب بسته اند بعد از چهار روز نعش او را بهراة آورده در گنبدی
که جهة مقبره خود ساخته بود دفن کردند سی و هشت سال و چهار ماه
در تمام خراسان پادشاهی کرده بود و هفتاد سال عمر داشت
و در زمان سلطنت خود قریب بیست سال مفلوج بود و قدرت بر رفتن
و سواری نداشت همیشه چار کس او را بر تخت روان براه می بردند کوچک

طبع بود همیشه ببازی قوچ و خروس و کبوتر میل تمام داشت و بهرجا
که میرفت قفسهای پر از کبوتر همراه می بود و در شهر هراة او را بر تخت روان
در معرکهای مردم بتفرج می دیدند از پسران او چهارده کس نام
یافته ایم بدیع الزمان میرزا مظفر میرزا احوال این هر دو مذکور خواهد شد
کپک میرزا و ابو المحسن میرزا فریدون حسین میرزا مظفر حسین میرزا
محمد قاسم میرزا که در جنگ اوزبک کشته شد شاه غریب میرزا
و حیدر میرزا و ابراهیم میرزا حسن میرزا و محمد حسین میرزا و ابو تراب
میرزا و ابن حسین میرزا و محمد معصوم میرزا فرخ حسین میرزا اینها اکثر
در زمان پدر وفات یافتند **بدیع الزمان میرزا و مظفر میرزا** پسران سلطان
حسین میرزا بعد از پدر بشهر هراة آمدند و بشرکت بسلطنت نشستند چون
یکسال از دولت ایشان بگذشت شیبک خان پادشاه اوزبک
از ماوراء النهر بخراسان آمد و با ایشان جنگ کرده ایشان را در محرم
سنه ثلث عشر و تسعمائه منهزم ساخت بدیع الزمان میرزا فرار نمود
و یک شب در حوالی شهر هراة بود و از انجا بطرف قندهار افتاد و از انجا
برگشته بجانب تبریز معاودت کرد و در انجا با امرای اوزبک جنگ کرد

و تخت پادشاهی بعراق آمد و بشرف پای بوس نواب کامیاب
اعلیحضرت اعلی پادشاه جهان وارث ملک سلیمان ابو المظفر
سلطان شاه اسمعیل بهادر خان انار الله برهانه و شمول المبرات
میرزا مشرف گشت و بموجب حکم همایون او را در شنب غازان
تبریز منزل دادند و مقرری که هر روز جهت اخراجات او تعیین کردند
مدت هفت سال در تبریز بود و در سنه عشرین و تسعمائه که سلیم
پادشاه روم به تبریز آمد او را همراه خود به روم برد و او در روم وفات
یافت و مظفر میرزا با پسر با دگر گریخته و در آنجا در سنه ثلاث عشر
و تسعمائه بعالم آخرت رحلت نمود میرزا عمر ابن میرزا میرانشاه
بن امیر تیمور در نوبت آنکه امیر تیمور در ایران در آمد در سنه اثنی و
ثمانمائه میرزا عمر را در ماوراء النهر حکومت داد و مدت سه سال
بحکومت آن دیار مشغول بود و چون امیر تیمور از سفر شام و روم
باذربایجان مراجعت فرموده در قراباغ قشلاق گرفت میرزا عمر را
از سمرقند بقراباغ طلب کرد و حکومت آذربایجان تا سرحد روم
و شام بدو تفویض کرد و حکام فارس و عراق را تابع او ساخت که

که در یاساق او حاضر شوند و حکومت عراق عرب به برادرش
میرزا ابابکر ارزانی داشت و میرزا میرانشاه را با او به بغداد
فرستاد و بعد از این بمدت سه سال و نیم چون خبر فوت امیر تیمور بمیرزا عمر
رسید سلطنت آن دیار را بر اسم خود کرد و میرزا ابابکر را از عراق
عرب به نزد خود طلب فرمود و چون میرزا ابابکر در اردوی میرزا عمر
نزول کرد او را گرفت و در قلعه سلطانیه بند کرد و بعد از چند روز
کس تعیین کرده بسلطانیه فرستاد تا او را آنجا بقتل آورند چون
آن شخص بدان خانه که آنجا میرزا ابابکر بود در آمد میرزا ابابکر پیش
دستی کرده آن شخص را با دو کس دیگر بقتل رسانید و از بند
بیرون آمده قلعه و شهر را مسخر گرفت و این صورت در سنه ثمان
و ثمانمائه واقع شد در این وقت میرزا میرانشاه بخراسان [illegible]
بود میرزا ابابکر از سلطانیه بخراسان نزد پدر رفت و میرزا عمر بسلطانیه
آمد بعد از این میرزا ابابکر پدر را برداشته روی بعراق نهاد و چون بشهریار
رسید لشکر فوج فوج بدو ملحق میشدند و میرزا عمر در این وقت در آذربایجان
بود میرزا ابابکر از شهریار بسلطانیه رفت جمعی که آنجا بودند قلعه تسلیم کردند

لشکر بسیار بر وی جمع شدند آهنگ جنگ میرزا عمر کرده متوجه آذربایجان
شد و اکثر امرای میرزا عمر از وی روگردان شده نزد میرزا ابابکر
آمدند میرزا عمر را قوت مقابله با میرزا ابابکر نماند بطرف عراق و
فارس نزد میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر پسران
میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور که از جانب میرزا شاهرخ حکومت آن
ممالک تعلق بدیشان میداشت رفت و از ایشان استمداد نمود و میرزا
ابابکر در اواخر سنه مذکوره به تبریز رفت و بر تخت نشست پس ازین
میرزا عمر باتفاق اولاد میرزا عمر شیخ و لشکرهای عراق و فارس بعقد
میرزا ابابکر بجهد و در جزین آمدند و میرزا ابابکر نیز با لشکر آذربایجان
برابر رفت و در موضع جزین آمدند و با یکدیگر جنگ سخت کردند و چهار
هزار سوار و پیاده درین جنگ کشته شدند و میرزا ابابکر غالب آمد و
میرزا عمر منهزم شده بخراسان رفت میرزا شاهرخ او را اعزاز و
احترام نموده استرآباد و مازندران بدو شفقت فرمود و چون آنجا
قوت گرفت با میرزا شاهرخ یاغی شد و در روز دوشنبه تاسع
ذی قعده سنه تسع و ثمانمائه در حدود مشهد و مرو با او جنگ کرده

شکست

و شکست یافت و بطرف مرغاب گریخته میخواست که بسمرقند نزد برادرش
سلطان خلیل رود در چشم تیری داشت داروغگان آن حدود او را گرفته
نزد میرزا شاهرخ آوردند طبیب و جراح تعیین کرد و حکم فرمود
که او را بهراة برند و علاج کنند چون میرزا عمر تغوز رباط رسید وفات
یافت در بیست و نهم ذی قعده سنه مذکوره در هراة در پهلوی امام فخر
رازی دفن کردند میرزا ابابکر بن امیرانشاه بن امیر تیمور بعد از هزیمت
برادرش میرزا عمر در آذربایجان بر تخت سلطنت نشست مرد مشهور به شجاع
بوده در میان اولاد و احفاد امیر تیمور بشمشیر او کس نبود و قرا یوسف بن
قرا محمد ترکمان که دران ایام از قیصر گریخته بکنارات فرات که یورت
اصلی ایشان بود آمده بود میرزا ابابکر دو بار با او جنگ کرد و هر دو بار
مغلوب گشت و در نوبت دویم پدرش میرزا میرانشاه در بیست
غلامی کشته شد و این صورت در بیست و چهارم ذی قعده سنه عشر
و ثمانمائه روی نمود بعد ازین آذربایجان از تصرف میرزا ابابکر بیرون
رفت و قرا یوسف بران مستولی شد و میرزا ابابکر بکرمان رفت
و حاکم کرمان سلطان اویس برادر امیرانده که با او مخالفت کرد و بسیستان

افتاد و از پشیمانی باز معاودت بکرمان فرمود و در حدود
حرب با سلطان اویس جنگ کرد و کشته شد و این واقعه در اواخر
رجب سنه احدی عشر و ثمانمائه دست داد **باب پنجم** در ذکر پادشاهان
ترک قراقوینلو مدت سلطنت ایشان شصت و سه سال اول ایشان **قرا یوسف**

فصل اول بن قرا محمد ترکمان است و قرا محمد از امرای سلطان اویس
ایلکانی بوده و پسر دارای الویس قرا [illegible] تعلق داشته قرا
یوسف در زمان امیر تیمور همیشه با او یاغی گری میکرده و وقتی که
امیر تیمور در روم بود بر عراق عرب مستولی شد و سلطان احمد ایلکانی را
از بغداد بیرون کرد و چون امیر تیمور از الکه روم بآذربایجان آمد عراق عرب
به پسرزادهٔ خود ابابکر میرزا داد و او را بدفع قرا یوسف بغداد فرستاد
و حکم فرمود که فرزندان دیگر میرزا رستم بن عمر شیخ و غیره نیز در
در حدود همدان نزد میرزا ابابکر بعراق عرب روند ایشان نیز
در نزدیک حله بقرا یوسف رسیدند و با او جنگ کردند و برادرش یار علی را
بکشتند قرا یوسف از ایشان منهزم شد و بمصر گریخت پادشاه مصر او را
با سلطان احمد ایلکانی بموجب حکم امیر تیمور بگرفت و بند کرد و قرا یوسف را

در آنجا اسیری شد پسر بداق نام کرد و سلطان احمد ایلکانی آن پسر را
بفرزندی قبول فرمود بعد از آن چون خبر وفات امیر تیمور بمصر رسید
قرا یوسف را از بند بیرون کردند و ترتیب نمودند هزار سوار ترکمان
که با او بمصر رفته بودند برو جمع شدند و از مصریان گریخته تا کنار
آب فرات صد و هشتاد جنگ با مستحفظان طرق و امرا و سرحدها کرد
و در همه معارک غالب آمد و در همه راهها او و نوکرانش بیحد دیه
غارت کردند چون بدیار بکر رسید خویشان و بنی اعمام بدو پیوستند
و او در قلعهٔ اونیک در تصرف آورد و در غرهٔ جمادی الاول سنه تسع و ثمانمائه
در حوالی نخجوان با امیرزاده ابابکر بن میرزا امیرانشاه مصاف داد و او را
بشکست و به تبریز آمد و در بیست و چهارم ذی قعده سنه عشر و ثمانمائه
میرزا ابابکر در حدود تبریز باز با قرا یوسف محاربه کرد و مغلوب شد
و پدرش میرزا امیرانشاه نیز در این جنگ بقتل رسید و قرا یوسف نیز
استیلای تمام یافت و پسر خود پیر بداق را حاکم کرد و [illegible]
ایلکانی در تبریز جنگ کرد و او را بگرفت و به پسر خود شاه محمد داد و
و یکبار دیگر به پسر قرا عثمان رفت و قلعهٔ ارغنی را مدتها محاصره کرد

و عاقبت قره عثمان با او در مقام تنزل شد، التماس صلح کرد و
و قرایوسف بازگشت و در سنه عشر خمس و ثمانمائه با امیر شیخ ابراهیم
شیروانی و گستهم ملک گرجستان مصاف کرد و امیر شیخ ابراهیم را
با برادر و امرا بگرفت و گستهم را با جمع اقوام بکشت و شیخ ابراهیم را
به تبریز آورده و خون بها بستده و آزاد کرده باز بشیروان بر سر پادشاهی
فرستاد و شیخ ابراهیم بعد ازین پنج سال دیگر در شیروان پادشاه
بود تا در سنه عشرین و ثمانمائه بجوار رحمت حق پیوست و پسرش امیر
خلیل بجای او نشست و مدت چهل و هشت سال در پادشاهی بماند
و در سنه ثمان و ستین و ثمانمائه وفات یافت قرایوسف در سنه
ست عشر و ثمانمائه متوجه عراق شد و بجهة غارت از همدان بازگشت
و سلطانیه و قزوین و طارم و سپاه و نیز بگرفت و در سنه
اثنی و عشرین و ثمانمائه بحلب و عنتاب رفت و در سنه ثلاث عشرین
و ثمانمائه میرزا شاهرخ از خراسان متوجه او شد و قرایوسف نیز
استقبال نموده در اوجان در روز پنجشنبه هفتم ذی قعده سنه مذکوره
بمرگ طبیعی نماند هیچکس بتکفین و تجهیز او نپرداخت و فرزندان هیچکدام

در انحال

در انحال حاضر نبودند لشکر متفرق گشتند و خزانه غارت کردند
و هیچکس را فرصت نشد که او را دفن کند او را در همان خرگاه که مرده
بود و بر بالای تخت نهاده گذاشتند و اجاد الناس و تراکمه خرگاه را غارت
کردند و جامها از تن او بیرون کشیدند و قطع حلقه طلا که در گوش
داشت گوشش بریدند و او را از تخت برهنه بر روی زمین انداختند
دو شبانه روز بدین حال افتاده بود و بعد ازین لختا چیان او را
بطرف ارجیش بردند و در مرقد آبا و اجداد او دفن کردند مدت
سلطنت او چهارده سال و گسری قرایوسف شش پسر داشت
اول پیر بداق خان که قرایوسف او را بسلطنت نصب کرده بود
و در زمان حیات پدر درگذشت بعد از آن قرایوسف سلطنت باسم خود
کرد دیگر امیر اسکندر و میرزا جهانشاه که احوال ایشان مذکور خواهد شد
دیگر امیرشاه محمد مدت بیست و سه سال باستقلال حاکم عراق
عرب بود و در سنه ثلاث و ثلثین و ثمانمائه بدست امیر حاجی
لهانی بقتل رسید دیگر امیر اسپان بمرگ خود بمرد دیگر امیر ابوسعید
بدست برادرش اسکندر بقتل رسید **امیر اسکندر** بن قرایوسف

بغایت مشهور و دلیر و شجاع بود و در طایفهٔ قراقوینلو بشجاعت
او کسی نبود اما دولتش در تنزل بود و بعد از پدر لشکر قراقوینلو برو جمع
شدند و او در روز دوشنبه بیست و هفتم رجب سنه اربع و عشرین
و ثمانمائه در حدود الشکرد بموضعی که او را انجنی خوانند با میرزا شاهرخ
مصاف داد و دو روز آتش جدال و قتال میان ایشان اشتعال
داشت در شب سپاه از طرفین پس باز ایستادند و از سر کوشش
و آویزش میرفتند و در روز سیم میرزا اسکندر منهزم شد و بجانب روم
گریخت و چون میرزا شاهرخ بعد از فتح بخراسان مراجعت نمود امیر اسکندر
بتبریز آمد و بر تخت نشست و بر آذربایجان مستولی شد و در سنه سبع
و عشرین و ثمانمائه عز الدین شیر ملک کردستان در اردبیل کشت
و در سنه ثمان عشرین و ثمانمائه امیر شمس الدین ملک اخلاط را
بقتل رسانید و در سنه ثلاثین و ثمانمائه سلطان احمد کرد را بقتل آورد
و در سنه احدی و ثلاثین و ثمانمائه بشیروان رفت و در شماخی خرابی
بسیار کرد و در سنه اثنی و ثلاثین و ثمانمائه سلطانیه را از تصرف
مردم میرزا شاهرخ بیرون کرد و در همین سال میرزا شاهرخ

نوبت دویم بقصد قلع و قمع او بآذربایجان آمد و در روز شنبه هفدهم
ذی حجه مذکوره در ظاهر سلماس با امیر اسکندر و امیر جهانشاه جنگ
کرده و بین العسکرین در روز قتال و جدال بود و امیر اسکندر دست
بردی نمود که دیگر مثل آن در آیینهٔ خیال تصور نتوان بود در آخر
چون طاقتش نماند بجانب روم رفت و در راه قرا عثمان بایندری را
بکشت چون میرزا شاهرخ بخراسان رفت در سنه اربع و ثلاثین
و ثمانمائه باز امیر اسکندر بآذربایجان آمد و در ضبط آورد و یکی از
مردم خراسان گفته **بیت** سکندر لشکر باراند و جست
شه مملکت بگرفت و بگریخت **ط** امیر اسکندر برادر خود امیر ابوسعید
را که از جانب میرزا شاهرخ بایالت آذربایجان منصوب شده بود
بقتل آورد و در سنه سبع و ثلاثین و ثمانمائه میرزا شاهرخ باز بجهت
دفع او از عراق باز بخراسان متوجه شد چون بری رسید میرزا
جهانشاه برادر امیر اسکندر در منتصف ماه ذی حجه بخدمت میرزا
شاهرخ پیوست و بعنایات و اعزاز مفتخر گشت و همچنین امیرزاده
شاه علی ولد امیر شاه محمد قرا یوسف و امیر بایزید ایکوکه از عظمای

امرای ترکمان بود بمیرزا شاهرخ ملحق شدند امیر اسکندر این نوبت قوت
مقابله نداشت فرار کرد و اذربایجان را گذاشت میرزا شاهرخ آذربایجان را
و سلطنت آن مملکت را با تمام حدود روم و شام بمیرزا جهانشاه داد و نشان
همایون مهر آل تمغا ارزانی داشت چون میرزا شاهرخ در اوایل سنه اربعین
و ثمانمائه بخراسان معاودت کرد امیر اسکندر آنجا سوم معاودت کرده
در صوفیان تبریز با میرزا جهانشاه جنگ کرد و شکست یافته بقلعه النجق
گریخت و محصور شد و در آنجا روز یکشنبه بیست و پنجم شوال سنه احدی
و اربعین و ثمانمائه بدست پسر خود شاه قباد که با یکی از قنکان پدر نظری
داشت بقتل آمد مدت سلطنتش شانزده سال **میرزا جهانشاه** بن قرا یوسف
بن قرا محمد در شهور سنه تسع و ثلاثین و ثمانمائه بحکم میرزا شاهرخ حکومت
آذربایجان بدو تعلق گرفت و روز بروز دولت و حکومتش ترقی می
پذیرفت برادرش امیر اسکندر با او جنگ کرده منهزم شده در قلعه
النجق بدست پسرش کشته شد میرزا جهانشاه پسرش را بشرع القصاص
پدر بکشت و مملکت بر میرزا جهانشاه صاف شد و در سنه اربع و اربعین
و ثمانمائه بغزای گرجستان رفت و فتح کرد و بعد از فوت میرزا سلطان محمد

بن میرزا بایسنغر در سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه در عراق مستولی
گشت و مردم اصفهان را بقتل آورده و مجموع قلاع و حصون بلاد عراق
خراب ساخت و فارس و کرمان نیز بتصرف گرفت و بعد از فوت
برادرش شاه محمد بعد از عراق عرب نیز بدست آورده و در اواخر
سنه احدی و ستین و ثمانمائه که میرزا بابر در آن سال وفات یافت
بعزم تسخیر خراسان از راه عقبه صندوق شکن متوجه جرجان شد
و در روز پنجشنبه بیست و پنجم محرم سنه اثنی و ستین و ثمانمائه با میرزا
ابراهیم پسر میرزا علاء الدوله در ولایت جرجان جنگ کرده مظفر شد
و بسیاری از امرای جغتای درین جنگ کشته شدند و میرزا جهانشاه
باستقلال تمام بخراسان در آمده در شهر هرات نزول فرموده در آنجا
میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنغر در روز عید اضحی از سنه مذکوره
بخدمتش رسید احترام یافت و بعد ازین میرزا سلطان ابوسعید از بلخ
متوجه او شد و خبر بمیرزا جهانشاه رسید که پسرش حسن علی که در قلاع
آذربایجان محبوس بود بیرون آمده و تبریز را گرفته یاغی شده بنا برین میرزا
جهانشاه با سلطان ابوسعید میرزا صلح کرده در اوایل سنه ثلاث

دوپستین وثمانمائه بعراق مراجعت نمود وحسن علی اگرچه محبوس ساخت
وپسر دیگرش پیر بداق را که ملک فارس بدو داده بود دواپسندیده
معاشش نگردید در سنه اربع وستین وثمانمائه از انجاش اخراج
کرده به بغداد فرستاد وچون سپاهیان عقوق می نمود وحقوق عنایت
بیمنکرد میرزا جهانشاه در سنه تسع وستین وثمانمائه متوجه بغداد شد
وپیر بداق را محاصره کرده مدت یکسال در بغداد بجانبه مردم در میانه
سخن از صلح گفتند پیر بداق در بغداد رفتند وبرادرش محمدی میرزا
بمشورت میرزا جهانشاه در صباح یکشنبه دویم ذی قعده سنه سبعین
وثمانمائه برسر او رفت واو غافل نشسته بصلح ایمن گشته او را بکشت
ومیرزا جهانشاه به تبریز آمد وشوکت وعظمت برتبه اعلا رسیده بود
بنوعی که پدران او را هرگز عشر عشیر آن در خیال نمی آمد وتمامی ممالک عراق
عرب وعجم وفارس وکرمان وسواحل دریای عمان وادربایجان تا سرحد
روم وشام در زیر نگین او در آمد وبعد ازین دولت او روی در انحطاط
نهاد ودر سنه اثنی وسبعین وثمانمائه بدفع قصد حسن بیگ که حاکم دیاربکر
بود در انجا رفت وکاری از پیش نبرد ودر زمستان در رسید وخواست که معاودت

نماید درکوچ

نماید در کوچ دادن احتیاط مرعی نداشت اردو ولشکر را در اول روز
از پیش روان میکرد وخود تا آخر روز به بستر استراحت میخفت بعد
ازان از عقب لشکر میرفت حسن بیگ فرصت غنیمت داشته در وقتی که
لشکر واردوی میرزا جهانشاه از پیش رفته بود واو خفته با ده هزار
سوار کمال تعجیل برسر او فرود آمد ومیرزا جهانشاه در وقت
گریز کشته شد وپسرانش محمدی میرزا وابو یوسف میرزا که گرفتار شدند
محمدی میرزا را بقتل آوردند وابو یوسف میرزا را میل کشیدند واین
واقعه در روز دهم ربیع الثانی سنه اثنی وسبعین وثمانمائه
واقع شده مدت سلطنت میرزا جهانشاه سی ودو سال مدت عمرش
چنانچه در بعضی کتب مذکور شده هفتاد وپنج سال جسد او را به تبریز نقل کرده
ودر مظفریه مدفون ساختند میرزا جهانشاه مرد نا اعتماد بدخوی بود
وسر او را از اندک بهانه بکشت وشرع را خوار میداشت وبفسق
وفجور اقدام می نمود **حسن علی** بن جهانشاه بن قرا یوسف در
قلعه ماکویه محبوس بود بیرون آمد وتخت را بگرفت وقلاع وخزاین
بدست آورد وموازی یکصد وپنجاه هزار تومان بخشش کرد وقریب

دویست هزار سوار بر او جمع شدند و قریب بیست و پنج سال در
قلعه محبوس بود و دماغ او خلل یافته تدبیری نداشت کرد چند
بار خود را تربیت میکرد و جوکی نام نهاد و امرای بزرگ پدر خود را
ذلیل گردانید و در اثنای این حسن بیگ حاکم آذربایجان شد حسن علی
باستقبال شده در حوالی مرند امرا از و تخلف نمودند و او منهزم شد
سلطان ابو سعید میرزا از خراسان بسلطانیه رسیده بود نزد او رفت
چون سلطان ابو سعید میرزا بقتل آمد بعراق رفت تا جمعی کثیر از اوباش
و احشام بر او جمع شدند و در همدان با سپاه مظفر که مقدم ایشان
اغرلو بیک بن محمد بن حسن بیک بود مصاف کرد و گرفتار شد و در
ماه شوال سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه خود را بکشت و دولت قراقوینلو
بآخر رسید فصل دویم در ذکر آق قوینلو و ایشان را بایندریه نیز
گویند مدت سلطنت ایشان چهل و دو سال اول ایشان امیر کبیر
ابو النصر حسن بیک ابن علی بیک بن عثمان بیک بن قتلق بیک ابن
حاجی بیک است پادشاه دانا و قاهر و صاحب شوکت و رعیت
پرور بود و هیبت و سیاست مالا کلام داشت تا غایت عمل و استیفائی

مال و حقوق دیوانی قانونیست خوب بود و قضایا و مهمات میرسید
و حکم بر نهج راستی میکرد و شرع شریف در زمان او اوج عظیم گرفت
و قضات اسلام اعتبار تمام یافتند با علما و فضلا نشست و از
تفسیر و حدیث و فقه سخن میکرد و در مجلس عالی او میگذشت
و سادات و مشایخ را تعظیم و تکریم می نمود و همه را سیورغال داد
و مساجد و مدارس و رباطات ساخت و پدران او در دیار بکر
حاکم بوده اند و قلاع و محال بخت داشته اند و همیشه با دودمان امیر
تیمور طریق موافقت مسلوک میداشته اند جد او قرا عثمان در سفر روم
با امیر تیمور همراه بود و بخلاف قرا یوسف و پسرش امیر اسکندر
و میرزا جهانشاه که همیشه از ایشان مخالفتها ظاهر می شد بعد از قتل
میرزا جهانشاه حسن بیک بآذربایجان آمد و حسن علی پسر میرزا جهانشاه
از و فرار کرد و بخدمت سلطان ابو سعید رفت و احترام یافت و آذر
بایجان در ضبط آورد و سلطان ابو سعید از عراق متوجه آذربایجان شد
چون بمنزل میانه نزول فرمود لشکر جغتای به تبریز رفتند حسن بیک
در تبریز نشسته معامله و سودا میکردند و هیچکس مانع ایشان نشد

و حسن بیگ مکرر ایلچی باردوی سلطان ابوسعید فرستاد و حقوق
خدمت قدیم آبا و اجداد باز نمود و عصیان قتل ابو یوسف و اولاد و
احفاد او شرح داد و التماس صلح کرد بدین نوع که آذربایجان بدستوری
که پادشاه مرحوم شاهرخ میرزا بمیرزا جهانشاه شفقت فرموده
بود بحیله دهی آنکه دشمنان ایشان اسباب اختیار بوده بدو گذارند سلطان
ابوسعید در مقام غرور رو بحرکت قبول نکرده و بعراق رفت حسن بیگ
چون دید که سلطان ابوسعید در مقام تجبر است از صلح ناامید گشت و
در مقام مخالفت شده راهها سد ساخت و مردم شیروان نیز
با حسن بیگ موافقت کردند و قوت و طعام باز گرفتند لشکر جغتای
مضطرب گشتند و قحطی عظیم در اردوی ایشان پدید گشت تا بحدی
دوازده شب اسبهای پادشاهی جو نخوردند سلطان ابوسعید امیر
فرید ارغون را که امیر الامرا بود با سرداران لشکر بمقابل حسن بیگ
فرستاد حسن بیگ بر ایشان غالب آمده امیر فرید گرفتار شد و حسن بیگ
در حدود اردوی جغتای نزول فرمود سلطان ابوسعید متزلزل گشت
و کس نزد حسن بیگ فرستاد و التماس صلح کرد و چون حسن بیگ میدانست

که اردوی

که اردوی ایشان پریشان شده و کارش از دست رفته صلح قبول
نفرمود سلطان ابوسعید بعزم فرار از اردو بیرون رفت حسن بیگ
در اردوی جغتای نزول کرده و پسرش زینل بیگ از عقب سلطان
ابوسعید رفته بدو رسیده او را گرفته نزد حسن بیگ آورد و بعد از
سه روز مقتول گشت و این واقعه در ماه رجب سنه ثلث و سبعین
و ثمانمائه بوقوع انجامید چنانکه گذشت بعد ازین حسن بیگ با امرا و لشکر
جغتای بطریق مروت عمل کرده ایشان را در خدمت یادگار محمد مذکور شده
حسن بیگ در سنه اربع و سبعین و ثمانمائه بعراق آمد و از عراق بشیراز
رفت و ابو یوسف میرزا پسر جهانشاه میرزا در آن وقت در فارس بود
بدست لشکر حسن بیگ کشته شد حسن بیگ شیراز را در اول بعمر بیگ
موصلو داد و بعد از آن بپسر خود سلطان خلیل شفقت فرمود و او تا آخر
عهد حسن بیگ حاکم فارس بود و شهر اصفهان بپسر بزرگتر اغورلو
محمد داده بود و او در آخر عهد پدر مخالفت ظاهر کرده و بروم
رفت و بعد از آن بپسر دیگر مقصود بیگ ارزانی داشت و بالجمله
عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان بتصرف حسن بیگ در آمد چون

استقلال تمام یافت در اواخر شهور سنه ست وسبعین وثمانمائه
قصد روم کرد و در حدود آذربایجان مردم او با مقدمهٔ لشکر روم
جنگ کردند و غالب آمدند و خاص مراد رومی را بکشتند بعد از آن
در روز دوشنبه تاسع ربیع الآخر سنه سبع وسبعین وثمانمائه با سلطان
محمد پادشاه روم جنگ کرد و شکست یافت و پسرش زینل بیک
که والی مملکت قزوین بود در آن جنگ کشته شد چون بیک فرار نمود و
به تبریز آمد لشکر روم از عقب او نیامدند و سلطان محمد بروم
معاودت فرمود بعد از قتل زینل بیک قزوین را به پسر دیگرش یعقوب
بیک تفویض کردند حسن بیک در اوایل شهور سنه اثنی وثمانین
وثمانمائه بگرجستان رفت و از سادات و اهالی و مشایخ قم و ری هر کس
سیورغال داشت بگرجستان برد و بسیاری از ولایات گرجستان
فتح نمود و برده بسیار گرفت و هر کس از سادات و اهالی را از آن
نصیبی داد و در سنه مذکوره به تبریز معاودت فرمود و چون
یازده سال و کسری در پادشاهی بسر برد در شب عید فطر سنه اثنی
وثمانین وثمانمائه در تبریز وفات یافت و در باغ مدرسه نصریه که از مستحدثات

اوست مدفون شد حسن بیک هفت پسر داشت اغورلو محمد که در اوایل
سنه اثنی وثمانین وثمانمائه نماند سلطان خلیل یعقوب بیک مسیح میرزا
یوسف میرزا احوال اینها مذکور خواهد شد مقصود بیک بعد از حسن بیک
بفرمان سلطان خلیل مقتول گشت و زینل بیک در جنگ روم کشته شد

سلطان خلیل بن حسن بیک بعد از پدر بسلطنت نشست و دیار بکر
به برادر خود یعقوب بیک داد و در عراق مراد بن جهانگیر که عمو
پسرش بود با او در سنه ثلث وثمانین وثمانمائه یاغی شد و بسلطانیه آمد
و با مقصود بیک پرناک که از امرای سلطان خلیل بود جنگ کرد و غالب آمد
سلطان خلیل از تبریز آهنگ او کرد و مراد بیک از او فرار نمود و
بقلعهٔ فیروزکوه رفت حسن کیای جلاوی که حاکم آن قلعه بود او را
بقلعه برد چون امرای سلطان خلیل به پای قلعه رسیدند مراد بیک را
با چند امیر که همراه او بودند گرفته بدیشان دادند تا روز دوشنبه
چهاردهم ربیع الاول سنه مذکوره بکشتند و سرهای ایشان در خرقان
نزد سلطان خلیل آوردند و درین اثنا خبر رسید که یعقوب بیک
در دیار بکر یاغی شد و با آذربایجان آمد و سلطان خلیل از خرقان بعزم

نزدم متوجه آذربایجان شد و در روز چهارشنبه چهاردهم ربیع الآخر سنه مذکوره
در رود خانه خوی با یعقوب بیگ جنگ کرد و بعد از کوشش بسیار
کشته شد مدت سلطنتش شش ماه و نیم **یعقوب بیگ** بن حسن بیگ
بعد از قتل برادر پادشاهی بر وی قرار یافت سیورغالات و منصبی
که پدرش بمردم داده بود مضاعف فرمود و بشعر و شعرا رغبت تمام
داشت شاعران در زمان دولت او رونق گرفتند و از اطراف
و جوانب قصاید و مدایح باسم او گفته به تبریز فرستادندی و در
زمان او در سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه بایش بیگ که امیر الامرای شام
بود و طمع ملک دیار بکر آمد و بدست لشکر یعقوب بیگ در ماه رمضان
سنه مذکوره بقتل رسید و در اواخر شهور سنه ست و ثمانین و ثمانمائه
بایندر بیگ که امیر الامرا بود با پادشاه یاغی شد یعقوب بیگ در
حدود سپاوه با او جنگ کرد و او در آن گشت و درین سال سلطان محمد
رومی پسر سلطان مراد در روم وفات یافت و چون ده سال از سلطنت
یعقوب بیگ بگذشت در سنه ثلاث و تسعین و ثمانمائه نواب رفیع
جناب حضرت سلطان اعظم خاقان اعدل اکرم قهرمان الماء والطین

ظل الله فی الارضین الداعی الی الخیر فخر السلطنة والولایة والهدایة شاه
ابو الغازی سلطان حیدر الحسینی الصفوی تغمده الله بغفرانه و اسکنه علی
فرادیس جنانه بجانب شیروان لشکر کشیدند و فتح بسیار پادشاه آن
دیار از یعقوب بیگ استمداد نمود یعقوب بیگ راه صواب و صلاح
گم کرده با آنکه پسر خال حضرت اعلی شاه حیدر بود قطع صله رحم کرده
سلیمان بیگ بیجن را با لشکر بسیار بمدد و فتح بسیار فرستاد تا در
حدود طبرسران با آن مظهر الطاف الهی جنگ کردند آنحضرت بعز
شهادت فایض گشت پس ازین یعقوب بیگ شاهزادگان آنحضرت را
که هر یک ماه آسمان پادشاهی بودند در قلعه اصطخر فارس محبوس
گردانید قصد خاندان نبوی و عداوت دودمان مرتضوی که خلاصه
اهل عالم و زبده بنی آدم اند بر هیچکس مبارک نیست لاجرم یعقوب بیگ
از عمر برخوردار نشد و عنقریب بنیانش برافتاد و در اوان جوانی سال عمرش
بسی نارسیده در حادی عشر صفر سنه ست و تسعین و ثمانمائه
در یورت سلطان اوین قراباغ که در آنجا قشلاق گرفته بود وفات
یافت مدت عمرش بیست و هشت سال مدت سلطنتش دوازده سال

بعد دو ماه و قبل از وفات او بده روز برادرش یوسف بیک و
مادرش سلجوقشاه خاتون از عالم رحلت کردند و مولانا بنایی شاعر
دران وقت گفته **بیت** نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری
عزیزان یوسف ار گم شد چه شد یعقوب را باری **ش** و مولانا جامی گوید **رباعی**
عمری ز غم شوق یعقوب طپید **ش** یعقوب برفت و همدمی یعقوب ندید
رنجی که بمن از غم یعقوب رسید **ش** هرگز یعقوب از غم یوسف نکشید
و در زمان او ابواب اخراجات مسدود بود و فقیر از مال را بستی از رعیت
مطالبتی نبود از یعقوب بیک پسر ماند بایسنغر میرزا و حسن بیک و
سلطان مراد و احوال ایشان خواهد آمد **میرزا بایسنغر** بن یعقوب بیک
بن حسن بیک بعد از فوت پدرش بسعی صوفی خلیل موصلو سلطنت
بدو مقرر شد چون کودک بود زمام امور پادشاهی بقبضه اقتدار
صوفی خلیل در آمد جماعت بایندریه و دیگر امرا با حکومت صوفی
خلیل نساختند و هم دران چند روز مسیح میرزا بن حسن بیک را
بپادشاهی برداشتند و با صوفی خلیل و امرای موصلو در یورت
سلطان دوین در قراباغ جنگ کردند و مغلوب گشتند و مسیح میرزا را

باب پیاساری از بایندریه و جمعی که با ایشان متفق شده بودند کشته شدند
مگر رستم بیک بن مقصود بیک بن حسن بیک که او را بقلعه النجق فرستاده
بند کردند و محمود بیک ابن اغزلو محمد بن حسن بیک درین جنگ گریخته
بعراق آمد و لشکری برو جمع شدند و باستصواب شاه علی بیک پرناک بسلطنت
نشست و بایسنغر میرزا و صوفی خلیل با لشکرها آهنگ جنگ محمود بیک
کردند و در رباط اتابک در حدود درجزین جنگ عظیم واقع شد و میرزا
بایسنغر غالب گشت و محمود بیک و شاه علی بیک پرناک بقتل آمدند
بعد ازین سلیمان بیک بیجن در دیار بکر با صوفی خلیل مخالفت نمود
صوفی خلیل بعزم دفع او متوجه دیار بکر گشت میان فریقین در حدود
قلعه وان محاربه دست داد و بعضی امرا از جانب صوفی خلیل روگردان
شدند و بایسنغر میرزا بطرف سلیمان بیک بیجن بردند صوفی خلیل درین
جنگ کشته شد سلیمان بیک صاحب اختیار گشت و به تبریز آمد
واین وقایع در شهور سنه ست و تسعین و ثمانمایه بوقوع پیوست بعد ازین
ایبه سلطان باتفاق لشکر قاجار با میرزا بایسنغر یاغی شده و باتفاق
خوق سپیدی علی کوتوال قلعه النجق رستم بیک بن مقصود بیک را

از بند بیرون آورده پادشاه ساختند و میرزا سلیمان بیگ
متوجه تبریز شد نداگر امرا و لشکر میل ایشان کردند سلیمان بیگ را
قوت مقابله نماند بطرف دیار بکر گریخت و در آنجا بدست نور علی بیگ
بایندر بقتل آمد و بنابر آنچه با خاندان عظیم الشان چنین کرده بود رسید
اگر بدکنش مرد بد روزگار **شعر** بگردون گردان پدید بهره‌دار
نماند زگردون فرو آردش بفعل بد خویش بسپاردش
و بایسنغر میرزا از وجد مادری خود فرخ یسار شیروانشاه رفت تتمه
احوال او در خلال احوال رستم بیگ می‌آید **رستم بیگ** بن مقصود
بیگ بن حسن بیگ بعد از انهزام بایسنغر میرزا و سلیمان بیگ
در اواخر رجب سنه سبع و تسعین و ثمانمائه بتبریز آمد و بر تخت نشست
پادشاه بخشنده بود و آنقدر سیورغالی که او بمردم داد از طبقه آق قوینلو
بکسی نداده بود و در اول سلطنت او بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین
میرزا پادشاه‌زاده خراسان هوس تسخیر عراق کرده در چهارم
محرم سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه در ورامین نزول کرد بعد از چند روز
از توجه امرای آق قوینلو توهم کرده فرار بجانب خراسان کرد و چون

یکسال

یکسال از سلطنت رستم بیگ بگذشت کوسه حاجی بایندر در شهور سنه
مذکوره در اصفهان با او یاغی شده بعراق آمد و بعضی امرا را بدفع
کوسه حاجی نامزد کرد و ایشان کار او را در حدود قم کفایت کرد
و پسر او را نزد رستم بیگ فرستادند و چون [illegible] از کار
کیا میرزا علی پادشاه گیلان مخالفتها ظاهر شده بود و میر عبد الملک سیفی
که مقدم امرای گیلان بود و بعضی را از بایندریه در قزوین و ری
بقتل آورده بود و سلطانیه را غارت کرده پادشاه لشکر
قاجار بسر گیلان فرستاد و نداپه سلطان از حوالی قزوین گذشته
در کوه ولاره پشم نزول فرمود و میر عبد الملک از او فرار کرد و لشکر جغتای
تمام الکای رودبار که تعلق به پادشاه گیلان داشت غارت کردند
و بسیاری از لشکر گیلان را در ماه رمضان سنه مذکوره بقتل آوردند
و از سرهای ایشان مناره‌ها ساختند رستم بیگ پس ازین جهة دفع
فتنه بایسنغر میرزا که از شیروان خروج کرده بود بآذربایجان
معاودت فرمود و نواب کامکار شاهزاده عالیمقدار ماه آسمان
سلطنت آفتاب سلطان علی پادشاه بن سلطان حیدر را با برادران

رفیع مکان از قلعهٔ اصطخر بیرون آورد و بیمن همت و حمایت اعلی پادشاه
و غازیان ظفر پناه دو نوبت میان رستم بیگ و بایسنغر میرزا
مقابله و مقاتله واقع شده در نوبت دویم در حدود گنجه و بردع
بایسنغر میرزا در جنگ گرفتار شده و بقتل رسید و برادرش حسن بیگ
ابن یعقوب بیگ نیز که در اردو بود مقتول شد بعد ازین رستم بیگ
از نواب سلطان علی پادشاه و صوفیهٔ نصرت دستگاه متوهم گشت
و اندیشهٔ مکر و حذری داشت سلطان علی پادشاه ازین معنی واقف
شده با غازیان عظام بسوی اردبیل توجه فرمودند و توهم رستم بیگ
زیاده شد ایبه سلطان را با حسین بیگ علیخانی که پسر خالهٔ رستم بیگ بود
با لشکر بسیار بقصد سلطان علی پادشاه فرستاد و آنحضرت با ایشان
جنگ کرده بدرجهٔ شهادت رسیدند و عنقریب ایبه سلطان و
حسین بیگ علیخانی هر کدام در وقتی کشته شدند و بسزای عمل بد گرفتار
گشتند درین فتنه نواب کامیاب حضرت اعلی پادشاه دین پناه
ابوالمظفر شاه اسمعیل خان بگیلان تشریف بردند و کارکیا میرزا علی
ایشان را بتعظیم و تقدیم و تجمل استقبال فرمود و در خدمت و اعزاز

نواب حضرت اعلی از روی صدق و اخلاص اجتهاد نمود و رستم بیگ
مکرراً بنزد کارکیا میرزا علی بطلب نواب نامدار پادشاه کشور
گشای فرستاد و کارکیا میرزا علی بصواب دید میر عبدالملک حسنی حسینی
که در گیلان مقدم امرا و مطلع پادشاه بود در حفظ نواب کامکار
شاهی فرمود و ایلچیان رستم بیگ را جواب داد و باز پس فرستاد
بعد ازین چون از سلطنت رستم بیگ پنج سال بگذشت در شهور سنه
اثنی و تسعمائه احمد بیگ بن اغرلو محمد بن حسن بیگ که در روم بود خروج
کرد و چون این خبر بعراق رسید حسین بیگ علیخانی عبدالکریم بن لله را که
از خاصان رستم بیگ بود در حدود سلطانیه بقتل آورد و در عشرهٔ
رمضان سنهٔ مذکور خطبه و سکه بنام احمد بیگ که برادرزنش بود
کرده در آذربایجان دو نوبت میان احمد بیگ و رستم بیگ مقاتله و
محاربه واقع شد در نوبت اول ایبه سلطان از رستم بیگ روگردان شده
بطرف احمد بیگ رفت و رستم بیگ منهزم گشت و از آب ارس
عبور نموده بطرف گرجی رفت احمد بیگ بدین طرف آب آمده در تبریز
نزول فرمود و در نوبت دویم در ماه ذی قعده سنهٔ مذکور رستم بیگ

بدست افتاده و بقتل رسید مدت پنج سال و نیم پادشاهی کرده بود

احمد بیک بن اغرلو محمد بن حسن بیک بعد از قتل رستم بیک

در سلطنت متمکن گشت پادشاه رعیت پرور بود در اندک زمانی که او

پادشاه بود ابواب اخراجات بنوعی مسدود شد که هیچ آفریده را

یارای آن نبود که برگ کاهی بنوعی از زراعت تواند گرفت از مناهی

و ملاهی و شرب خمر اجتناب می نمود و در ترویج دین و شرع شریف

میکوشید و علما و فضلا را تکریم و تعظیم میفرمود و در مجلس او گفت

و گوی بسیار واقع میشد و امیر سید شیخی داشت که او را نقطه چین

اعلی میگفتند احمد بیک با او بطریق ارادت و ادب سلوک مینمود و

از سخن و صواب دید او تجاوز نمیکرد اما امساک بر طبیعت شیخ و پادشاه

غالب بود و در اجرای سیورغالات و ادرارات که اجداد او و اعمام

او و سلاطین ماضی بمردم داده بودند مضایقه می نمود و این صورت

بر ایشان مبارک نیامد لاجرم دولت بر او نپایید ایام سلطنت

او در و باخر رسید احمد بیک از غدر امرا ایمن نبود حسین بیک علیخانی را

که از جانب خواهر داماد وش بود در ماه ذی حجه سنه اثنی و تسعمایه با چند

بکسی دیگر

بکس دیگر از امرا انتقال داد و درین اثنا ایبه سلطان از ایالت کرمان از

او فرصت غنیمت دانسته رخصت یافت و خود را بعزم کرمان از تبریز

بیرون انداخت و بفارس رفت و در آنجا با [illegible] قاسم

بیک پرناک یاغی شد و پادشاه ازین معنی آگاهی یافته بعزم دفع ایشان

متوجه عراق شد و در میان رفتن ایشان نیز از شیراز باندک

مایه سپاه قصد او کردند و در حدود خواجه حسن ماضی در روز چهارشنبه

بیستم ربیع الثانی سنه ثلث و تسعمایه بهم رسیدند لشکر احمد بیک

در جنگ سستی کردند احمد بیک کشته شد و شیخ مشهور بنقطه چین

اعلی نیز با بسیاری از خاصان احمد بیک درین جنگ کشته شدند

بعد از قتل احمد بیک دولت آق قوینلو روی در انحطاط نهاد و اتفاق ایشان

بنفاق تبدیل یافت و در آن وقت از اولاد حسن بیک سه کودک هر یکی

در طرفی افتاده بودند سلطان مراد پسر یعقوب بیک در شیروان بود

و الوند بیک پسر یوسف بیک در آذربایجان پنهان رفته و برادرش

محمدی میرزا هم پسر یوسف بیک در یزد افتاده بود و امرای آق قوینلو

و طبقه بایندریه سه فرقه شدند و هر یک یکی ازین پادشاهزادگان را بر داشتند

وشرح حال هریک گفته شود **الوند بیگ** بن یوسف بیگ بن حسن بیگ
چون ایبه سلطان حسن بیگ را بقتل آورد دران وقت از پادشاهزادگان
کسی را دست او نبود ایبه سلطان در عراق خطبه و سکه بنام سلطان مراد
کرد و طغرای نشانها و احکام بنام او فرمود و بآذربایجان رفت قبل از
رسیدن او در انجا ایبه قاسم که حاکم دیاربکر بود و سپیدی غازی
بیگ بایندر با طایفه الوند بیگ را بسلطنت نصب کرده بودند و جمعی
دیگر سلطان مراد را از شیروان بیرون آورده بودند با ایبه سلطان در مقام
مخالفت بودند ایبه سلطان با ایشان جنگ کرد و غالب شد سلطان مراد را
گرفته در قلعه روین دز محبوس کرد و مادر او را در نکاح خود در آورد
و با الوند بیگ و اتباع او صلح کرد و الوند بیگ را به تبریز آورده
در آخر شهور سنه ثلاث و تسعمایه بر تخت نشست و عاقبت کار الوند بیگ
و مآل حال او در خلال احوال سلطان مراد خواهد آمد ان شاء الله تعالی
محمدی میرزا بن یوسف بیگ ابن حسن بیگ جمعی از امرا او را در عراق
پادشاه کردند ایبه سلطان با الوند بیگ بقصد دفع ایشان از آذربایجان
بعراق آمد و چون بحدود ری رسید محمدی میرزا فرار کرده بقلعه استا

نزد حسن کیای جلاوی رفت ایبه سلطان و الوند بیگ در قم قشلاق
گرفتند و بعضی از امرا او در همین جهة فوج محمدی میرزا گذاشتند
و در حدود زمستان محمدی میرزا باتفاق حسین کیای جلاوی چون بر
سر امرا که در همین بودند آوردند و ایشان را متفرق ساختند ایبه
سلطان با احمد بیگ از قم بیرون شده بآذربایجان مراجعت کردند محمدی
میرزا در عراق قوت گرفت و لشکر بسیار از ترک و تاجیک برو جمع شدند
و با ایبه سلطان و احمد بیگ در حدود (?) در ماه شوال سنه اربع و تسعمایه
جنگ کردند و غالب شدند و ایبه سلطان درین جنگ کشته شد و الوند بیگ
بحدود دیاربکر رفت و محمدی میرزا در تبریز نزول فرمود و درین اوقات
برادران ایبه سلطان سلطان مراد را از قلعه روین دز بیرون آورده
بجانب فارس نزد قاسم بیگ پرناک بردند و در انجا او را پادشاهی
برداشتند محمدی میرزا از آذربایجان جهة دفع فتنه ایشان بعراق آمد
و سلطان مراد نیز از فارس آهنگ او کرد و میان این دو لشکر در گزایکت (?)
از حدود اصفهان در شهور سنه خمس و تسعمایه حرب عظیم واقع شد و محمدی
میرزا بقتل رسید مدت سلطنتش قریب یکسال بود **سلطان مراد** بن یعقوب بیگ

بعد ازین واقعه بر عراق و فارس مستولی گشت و الوند بیک در آذربایجان
بامر سلطنت خود رفت درین اثنا شخصی سلطان حسین نام بادعای
انکه نبیره جهانشاه میرزا بن قرا یوسف است در آذربایجان خروج کرد و
لشکر بسیار بر وی جمع شد الوند بیک در شهور سنه خمس و تسعمائه با وی
محاربه کرده غالب آمد و سلطان حسین نام دستگیر شد و بقتل رسید
پس ازین در اوایل سنه ست و تسعمائه الوند بیک و سلطان مراد بهم جنگ
یکدگر کردند و در حدود قزوین و ابهر در جنب یکدیگر نشسته شدند هم
در میان ایشان بنحوی از صلح گفتند بدین نوع که عراق و فارس سلطان
سلطان مراد را باشد و آذربایجان و دیار بکر الوند بیک را از طرفین
راضی شده هر یک بمملکت خود معاودت نمودند سلطان مراد در ربیع
الاخر سنه مذکوره بتبریز آمده و بتخت نشسته در انجا مقام گرفت
والوند بیک به تبریز رفت بعد ازین نهب و غارت و ظلم و ستم و
مطالبات عنیف در اطراف ممالک شیوع یافت و راهها مسدود
گشت و میان امرا مخالفت پدید آمد و قاسم بیک پرناک را که
سالها حکومت شیراز بدو و بدرش متعلق بود و در هشتم صفر سنه سبع

و تسعمائه بگرفتند و بقلعه اصطخر فرستادند و بعد از آن بقلعه اصفهانش
نقل کردند و در انجا بقتل رسید و در روز شنبه سیم صفر سنه ثمان
و تسعمائه ابو الفتح بیک بایندر که حاکم کرمان بود بشیراز آمد و یعقوب
جان بیک که از جانب سلطان مراد حاکم فارس بود بگریخت
دیگر ابو الفتح بیک در فارس استقلال حکومت یافت و بعد از
شش ماه در روز یکشنبه هشتم شعبان در شکارگاه از کوه بیفتاد و هلاک
شد و بالجمله در زمان ایشان مملکتها خراب شد و از شومی ظلم و ستم
قحط و وبا پدید آمد و خلق بسیار از گرسنگی و علت طاعون هلاک شدند
و رعیت متفرق و پریشان گشتند و مردم جلای وطن کردند و احوال
عالم دگرگون شد ناگاه نسیم عنایت الهی از مهب نامتناهی بر فضای عالم
وزیدن گرفت و شعشعه آفتاب جهانتاب کامیاب اعلیحضرت شاه
دین پناه ابو المظفر شاه اسمعیل بهادر خان از مطلع سلطنت و اقبال
و همای نصرت آیت شاهی سایه مرحمت و عنایت بر مفارق اهل عالم
انداخت و امرای ذوی الاقتدار و غازیان عالیمقدار در اوایل شهور
سنه سبع و تسعمائه در حدود نخچوان با الوند بیک و طایفه اق قویونلو

جنگ کردند والوند بیگ بر ایشان مغلوب شده فرار کرد و مملکت
آذربایجان بتصرف غازیان ظفر نشان در آمد و اهالی آن دیار از
جور و ستم ترکان بی سامان خلاص شدند و از انوار معدلت نواب
کامیاب شاهی مرفه الحال و منجح الآمال گشتند الوند بیگ مدتی سر
گردان بگشت تا آنکه به بغداد رفت و از بغداد بدیار بکر افتاد و در آنجا
با قاسم بیگ ولد جهانگیر بیگ که مدتها والی آنجا بود و سلطنت بنام
خود کرده بود در حدود ماردین جنگ کرد و غالب شد و سلطنت او پیشرفت
و بعد از چند وقت در شهور سنه عشر و تسعمائه در آنجا وفات یافت
بعد از آن رایات جلال شاهی بعون عنایت الهی بجانب عراق حرکت
کرد و در روز دوشنبه بیست و چهارم ذی حجه سنه ثمان و تسعمائه در حدود
همدان با سلطان مراد کارزار فرمودند و نصرت یافتند سلطان مراد
بطرف شیراز گریخت و از آنجا به بغداد نزد باریک بیگ پرناک که مدتها
حاکم آن دیار بود رفت و پنج سال و نیم در آنجا بسر برد و چون نواب
کامیاب حضرت اعلی در شهور سنه اربع عشر و تسعمائه بجانب عراق عرب
توجه فرمودند سلطان مراد و باریک بیگ عراق عرب را گذاشته

بطرف قرامان روم رفتند و سلطان مراد دیگر روی دولت ندید
تا در سنه عشرین و تسعمائه در دیار بکر افتاد و در آنجا بدست لشکر ظفر
اثر بقتل رسید و دولت طبقه آق قوینلو سپری شد **باب ششم**
در ذکر سلاطین ازبکیه از نسل توشی خان بن چنگیز خان که بعد از سنه تسعمائه
بماوراء النهر و خراسان آمده اند اول ایشان **شیبک خان** بن بوداغ خان
بن ابو الخیر خان است و او در سنه اربع و تسعمائه سلطنت ماوراء النهر از
تصرف اولاد میرزا تیمور بیرون برد و چون نه سال در آن دیار حکم کرد
سلطان حسین میرزا که پادشاه خراسان بود وفات کرد و پسرانش با هم
اتفاق نداشتند و هر یک در ولایتی حاکم بودند و اطاعت یکدیگر نکردند
شیبک خان در محرم سنه ثلاث عشر و تسعمائه لشکر بخراسان کشید و با میرزا
بدیع الزمان و مظفر میرزا که بسلطنت متعین بودند جنگ کرد و نصرت
یافت و میرزا بدیع الزمان بعراق گریخت و دیگران بعضی در دست لشکر
ازبک کشته شدند و بعضی وفات یافتند و شیبک خان در سلطنت
خراسان متمکن گشت و چون سه سال و نیم از این تاریخ بگذشت حضرت اعلی
شاه دین پناه ابو المظفر شاه اسمعیل بهادر خان الحسینی الصفوی لشکر بخراسان

کشیده او بود و در روز جمعه سادس عشرین شعبان سنه ست عشر و تسعمائه
در حدود مرو کشته شد و بر تمام خراسان مستولی شدند **کوچکونجی خان**
که مشهور است بکوچم خان بعد از قتل شیبک خان چون اسن بود و در
توره ایشان چنین است که هر کس از نژاد آن طایفه اسن باشد خان
شود در ماوراءالنهر بپادشاهی رسید و قریب بیست سال سلطنت کرد
و در زمان امیر یار احمد اصفهانی که به نجم ثانی ملقب بود با بعضی امرای نامدار
در شهور سنه ثمان عشر و تسعمائه بعزم تسخیر ماوراءالنهر از عراق
بکنار جیحون رفت و چون از آب آمویه عبور کرد میرزا بابر که
پادشاه حدود هند بود بدیشان ملحق شد و باتفاق از دربند آهنین
عبور کرده و در بلده قرشی نهب و غارت و قتل عام فرمودند
بعد از آن در حوالی غجدوان با لشکر اوزبک و عبید خان که یکی از اعاظم
آن طایفه بود در روز سه شنبه هفتم ماه رمضان جنگ کردند و شکست
یافتند امیر یار احمد که سپه سالار لشکر بود با چند امیر معتبر درین جنگ کشته شدند
پس ازین در شهور سنه اربع و ثلاثین و تسعمائه تحریک نمود تا کوچکونجی خان
با تمام خانان و سلطانان اوزبک بخراسان آمدند و در زور آباد

جام روز شنبه یازدهم محرم سنه خمس و ثلاثین و تسعمائه با نواب
کامیاب اعلیحضرت پادشاه زمان خاقان سلیمان مکان السلطان
بن السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه طهماسب بهادر خان خلد
ملکه و سلطانه جنگ کردند و شکست یافته و بماوراءالنهر گریختند و در
سال دیگر که سنه ست و ثلاثین و تسعمائه بود بار دیگر برو آمدند و هجوم
کردند و بصلح بازگشتند چون بدان دیار رسید کوچکونجی خان در سنه
مذکور وفات یافت **ابوسعید خان** بن کوچکونجی خان بعد از پدر
بسلطنت نشست و قریب چهار سال حکم کرد و در سنه تسع و ثلاثین و تسعمائه
وفات یافت **عبیدالله خان** بن سلطان محمود سلطان که برادرزاده
شیبک خان بود بعد از ابوسعید خان در ماوراءالنهر پادشاه شد
و او بکرات و مرات در زمان سلطنت کوچکونجی خان و ابوسعید خان
بخراسان آمده و میان او و امرای حضرت اعلی محاربات رفت
و بواسطه فتنه او اکثر بلاد خراسان و ولایت روی بخرابی نهاد و مردم
بسیار تلف شدند و هر وقت که نواب کامیاب اعلی بنفس شریف خود
متوجه میشدند بماوراءالنهر میگریخت تا در اوایل ذی قعده سنه ست و اربعین

وتسعمائه در بخارا وفات یافت **عبدالله خان** بن کوجکونجی خان بعد از
عبید خان به پادشاهی ماوراءالنهر رسید قریب شش ماه پادشاه
بوده و در سنه اربع وسبعین وتسعمائه درگذشت **عبداللطیف خان**
بعد از عبدالله خان بسلطنت رسیده و او نیز پسر کوجکونجی خان
است و حالا که سنه ثمان واربعین وتسعمائه است در ماوراءالنهر پادشاه
او است

قسم چهارم

در ذکر پادشاهان خاندان ولایت و
دودمان امامت و هدایت رفیعه عالیه صفویه ضاعف الله بالانوار
الجلیة القدسیه جلالة وآلائه السرمدیه که مقصود اصلی ازین تألیف نشر شمه
از مناقب بهیه و مآثر علیه ایشانست والله المستعان وعلیه التکلان
سلاطین عظیم الشان صفویه و خواقین رفیع المکان حیدریه پادشاهان
بزرگوار و شاهان کامکار عالی مقدارند و بشرف سیادت و منقبت
ولایت و هدایت و سلطنت صوری و معنوی موصوف و متصف اند
و بصفات کمال و غایت جلال از جمیع پادشاهان عالم و چه از
بنی آدم مستثنی و ممتازند أُولٰئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَوٰاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ
وَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ نسب سادات این طبقه عالیه چنانچه

تفصیل ایراد خواهد یافت بحضرت امام هفتم امام موسی کاظم صلوات
الرحمن وسلامه علیه میرسد و سلسله هدایت و ولایت ایشان
بحضرت سلطان طریقت و برهان حقیقت قطب آفاق سلطان شیخ
صفی الحق والدین ابو اسحق قدس الله سره العزیز که جد اعلی این
طبقه است می پیوندد و آنحضرت در طریقه ارادت بشیخ تاج الدین
ابراهیم کیلانی رحمة الله علیه و وفات شیخ زاهد در [illegible]
کیلان بوده در سنه سبعمائه و همانجا مدفونست و سلسله حضرت
شیخ زاهد بتوسط مشایخ کرام بحضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین
صلوات الله علیه و آله اجمعین که سرشته امامت و هدایت اند
منتهی میشود و حضرت شیخ صفی الدین ابو اسحق غوث زمان و قطب
دوران و مرشد کامل اوان خود بوده اند و انوار ولایت و هدایت
آنحضرت در زمان پادشاهان مغل چنگیزیه ظهور یافته و طایفه
مغل با این حضرت ارادت و اعتقاد تمام داشته اند و در شرح
مقامات قدسیه و بسیاری از آن قوم را چنانچه در تاریخ گزیده
مذکورست از ایذای مردم باز میداشته اند و کرامات جلیه و حالات

و رفعه و ریاضات و مجاهدات آنحضرت مجلدات پرداخته‌اند و کتاب
صفوة الصفا از مؤلفات ابن بزاز علیه الرحمه از مجلدات آنحضرت
بعد از نماز روز دوشنبه دوازدهم محرم سنه خمس و ثلاثین و سبعمائه
در زمان پادشاه سلطان ابوسعید خان پسر الجایتو سلطان
در دار الارشاد اردبیل جهان فانی را وداع فرموده بسرای باقی
انتقال فرموده‌اند و در حظیرهٔ مقدسهٔ منورهٔ صفویه مدفون اند و چنانکه از
منشآت خلف صدق ایشان حضرت مرشد الکاملین و سلطان المحققین
قطب الاولیا شیخ صدر الدین موسی است و سلطان اهل ایمان
و مقصد عالیان نیست مدفون شده‌اند و اول پادشاهی که ازین
دودمان عالیشان بموجب آیت کریمه هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي
الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ بر تمام ممالک ایران
حکم فرمود و بر تخت سلطنت و سریر خلافت عروج و صعود نمود و بر اعدا
غالب آمد و دشمنان را قهر کرد و سرداران زمان و گردن کشان دوران
غبار نعل مرکبش توتیا سان در چشم کشیدند و ملوک اطراف بر درگاه
عرش اشتباه آنحضرت بجای غلامان کمر بستند نواب کامیاب حضرت

اعلی خاقان صاحب قران سلطان جهانبان خسرو پادشاه نشان
رافع رایات عدل و احسان ماحی آثار جور و طغیان شهنشاه کشورستان
باسط بساط امن و امان الموفق من الله العزیز القوی مغز السلطنة
و الدنیا و الدین ابو المظفر شاه اسمعیل بهادر خان الصفوی الحسینی
انار الله برهانه و شمل بالمبرات میزانه است و آنحضرت پادشاهی بود
در نهایت عظمت و جلال و غایت ابهت و کمال و شجاعت و مردانگی
و صولت و فرزانگی بمرتبه بود که باندکی از سپاه بر سر صد هزار سوار
دشمن تاختی و دمار از نهاد ایشان برآوردی و در شکارگاه تنها بکشتن
شیر و پلنگ شتافتی و کلام درر نظام حکیم فردوسی مناسب حالات **شعر**

بخنجر ز شیران شکار آورند * دد و دام در زینهار آورند
ز آواز گرزش بهنگام جنگ * بدرد دل شیر و چنگ پلنگ

و در صلابت و مهابت چنان بود که ارکان دولت و اعیان حضرت را
در بارگاه رفیعش بی رخصت بار نبود و اعاظم سلاطین را در مجلس
منیعش نه زهره گفتار نه **بیت**

مهابت تو اگر بانگ بر زمانه زند * قطار هفته و ایام بگسلند مهار

و در کرم و جود بمثابه بود که چون

بار خانها و حشر این از اطراف رسیدی هم در بارگاه جمشیدی **بیت**

دست جودش نگذارد که شود زر مجموع

زان که کنده بود حرف زر از یکدیگر

مفاخر و مآثر حضرت اعلی بحد و شمار نیست و اگر کسی متصدی بیان تفصیل
آن شود کتابی معتبر علیحده در آن باب تألیف باید کرد و درین مختصر
شرح حالات و فتوحات آنحضرت و کیفیت وصول این خاندان ولایت
نشان بسلطنت مؤبده و دولت مخلده بر سبیل اجمال تحریر خواهد یافت
بعد ازین هرجا حضرت اعلی گفته میشود مراد آنحضرت است و ابتدا به بیان
نسب شریف آنحضرت نموده میشود و اسامی شریفه حضرات آبای
عظام و اجداد کرام عالی مقام آنحضرت هریک بدین ترتیب در سلک
نسب انتظام یافته که شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان
جنید بن شیخ صدرالدین ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدرالدین
موسی بن شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح
بن شیخ قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ بن الخواص
بن فیروزشاه زرین کلاه بن محمد شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد بن

ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد اعرابی بن ابو محمد
قاسم بن ابو القاسم حمزه بن الامام موسی کاظم صلوات الله وسلامه
علیه و آله و آبائه الکرام حضرات آبای رفیع الدرجات حضرت اعلی همه
صاحب ولایت و هدایت بوده اند و همیشه عالمیان از نور ارشاد
و تربیت ایشان منور و مهتدی بوده اند و مریدان و معتقدان ایشان
از ترک و تاجیک و غیره روز بروز و ماه بماه و سال بسال زیاده
می گشته اند و ابتدای سلطنت این طایفهٔ قدسیه در زمان حضرت
سلطان جنید بوده و شرح این حال بر سبیل اجمال آنکه چون نوبت ارشاد
بحضرت سلطان جنید رسید که پدر دویم حضرت اعلی است آنحضرت داعیه
سلطنت صوری فرمودند و در تقویت دین مصطفوی و ترویج مذهب
حق مرتضوی امامیه میکوشیدند و پیوسته تحریص ارباب ارادت
بغزو کفار مینمودند و روز بروز اسباب سلطنت آنحضرت از جهة
اصحاب ارادت و لشکر زیاده میگشت و چون پادشاه آن زمان
از طایفهٔ سلاطین قراقوینلو بود و داعیهٔ ایشان اطلاع یافت بسبب
توهم زوال ملک آنحضرت را از قلمرو خود بدر خواست آنحضرت

با جمعی کثیر از اصحاب بجانب حلب رفتند و بعد از مدتی بدیار بکر که والی
آنجا امیر کبیر ابو النصر حسن بیک بود و با میرزا جهانشاه مخالفت و
مخاصمت می‌نمود تشریف بردند حسن بیک تقدیم اعزاز و تعظیم
استقبال ایشان فرموده و بمصاهرت با ایشان مفاخرت جسته
خواهر اعیانیهٔ خود را مهد علیه خدیجه بیگی بنکاح آنحضرت در آوردند
و حضرت شاه صفدر ابو الغازی سلطان حیدر ازین خاتون متولد
شده اند حضرت سلطان جنید بعد از چندی توقف با مردم بسیار
از دیار بکر بعزم غزو کفار بطرف طرابزون رفتند و با کفار آنجا غزا کردند
و از آنجا مراجعت فرموده بمملکت شیروان آمدند امیر خلیل که والی
شیروان بود از استیلای استقلال ایشان وهم کرده لشکر بسیار
بمقابل ایشان فرستاد و میان فریقین جنگ عظیم دست داد و حضرت
سلطان جنید درین جنگ بفوز شهادت فایض گشتند و بمقتضای آیهٔ
کریمه وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا
تَشْعُرُونَ بحیات جاودانی واصل شدند بعد از ایشان حضرت
سلطان حیدر بر مسند ولایت و ارشاد بجای پدر بزرگوار بر آمدند

و زمرهٔ مریدان و معتقدان سر نیاز بر عتبهٔ اقبال آنحضرت نهادند
و امیر کبیر حسن بیک که بعد از قتل میرزا جهانشاه پادشاهی ایران
تعلق بدو گرفته بود از وفور اخلاص که با آن خاندان ملک آشیان
داشت مجدداً بمصاهرت با ایشان که خواهرزادهٔ او بود میل فرموده
و دختر خود بلقیس زمان علمشاه خاتون را با آنحضرت بعقد شرعی تزویج
نمود و ازین خاتون حضرت اعلی شاه هدایت پناه بوجود آمده ولادت
همایون آنحضرت در اول صباح روز سه شنبه بیست و پنجم رجب سنه
اثنی و تسعین و ثمانمایه باشواهد پادشاهی و اقبال وجنزاین جهانگشایی
و سلطنت و کمال شرف وقوع یافته حضرت شاه صفدر ابو الغازی
سلطان حیدر در زمان سلطنت یعقوب بیک در سنه ثلث و تسعین
و ثمانمایه با غازیان ظفر آثار چنانچه سابقاً در احوال یعقوب بیک مذکور
شد بمملکت شیروان نهضت فرمودند شیروانشاه فرخ یسار بن امیر خلیل
مغلوب و منکوب گشت و از یعقوب بیک استمداد نمود یعقوب بیک
با وجود آنکه از طریق مصاهرت با حضرت سلطان حیدر خویش بود راه صواب
گم کرده سلیمان بیک بیجن را با لشکر بسیار بمدد شیروان فرستاد تا با آنحضرت

در حدود تبریز میان جنگ عظیم کردند و خلق بسیار از طرفین کشته شدند
درین جنگ بموجب اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون
از کمان قضا و قدر تیری بحضرت سلطان حیدر رسید و آنحضرت
شربت شهادت بدستور آبا و اجداد درکشید و به مرغزار جنان و روضه
رضوان خرامید فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و این واقعه
هایله در شعبان سنه مذکوره وقوع یافت کار دنیا چنین است همیشه
زمره انبیا و ائمه هدی علیهم افضل التحیة والثنا و طبقه اصفیا و اولیا
ازو جفاها دیده و ستمها کشیده اند شعر چیست دنیا سرای آفت و شر
خانه محنت و مکان ضرر نیست در وی وفا و یاری یار
دیده ام از مودت بسیار بعد ازین قضیه یعقوب بیک
شاهزادگان آنحضرت را که هر یک ماه آسمان سلطنت و مهر سپهر ولایت
و هدایت اند بجانب اصطخر فارس فرستاد و اوقات شریف ایشان
مدت چهار سال و نیم دران دیار گذشت و دشمنی آل حیدر و قصد خاندان حیدری
سم قاتل و زهر هلاهل است لاجرم یعقوب بیک در عنفوان جوانی بمرد و
برادرانش بعد ازان کشته شدند و پادشاهی از طبقه آق قوینلو

عنقریب بقهر دشمن سوز نواب کامیاب حضرت اعلی گرفتار شد اکثر آن
طایفه از ضرب شمشیر آبدار غازیان ظفر آثار بدار البوار رفتند القصه
چون نوبت سلطنت آق قوینلو برستم بیک رسید و حضرت شاهزادگان را
از اصطخر به آذربایجان طلبید و حضرت شاهزاده ولایت پناه سلطان
علی پادشاه چنانچه سابقا در احوال رستم بیک گذشت از غدر
رستم بیک بفوز شهادت فایز گشت و درین فتنه حضرت اعلی
در اواخر شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه بطرف گیلان تشریف
بردند و پادشاه گیلان حضرت سیادت منقبت سلطنت منزلت
کارکیا میرزا علی نسبت بآنحضرت در مقام خدمتگاری و جانسپاری
درآمده لوازم احترام و تعظیم و اکرام بتقدیم رسانیده حضرت اعلی
مدت شش سال در گیلان توقف فرمودند و چون دولت آق قوینلو
چنانچه سابقا ایراد یافته ضعیف گشت و در ممالک ایران هرج و مرج
پیدا شد و مردم پامال ستم و عدوان گشتند و نهب و غارت
شیوع یافت و کار عالم از نسق انتظام بیفتاد رایات نصرت
آیات شاهی بعون عنایت الهی در اواسط محرم سنه خمس و تسعمائه

بعزم تسخیر ممالک ایران و اطفای نایرهٔ ظلم و طغیان در حرکت آمده در اندک روزی
بسامان ازخد و دو دلمیان کارکیا میرزا علی را وداع کرده از گیلان
بیرون فرمودند و قشلاق در ارجوان از مملکت استاره و طبدی (?)
گرفتند و در بهار از انجا بجده وار دبیل تشریف بردند و بعد از شش ماه
بطرف آذربایجان رفتند در انجا ارباب مریدان و معتقدان صوفیه
قدیم بر ترتیب هفت هزار کس از استاجلو و شاملو و تکلو و ورساق
و روملو و ذوالقدر و افشار و قاجار و صوفیه قراچه داغ و غیرهم
در درگاه سلطنت پناه آنحضرت جمع شدند **فتح شیروان** و حضرت اعلی
در اوایل شهور سنه ست و تسعمائه باغازیان ظفر پناه به دولت و اقبال
ظهور فرموده بدفع شیروانشاه متوجه مملکت شیروان گشته و در ان دیار
با شیروانشاه محاربه نموده ظفر و نصرت یافتند و درین جنگ
خلقی بسیار از مخالفان بقتل (?) کشته شد و شیروانشاه بقتل آمد و بعد از
قتل حسب الفرمان قضا جریان بهدف سهام عساکر ظفر فرجام شده
بجزای افعال خود رسید **قطعه** گر زانکه بد کنی تو مپندار کو بدی
کردون فرو گذارد و دوران رها کند ** فرض است قطعهای بدت پیش در کنار (?)

در هر کدام روز که باشد ادا کند ** فرخ یسار بعد از پدرش امیر
خلیل در سنه ثمان و ستین و ثمانمائه بسلطنت شیروان رسیده بود و
مدت سلطنت او سی و هفت سال و چهار ماه امتداد یافته حضرت اعلی
بموجب آیت کریمه تُؤتِی المُلکَ مَن تَشاءُ وَتَنزِعُ المُلکَ مِمَّن تَشاءُ وَتُعِزُّ
مَن تَشاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشاءُ بِیَدِکَ الخَیرُ اِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ بر تخت
سلطنت شیروان برآمدند و دران سال قشلاق همایون در محمود آباد
شیروان گرفتند و درین قشلاق جناب وزارت پناه معالی دستگاه
امیر شمس الدین زکریا که سالها وزارت سلاطین کرده بود بشرف
بساطبوس نواب کامیاب حضرت اعلی مفتخر و سرافراز گشت و عنایت
شاهانه شامل حال او شده منصب وزارت دیوان اعلی بدو شفقت
فرمودند و او را کلید آذربایجان خواندند و منصب صدارت بجناب فضایل ماب
مولانا شمس الدین گیلانی که بقدمت خدمت موصوف بود تعلق داشت
و از طبقهٔ غازیان ظفر نشان حسین بیک لله شاملو و ابدال بیک دده
امیر الامرا و صاحب اختیار بودند **ذکر فتح آذربایجان** بعد ازین در
اوایل شهور سنه سبع و تسعمائه بقصد الوند بیک و تسخیر ممالک آذربایجان

از شیروان نهضت فرموده در حدود نخجوان در موضع شرور با الوند
و امرای آق قوینلو جنگ کردند و مظفر شدند از امرا و لشکر آق قوینلو
هشت هزار کس درین جنگ کشته شدند و الوند بیک بجد و دو بار بکر
گریخت و حضرت اعلی نزول اجلال در دار السلطنه تبریز فرمودند
و سریر سلطنت آذربایجان بشکوه پادشاهی ایشان زیب و زینت
گرفت و دراوس منابر و وجوه دنانیر بنام بدایت جلاله امامت
فرجام حضرات دوازده امام علیهم السلام و الاکرام و القاب همایون
شاهی مشرف گشت و مردم بمذهب اهل بیت درآمدند و تاج دوازده
امام که از سقرلاط قرمزی ترتیب می یابد سرافراز شدند و خلایق
از ظلم و جور اهل عدوان خلاص شده بیمن مرحمت و عدالت حضرت
اعلی در مهد امن و امان آسایش یافتند و زبان بلسان حال بدین مقال
مترنم گشت

شعر

سپهر سلطنت اکنون کند سرافرازی ؛ که سایه بر سرش افکند چتر غازی
شکوه شهپر شاهین همتش بشکست ؛ دل عقاب سپهر از بلند پروازی
فلک کلاه غرور از زمان سر بنهد ؛ کرمت افسر شه بر سر سرافرازی
چنان بساخت جهان را هوای معدلتش

که از طبیعت اضداد رفت ناسازی ؛ از آن گذشت که گستاخی کند زین پس
بسحر بر پرده دری باد صبا بغمازی ؛ بعد ازین رعب و صولت غازیان
ظفرنشان بنوعی در دلها اثر کرد که مخالفان بمجرد آوازه ایشان از
اقلیمی باقلیمی میگریختند و سر حدیث نصرت بالرعب میسره شهر از ایشان
ظاهر بود و درین سال قشلاق همایون در تبریز واقع شد و در بهار
اردوی کیهان پوی از آذربایجان در حرکت آمده تا حدود مملکت ذوالقدر
که والی آنجا علاء الدوله ذوالقدر بود رفتند و در صحبت ایشان الوند بیک
به تبریز آمد و چون نواب کامیاب حضرت اعلی برین حال مطلع گشتند در اوایل
شهور سنه ثمان و تسعمایه بیلغار بجانب تبریز توجه فرمودند و الوند بیک
از وصول لشکر ظفراثر خبر یافته فرار کرده به بغداد رفت و از بغداد
باز بدیار بکر آمد و در آنجا در شهور سنه عشر و تسعمایه وفات کرد چنانچه
سابقا مذکور شده و مملکت آذربایجان با توابع از خبث وجود اعدای دولت
قاهره پاک شد و قشلاق در تبریز گرفتند

ذکر فتح عراق عجم

بعد ازین
در اواخر شهور سنه ثمان و تسعمایه موکب ظفر لوا عزم دفع سلطان مراد
پسر یعقوب بیک آهنگ عراق کرده بعد از طی منازل و مراحل او را

در روز دوشنبه بیست و چهارم ذی الحجه مذکوره در حدود همدان با سلطان مراد
که حضرت اعلی او را نامراد خوانده بود محاربه فرموده و نصرت یافته
و قریب ده هزار کس از آق قوینلو درین جنگ کشته شدند و حضرت اعلی
از عقب نامراد که بطرف فارس گریخته بود توجه فرموده در ماه ربیع الاول
سنه تسع و تسعمائه در شیراز نزول اجلال فرموده و ممالک عراق و فارس
و کرمان تصرف نواب کامیاب همایون درآمد و نامراد از فارس به بغداد
گریخت و درین سال قشلاق همایون در قم واقع شد درین قشلاق
جناب وزارت مآب ملک شرف الدین محمود جان دیلمی قزوینی
که بانواع فضایل و خصایل اتصاف داشت در وزارت شریک امیر
شمس الدین زکریا شد و چون از حسین کیای چلاوی که مدتها حاکم فیروزکوه
و دماوند بود و خوار و سمنان عصیان ظاهر شده بری آمده بود و الیاس بیک
ایغوت را که از جانب حضرت اعلی والی آنجا بود بقتل آورده و مردم
آن مملکت را غارت کرده جمعی بقیة السیف از طایفه آق قوینلو نزد او جمع
شده بودند حضرت اعلی در اواخر زمستان این سال در دوازدهم
رمضان بقصد قلع و قمع او از قم بیرون آمدند و از راه دیه کاخ

ایلغار نموده در ری نزول فرمودند و از آنجا به پای قلعه گلخندان که در دست
مخالفان بود در آخر سنه مذکوره نهضت کردند و درین راه قاضی محمد
کاشی در منصب صدارت شریک جناب مولانا شمس الدین محمد گیلانی
گشت و روز بروز کار او در ترقی بود تا امارت با صدارت جمع کرد
ذکر قلعه گلخندان فی الجمله غازیان عظام در یک روز فتح قلعه
گلخندان نموده در دویم شوال مردم قلعه را بقتل آوردند و در دماوند
نهب و غارت رفت **ذکر فتح قلعه فیروزکوه** و در بیست و هفتم شوال مذکور
قلعه فیروزکوه را نیز در حصار گرفته و مدت پانزده روز که شد علی کیای
ضمانذار که کوتوال قلعه بود بیرون آمده بشرف عتبه بوسی مشرف گشت
و در همان وقت بقتل آمد و هر کس از جمله رعایا بود خلاص شد **ذکر فتح قلعه استا**
بعد از فتح قلعه فیروزکوه حضرت اعلی از راه اسپیله دیه به پای قلعه
استا که حسین کیای چلاوی و همراه یک جهانشاه بود از طبقه آق قوینلو
با لشکر و مردم بسیار در آنجا متحصن نموده بودند نزول اجلال فرمودند
و قریب یکماه بحرب و قتال اشتغال [illegible] و در آخر آب میله رود
که اهل قلعه از آن سیراب میشدند از ممر اصلی انداخته از اهل قلعه باز گرفته

مردم قلعه مضطرب شدند و از تشنگی بسر حد مرگ رسیدند حسین کیای
جلاوی با مراد بیک و تابعان در اوایل ذی الحجه سنه مذکوره بیچاره
شده از قلعه بیرون آمدند مراد بیک را باتش بسوختند و سپاه کینه
خواه گوشت او را بخوردند و حسین کیا را در قفس کردند و تعذیب
می نمودند تا در آخر خود را در قفس بکشت در موسم دی آن ظالم بسوخته
و دیگران طعمهٔ غازیان ظفرنشان گشتند و درین یورش قریب بده هزار
کس از مخالفان بقتل آمدند مؤلف این مختصر درین سفر در دولت اسا در رکاب
ظفر انتساب بود بچشم خود مشاهدهٔ این وقایع نمود و در زمانی که حوالی
قلعهٔ استا مخیم عساکر نصرت مآثر شده بود والی استراباد محمد حسین میرزا
بایقرا که دران زمان پادشاه تمام خراسان بود و کارکیا سلطان حسین
برادر حضرت کارکیا میرزا علی بصدق نیت و صفای طویت و
اعتقاد درست بشرف بساطبوس مشرف گشته و بعد از فتح قلعهٔ استا
چون اردوی همایون بری مراجعت فرمود عاطفت خسروانه شامل حال
ایشان شده بتاج زر و کمر شمشیر مرصع و چارقب طلا و اسب مع زین طلا
اختصاص یافتند محمد حسین میرزا باستراباد معاودت نمود و کارکیا سلطان

حسین در سلخ بلاغ رخصت انصراف بجانب گیلان یافت و در محرم
سنه عشر و تسعمائه اردوی گردون شکوه به ییلاق جرجان و تخت
سلیمان حرکت کرده بعیش و شکار اوقات گذرانیدند و در پاییز متوجه
اصفهان گشتند و از وقایع این سال یکی آنست که کارکیا سلطان
حسن در حدود دیلمان با برادرش کارکیا میرزا علی که پادشاه
گیلان بود اظهار مخالفت کرد و کیا فرهاد را که از جانب کارکیا
میرزا علی وکیل السلطنه بود در موضع شلندر روانه در حدود دیلمان
بکشت کارکیا میرزا علی سلطنت بدو گذاشت و عبادت اختیار کرد
دیگر آنکه شخصی که او را حسین محمد کرهی میگفتند در زمان دولت آق قوینلو
ابرقوه بدست آورده بود و بر یزد نیز مستولی شده و حضرت اعلی بجهة
دفع او متوجه یزد شدند و تفصیل این حال آنست که در آن ایام که مراد
شکست یافته بجانب شیراز گریخت مراد بیک بایندر که والی یزد بود چون
خبر شکست لشکر مراد بدو رسید یزد را گذاشته بجانب هراة رفت
در غیبت او خواجه سلطان احمد ساروی که وزیر او بود یزد را ضبط
او کرده بود و حضرت اعلی بعد از فتح لشکر مراد حکومت یزد را بحسین بیک

تفویض فرموده بودند و اوچوقه بیک نام شخصی را از طبقهٔ شاملو
بامعدودی چند از غازیان بداروغگی یزد فرستاده بود و سلطان احمد
ساروی استقبال داروغه نموده او را در یزد فرود آورده بود
و بعد از چند روز داروغه را در حمام کشته بود و هر کس از غازیان
که همراه او بودند بقتل آورده و با جمعی از پیادها جانبی ویشتولی شده
واین خبر در ابرقوه به رئیس محمد کرهی رسیده بود از ابرقوه بحدود
یزد آمده بود و سلطان احمد ساروی را در یزد محاصره کرده
و بعد از مدتی یزد را گرفته و سلطان احمد ساروی را با جمیع پیادها بقتل
رسانیده و در یزد و ابرقوه حاکم مطلق العنان شده **فتح یزد و قتل رئیس محمد**
چون این احوال بر ضمیر منیر همایون واضح شد در ماه رجب سنهٔ مذکوره
با عساکر نصرت مآثر متوجه تسخیر یزد شدند و تا ماه رمضان در پای حصار
یزد با مخالفان بقتال و جدال اشتغال داشتند بتائید الهی و اقبال
شاهی یزد مفتوح شده و رئیس محمد کرهی گرفتار گشت و اتباع او طعمهٔ ضرغام
ملاد صمصام فنا شدند و رئیس محمد کرهی را باتش بسوختند **فتح طبس**
دیگر بعد از آنکه فتح یزد شد حضرت اعلی بدولت و اقبال با عساکر نصرت

پناه ایلغار فرموده تاخت بجانب طبس کردند و قریب کمیشه در انجا توقف
فرمودند و قریب هفت هزار کس از مخالفان دران حدود بقتل آمدند
و آوازهٔ ایشان در تمام خراسان شایع گشت و پادشاه خراسان
سلطان حسین میرزای بایقرا با فرزندان و امرا در قلق و اضطراب
افتادند حضرت اعلی بعد از تخفیف از طبس بعراق معاودت فرمودند
و در محرم سنهٔ احدی عشر و تسعمائه در تابستان از حوالی همدان گذشته
تا تخت سلیمان سیر فرمودند بعیش و عشرت اوقات گذرانیدند و درین
اوقات فرمان همایون عز اصدار یافته بود که هر کس در جنگ
حضرت سلطان حیدر با مخالفان همراه بوده باشد و به ثبوت رسد
او را بقتل آورند و پرسش این امر را بابدال بیگ داده که دران وقت
قورچی باشی بود رجوع فرموده بودند بدین سبب بسیاری از مردم
بقتل درآمدند و درین سال قشلاق همایون در طارم اتفاق افتاد
و در اثنای قشلاق خبر پادشاهان گیلان بسامع جلال رسید و آنچنان
بود که جمعی از مردم گیلان با کارکیا میرزا علی در خفیه اتفاق کرده و در
شب پنجشنبه چهارم رمضان سنهٔ مذکوره درانگور بر سر کارکیا سلطان حسین

رفتند و او را در جامهٔ خواب بکشتند یکسال و نیم پادشاهی گیلان کرده
بود و در همین شب خبر بلاهیجان رسید امرای سلطان حسن بالشکر لاهیجان
اتفاق نموده در همان روز بلنگرود آمدند و کارکیا میرزا علی را بقتل رسانیدند
کارکیا میرزا علی قریب بیست سال باستقلال پادشاهی کرد در گیلان
و در زمان پدر بیست و دو سال دیگر سلطنت لاهیجان تعلق بدو داشت
و ولی عهد پدر بود و ولادت او در روز جمعه نوزدهم رمضان سنه
سبع و اربعین و ثمانمائه بود و او پادشاه عابد زاهد بود و خیرات و
مبرات داشت و اکثر اوقات او بعبادت و تلاوت کلام الله میگذشت
و بالجمله در زمانی که این وقایع در گیلان روی نمود کارکیا سلطان
احمد پسر کارکیا سلطان حسن در اردوی همایون بود حضرت اعلی
عنایت شاهانه شامل حال او فرموده سلطنت گیلان بدو شفقت فرمودند
و جمعی را از غازیان ظفرنشان همراه کارکیا سلطان احمد کرده او را
به پادشاهی گیلان فرستادند چون کارکیا سلطان احمد بحدود لنگرو
د رسید امرای پدرش که کارکیا میرزا علی را کشته بودند باستقبال او
بیرون آمدند چون بکارکیا سلطان احمد نزدیک شدند از اسب فرود آمدند

که پابوس نمایند کارکیا سلطان احمد فرمود تا همه را بقتل آوردند و در
لنگرود نزول کرده بر تخت سلطنت نشست و قریب بیست و سه سال در
پادشاهی بماند و در روز دوشنبه شعبان سنه اربعین و تسعمائه وفات
یافت دهم در قشلاق طارم حضرت اعلی بعضی امرا را از راه خلخال
بر سر امیر حسام الدین پادشاه رشت فرستاد و خود بنفس همایون
با عساکر نصرت مآثر از راه طارم بحدود رشت نزول اجلال فرمودند
امیر حسام الدین جمیع اشفاعت و استغاثه باردوی همایون فرستاد
و شیخ نجم رشتی که از مقربان حضرت اعلی بود شفیع مردم رشت شده
گناه ایشانرا درخواه کرد و التماس او درجهٔ قبول یافت از سر جریمهٔ
ایشان درگذشته باردوی همایون که در موضع داره والنون کش بود
معاودت فرمودند و حلیپا بیک خلخالی که والی طارم بود بغضب
حضرت اعلی گرفتار شده درین قشلاق بقتل رسید و در شانزدهم
ذی الحجه این سال پادشاه خراسان سلطان حسین میرزا وفات کرد
و پسرانش بجای او نشستند چنانچه سابقا مذکور شده و حضرت اعلی
در بهار از طارم بسلطانیه تشریف فرمودند و در شهور سنه اثنی

عشر و تسعمایه عساکر کیهان آذربایجان رفتند و قشلاق در خوی فرمودند
و درین سال امرای عظام را با صارم کرد جنگ واقع شده عبدی بیک
شاملو و علی بیک مهردار کشته شدند و در سنه عشر و تسعمایه شیبک خان
اوزبک بخراسان آمد پسران سلطان حسین میرزا اند و شکست یافته
امیر بدیع الزمان با برادرش ابن حسین میرزا بعراق آمدند و بعتبه
بساطبوس مفتخر گشتند و شرح این صورت و مآل حال ایشان ایراد
یافته در بهار این سال حضرت اعلی بجانب مملکت ذوالقدر رفتند
و علاء الدوله که او را حضرت اعلی دانامی گفتندی فرار نمود و بپناه بکوههای
ذوالقدر برد غازیان ظفر آثار الکای او را غارت کرده حضرت
اعلی با ظفر و نصرت بآذربایجان معاودت فرمودند و درین مرحمت
امیر بیک موصلو که از جانب آق قوینلو مدتها والی دیار بکر بود
با اقوام و اتباع و الیاق موصلو بعز بساطبوس همایون مفتخر گشتند
و هدایای بسیار و تحفه نفیسه بیشمار بموقف عرض رسانید و بلاد
دیار بکر ضمیمه ممالک محروسه شده ایالت آنجا را به محمد خان استاجلو
قرار یافت و او مدت هفت سال دران دیار حکومت میکرد و علاء الدوله

ذوالقدر لشکر بر سر او فرستاده و در میان ایشان محاربات واقع شد
و همه بار او غالب آمد و پسر علاء الدوله درین محاربات بقتل رسید
و محمد خان رتبه بزرگ یافت ثبت مآل احوال او بعد ازین خواهد آمد
ان شاء الله تعالی حضرت اعلی امیر بیک موصلو را بمنصب مهرداری
همایون سرافراز گردانیدند و در سنه مذکوره قشلاق عسکر همایون
در خوی و سلماس اتفاق افتاد **ذکر فتح عراق عرب** بعد از آن حضرت اعلی
بعز و جلال در شهور سنه اربع عشر و تسعمایه عازم عراق عرب شدند بارک
بیک پرناک که والی بغداد بود چون از وصول رایات ظفر آیات خبر یافت
نامراد روی بوادی هزیمت نهاده بشام و روم گریخت و بغداد با سایر بلاد عرب
بی قتال و جدال مفتوح گشت و بسیاری از مخالفان دران دیار از شمشیر
آبدار غازیان ظفر آثار گذشتند چنانچه در دجله بجای آب خون روان
جاری بود و غازیان عظام تاخت بسر اعراب بادیه بردند و شتر بسیار
و غنایم بیشمار گرفتند و ایالت و حکومت عراق عرب با توابع و ملحقات
بخادم بیک امیر دیوان ارزانی داشتند و او را خلیفة الخلفا لقب کردند
و جناب سیادت مآب سید محمد کمونه که از کبار نقبای سادات عراق عرب بود

بار تیک بیک پرناک او را در چاه بند کرده بود از قید خلاص داده تربیت
فرمودند و تولیت نجف اشرف و حکومت بعضی از ولایات عراق عرب
با طبل و علم بدو شفقت فرمودند حضرت اعلی بعد از فتح آن دیار بشرف
تشرف زیارت مشاهد مقدسهٔ حضرات ائمه معصومین کبار علیهم افضل
الصلوات اتمه من الملک الغفار در کاظمیه منوره نجف اشرف و کربلای
معلا و سامرهٔ شریفه و رعایت معتکفان عتبات جنت درجات
و تعیین حفاظ و مؤذنان و خدام و قنادیل طلا و نقره و فرشهای لایق
و صنادیق عالیه و ترویج و تنسیق مهمات شاه علیه آل بعضی از عراق
عرب را بران آستانهای منوره مسلم داشته و زر بسیار بطبقات مردم
آنجا شفقت فرمودند و بعد از آن متوجه خوزستان شدند و فتح ششتر و حویزه
فرمودند و بسیاری از مخالفان و معاندان و حکام اعراب دران محال
بقتل رسیدند و چند روز در شهر ششتر توقف همایون واقع شد و
از آنجا از راه کوه گیلویه بشیراز آمدند و درین طریق منصب امیر الامرایی
و رتق و فتق مهمات جمیع ممالک محروسه بر شیخ نجم گیلانی مقرر شد
و مهر او در دیوان اعلی بالای مهر جمیع امرا زدند و او و بیت امرا و ترکان بر تبت

دکار عالم با نسق و نظام آورده بود از برحساب نهاد در اوایل شهور سنه ثمن
عشر و تسعمائه از شیراز متوجه عراق عجم گشتند و قاضی محمد کاشی که در دیوان
اعلی منصب صدارت با امارت جمع کرده بود و خونهای ناحق ریخته
بانواع فسوق اقدام نموده و حکومت یزد و کاشان و خیلی از محال
عراق عجم بدو رجوع بود درین اوقات حکومت شیراز نیز بدو تعلق گرفته بود
و بسزای اعمال و افعال خود گرفتار شده حسب الفرمان قضا جریان
در ماه صفر بقتل رسید و اید ال بیک دده را که صاحب الکای از الموت و
قزوین و بسیار و ساوج بلاغ و خوارری بود از امارت عزل کرده
امارت و الکای نوکران او را بزینل خان شاملو عنایت فرمودند و منصب
صدارت بلامشارکت بنجابت سیادت مآب میر سید شریف شیرازی
که از فرزندزادهای عالیجناب استاد المحققین صاحب التصنیف الفایقه
میر سید شریف علامه بود تفویض فرمودند و وزارت با میریار احمد
خوزانی و استیفا بمولانا شمس اصفهانی دادند و اردوی همایون از
عراق بآذربایجان حرکت فرمود و چند روز در تبریز توقف فرمودند
و در آنجا حسین بیک لله را که منصب امیر دیوان داشت از امارت

عدل فرمودند الکا و نوکران او را بمحمد بیک سفره چی استاجلو ارزانی
داشتند و بعد ازین او را اجایان سلطان لقب کردند و از تبریز بتوجه
خوی شدند و چون در موضع خمنه از حدود شبستر نزول اجلال واقع شد
شیخ نجم گیلانی دران منزل بمرض ذات الجنب درگذشت جسد او را
بموجب فرمان همایون بنجف اشرف نقل کردند و منصب او با میر یار احمد
خوزانی تفویض فرمودند و او را نجم ثانی لقب کردند و بر جمیع امرا
تقدیم فرمودند **فتح شیروان نوبت دویم** پس از ان موکب همایون
در خوی نزول نمود و بعد از چند روز در اثنای زمستان بجانب شیروان
نهضت فرمودند و تا دربند باکو رفتند و قلاع آن دیار مفتوح گشت
و در بهار بدولت و اقبال باذربایجان بعراق عجم معاودت نمودند

ذکر فتح خراسان و قتل شیبک خان و چون خاطر خطیر و ضمیر آفتاب مانند
همایون از انتظام کلیات امور مملکت آذربایجان و عراقین باز پرداخت
بتدبیر تسخیر ممالک خراسان و از جهت همت عالی نهمت ساخت و لوای
اقلیم گشای بدفع شیبک خان اوزبک که بر بلاد خراسان مستولی
شده بود و غرور و طغیان او از حد درگذشته در اواسط شهور سنه ست

عشر و تسعمایه متوجه خراسان گشت شیبک خان از توجه ایشان خبر یافته
در اواخر رجب سنه مذکوره در روزی که قمر در طریقه محترقه بود از هراة
بمرو رفت و تحصن بقلعه مرو نمود و حضرت اعلی با جمیع امرا و سپاه بعد
از تشرف بشرف زیارت امام هشتم ابوالحسن علی بن موسی الرضا
صلوات الله و سلامه علیه و آبائه الکرام استمداد همت از آستانه ملایک
آشیان نموده در بیستم شعبان سنه مذکوره نزول اجلال در ظاهر مرو فرمودند
و یکدو روز میان غازیان ظفرنشان و اوزبکان قتال جدال دست داد
و چون صرفه جنگ با مخالفان دران مکان نبود از پای حصار کوچ کرده
یک منزل پس نشستند شیبک خان اوزبک این معنی را حمل بر فرار
کرده در رسید حضرت اعلی بتوفیق ربانی و تایید سبحانی تعبیه میمنه و میسره
فرموده در یک منزلی مرو با شیبک خان اوزبک مصاف دادند و بین
الفریقین از صباح تا وقت زوال جنگی واقع شد که تیغ داستان رستم
و اسفندیار گشت و موازی ده هزار اوزبک درین جنگ کشته شدند
و شیبک خان اوزبک را در معرکه مرده یافتند و سرداران او دستگیر
نزد حضرت اعلی آوردند و این فتح بزرگ در روز جمعه بیست و ششم

شعبان مذکوره اتفاق افتاد و تمام بلاد خراسان متصرف بندگان
درگاه فلک اشتباه درآمد و لشکر منصور غنایم نامحصور گرفتند و منشیان
بلاغت شعار شرح این فتح نامدار که طره از فتوحات سلاطین نامدار
کامکار تواند بود بقلم گهربار کرده فتح نامها بعراق و فارس و آذربایجان
و کرمان و بغداد و خوزستان و دیار بکر و شیروان و طبرستان و
هندوستان و شام و روم فرستادند و چون عساکر ظفر مآثر بماوراءالنهر را
که مسکن اوزبکان و موطن مخالفان بود غارت کردند و بعد از چند روز
عنایت پادشاهانه شامل حال خجند و ساکنین آنجا شده بر ایشان
بخشودند و آن مملکت را بابدال بیک دادند و ارزانی داشتند و درین
سال قشلاق همایون در شهر هراة واقع شد و در بهار سنه سبع
عشر و تسعمائه اردوی گردون شکوه بعزم تسخیر ماوراء النهر در حرکت آمده
و بعد از طی مراحل و منازل حدود آموی مخیم عساکر نصرت مآثر شد
و سلاطین اوزبک پناه بامرای ذوی الاقتدار برده طلب شفاعت کردند
حضرت اعلی شفاعت کردند حضرت اعلی شفاعت ایشانرا قبول
فرموده بدولت و اقبال معاودت فرمودند و شهر هراة را بحسین بیک لله

ارزانی داشتند و در خریف این سال عازم عراق شدند و چون شهریار
منزل همایون شد قریب پانزده هزار کس از طایفه تکلو که در روم خروج
کرده بودند و با امرای روم مکرر جنگ کرده غالب آمده و خیلی
از محال روم را غارت کرده و قریب پانصد کس را از تجار در حدود
آذربایجان بقتل آورده و مالهای ایشانرا تاراج کرده و درین ساعت
بعزم زمین بوس سرافراز گشتند حسب الفرمان همایون سپرداران
ایشانرا بواسطه حرکات شنیعه که از ایشان در وجود آمده بود سیاست
فرمودند و دیگرانرا به امرای نامدار قسمت کردند و ملازم ساختند
و قشلاق همایون در قم واقع شد و درین قشلاق سلاطین مازندران
بتقبیل آستانه علیه سرافراز گشتند و مبلغ سی هزار تومان نقد برسم
پیشکش بموجب عرض رسانیدند و هم درین قشلاق جناب سیادت
مآب میر سید شریف شیرازی بجهت اجرای سعادت زیارت مشاهد
مقدسه حضرات ائمه هدی علیهم افضل التحیة و الثنا متوجه عراق عرب گشت
و منصب صدارت در اوایل ذی الحجه سنه مذکوره بعالیجناب سیادت
و نقابت پناه عرفان دستگاه امیر ظهیر الدین عبدالباقی یزدی که از اخفاد

حضرت عارف ربانی میر نعمت الله کرمانی بود منسوب شده در عشر اخیر
ذی الحجه سنه مذکوره یار احمد اصفهانی که بنجم ثانی ملقب شده بود
بعزم تسخیر ماوراء النهر از قم متوجه خراسان شدند و در بهار سنه ثمان
عشر و تسعمائه موکب همایون از قشلاق بیرون آمد و بطرف تخت سلیمان
و ییلاقات آنجا نهضت فرمودند و درین سال چند واقعه روی نمود
اول واقعه فترت روم است و آنچنانست که پادشاه آنجا ایلدرم بایزید
پسر سلطان محمد رومی و او سه پسر داشت سلطان احمد و سلطان سلیم
و سلطان قرجت و هر یک از فرزندان طرفی از روم داده بود و مدت
سی و سه سال در پادشاهی آنجا بسر برده درین سال جماعتی ینگی چری
با بعضی از لشکر روم اتفاق کردند و ایلدرم بایزید را از سلطنت معزول
ساختند و سلطان سلیم را به پادشاهی برداشتند و او بعد از آنکه در
سلطنت متمکن شد برادران خود را بکشت و پدرش نیز درین سال بمرد بعد
ازین سلطان سلیم بر تمامت ممالک روم تمکن یافت و سلطنت بر وی قرار
گرفت و هم درین سال جناب امیر زکریای وزیر در خراسان وفات یافت
و در مشهد مقدس مدفون گشت دیگر آنکه نجم ثانی درین سال با بسیاری

از امرا و لشکر چون از آب آمویه عبور کرد میرزا بابر از اولاد امیر تیمور
که پادشاه غزنین و هند بود بمدد آمده و بابر روی بمیر نجم ثانی ملحق شده
باتفاق از دربند آهنین گذشته در ظاهر قرشی نزول نمودند و آن شهر را
بجنگ گرفته در آنجا قتل عام و غارت کردند و مولانا بنائی شاعر
از جمله مقتولان آنجاست بعد از تسخیر قرشی از آنجا کوچ نموده و از
حدود بخارا گذشته به پای قلعه غجدوان که تمر سلطان پسر شیبک خان
در آنجا بود رفته و آمدند عبید سلطان که برادرزاده شیبک خان بود
از بخارا بمدد تمر سلطان آمده به او ملحق شد و جانی بیک خان نیز با لشکر خود
بدیشان پیوست میان ایشان و لشکر میر نجم جدول آب واسطه بود
بعضی از امرای ذوی الاقتدار صرفه جنگ درین مکان ندیدند نجم ثانی
قبول نکرد و با اوزبکان در پای حصار غجدوان مقابله و مقاتله فرمود
و شکست بر غازیان عظام افتاد و نجم ثانی با بسیاری از امرا و کبار
درین جنگ کشته شدند و میرزا بابر بحدود غزنین و جانب هند مملکت خود
رفت و خلقی بسیار در وقت فرار تلف شدند و اموال و اسباب
بیشمار در دست اوزبکان افتاد و تمر سلطان و عبید سلطان بخارا

آمدند و تمام خراسان بهم برآمد و حسین بیک لله هراة را گذاشته از راه
سیستان بکرمان آمد و این محاربه در روز پنجشنبه هفتم رمضان سنه مذکوره
روی نمود و چون این خبر باصفهان که قشلاق همایون در انجا بود بذروه
عرض رسید بعضی امرا از پیش بخراسان فرستادند و فرمان
همایون باحضار لشکرهای ممالک محروسه نفاذ یافت و در بهار سنه
سبع عشر و تسعمایه بعزم دفع مخالفان از موضع قشلاق نهضت فرمودند
و در زمانی که یورت سپاه و قشون از محال شهریار لشکرگاه پادشاه
جم اقتدار شد منصب امیر الامرایی که بنجم ثانی متعلق بود بعالیجاه
میر عبد الباقی شفقت فرمودند و منصب وزارت سیحان عالیجناب
میر سید شریف شیرازی قرار یافت و او را از شیراز طلب فرمودند
و چون اردوی گردون شکوه بکله و مشهد مقدسه رسید تمر سلطان و عبید
سلطان که در هراة بودند از توجه همایون واقف شده بماوراء النهر
گریختند و ابدال بیک دده که صاحب الکای مرو بود در وقت فترت
خراسان مرو را انداخته گریخته بود او را جامه زنان در بر و مقنعه بر سر
و در از گوش سوار کرده بار دو نی جهت عبرت لشکر در اردوی همایون

بگروانیدند بعد از این نزول حضرت اعلی در ظاهر شهر هراة واقع شده تجدید
ممالک خراسان از غبار فتنه و آشوب مخالفان صافی گشت و حضرت
اعلی شهر هراة را با توابع بزینل خان شاملو عنایت فرمودند و شهر بلخ را
بدیو سلطان روملو ارزانی داشته و بدولت و اقبال بعراق
معاودت فرموده قشلاق در اصفهان گذشت ذکر ولادت حضرت شاه
دین پناه شاه طهماسب حسینی خلد ملکه درین قشلاق مبشران دولت
و منهیان سعادت بشارت رسانیدند که آفتاب سلطنت از مطلع اقبال
طالع شده و اختر ولایت و هدایت از افق پادشاهی لامع گشت در صباح
روز چهارشنبه بیست و ششم ذی الحجه سنه مذکوره در عرصه عالم
از انوار ولادت عالیحضرت پادشاه زمان سلطان سریر عدل و احسان
خسرو سلیمان مکان وارث تخت سلاطین جهان مخزن اسرار الهی
منبع فیض نامتناهی مهر سپهر پادشاهی گوهر درج لالی مظهر سر
لا فتی ظل الله فی الارضین عون الضعفاء و غوث العالمین معین السلطنة
و الخلافة و الولایة و الهدایة و العزة و الاقبال ابو المظفر سلطان شاه طهماسب
بهادرخان الحسینی الصفوی خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه

منور و روشن گشت و جهان از یمن وجود مبارکش رشک بهشت برین آمد

یکی غنچه از باغ شاهی دمید کز آن سان گلی چشم گیتی ندید

حضرت اعلی را از شرافت و کرامت این مولد همایون انواع مسرت
و ابتهاج بحصول پیوست و اصناف بهجت و ارتیاح دست داد آنحضرت
بدولت و اقبال طوی بعظمت فرمود و چند گاه از صبح تا شام
ابواب فرح و شادمانی بر خواص و عوام گشادند و خلایق دست افشان
و پای کوبان قدم بر بساط نشاط نهادند و بعد ازین در بهار سنه عشرین و
تسعمائه سلیم شاه روم مخالفت و عصیان ظاهر کرده با جمیع عساکر روم
بجانب آذربایجان آمد این خبر در اصفهان بپایه سریر اعلی رسید تواجیان
باحضار لشکر فرمان دادند و کس به دیار بکر نزد محمد خان استاجلو فرستاده
حکم جهان مطاع شد که لشکرهای دیار بکر در آذربایجان باردوی گردون شکوه
ملحق گردد و رایات جلال بعز و اقبال از اصفهان در حرکت آمده متوجه
آذربایجان شدند بعد از طی منازل و مراحل از خوی و سلماس گذشته
بجائی و موضعی که آن را جالدران گویند نزول اجلال فرمودند و محمد خان استاجلو
با لشکرهای دیار بکر باردوی همایون ملحق شد **ذکر محاربه سلیم شاه** و پادشاه

روم نیز

روم نیز با لشکر بیحد و شمار بدان حدود رسید و در آن موضع حضرت اعلی
تسویه صفوف فرمود و میمنه لشکر را بفر همایون زیب و زینت دادند
و میسره به محمد خان استاجلو و امرای دیار بکر سپردند و جناب میر
عبد الباقی را با چند هزار سوار در قلب تعیین فرمودند و سید محمد
کمونه و میر سید شریف را تابع او کردند بدین ترتیب در اوایل رجب
سنه مذکوره با رومیان مصاف دادند از اول صباح تا نماز پیشین
میان لشکرین آتش جدال و قتال اشتعال داشت قریب پنج هزار کس از طرفین
درین جنگ کشته شدند و میر عبد الباقی و میر سید شریف صدر و امیر
سید محمد کمونه و محمد خان استاجلو و ساروپیره قورچی باشی و
خلفا بیک خادم و حسین بیک لله با بسیاری از امرا بشهادت رفتند
و چون پادشاه روم ارابها در هم کشیده و زنجیرها بر حوالی او استوار
ساخته و برکنارهای آن توپ و تفنگ تعبیه کرده قلعه ساخته بود
و در میان آن تحصن جسته ظفر بر آن مشکل بود و لشکر ظفر اثر از توپ
و تفنگ روی گردان شدند حضرت اعلی بدولت و اقبال صلاح در ترک
قتال دیده دست از جنگ باز داشتند و به تبریز معاودت فرمودند

و از تبریز توجه بعزم کندی نمودند و از انجا بجهد و درجزین نهضت کرده
در عقب انحضرت پادشاه روم به تبریز آمد و بعد از دو جمعه از خوف
لشکر جرار صلاح در اقامت ندانسته به روم مراجعت کرده و در اماسیه
روم قشلاق گرفت و حضرت اعلی در همان روزها به تبریز معاودت
فرموده قشلاق همایون انجا واقع شد و بعد ازین واقعه منصب امیر
الامرایی بجاپان سلطان استاجلو تفویض فرمودند و نظارت دیوان
اعلی بخواجه شاه حسین اصفهانی ارزانی داشته و رتق و فتق مهمات
خاصه ممالک محروسه و تعیین امرا و لشکر برای او مفوض بود و او را
میرزا شاه حسین خواندند و منصب صدارت بر عالیجناب سیادت و
نقابت پناه میر جمال الدین محمد استرابادی مقرر شد و درین سال جناب
میر شرف الدین ملک محمود جان دیلمی و قزوینی وفات یافت و مشارالیه
در اواخر عمر ترک مناصب و امور دنیویه کرده بعبادت اشتغال داشت
رحمة الله علیه و در آخر سنه احدی عشرین و تسعمائه سلطنت بلاد خراسان
بنواب کامیاب حضرت شاه دین پناه ابوالمظفر شاه طهماسب بهادر خان
شفقت فرمودند و امیر بیک موصلو را که منصب مهرداری داشت لله انحضرت

ساختند و بخراسان فرستادند و درهمین سال سلیم پادشاه بپای
قلعه کماخ آمده ان قلعه را بتصرف گرفت و از انجا بقصد دفع علاء الدوله
ذوالقدر بمملکت او رفت و او را بقتل رسانید و بر ان مملکت مستولی شد
و از انجا بشهر دیار بکر رفت و قشلاق انجا گرفت و در شهور سنه اثنی
عشرین و تسعمائه قشلاق همایون در تبریز واقع شد و در آخر این
سال پادشاه روم با سلطان قانصو که پادشاه مصر و شام بود
و حجاز جنگ کرده او را بکشت و دیار بکر نیز بتصرف گرفت و در سنه
ثلاث عشرین و تسعمائه قشلاق همایون در نخجوان بود و درین سال پادشاه
روم بمصر رفت و او را با غلامان مصری کرت اقتال و جدال واقع شد
و در آخر ظفر یافت و قشلاق در مصر گرفت و در سنه اربع عشرین و تسعمائه
قشلاق همایون در تبریز بود و در عشرین و خمس و تسعمائه کارکیا سلطان
احمد پادشاه گیلان و امیره دباج پادشاه رشت بعز بساطبوسی همایون
مشرف گشتند و تربیتها یافتند و از حضرت اعلی بخشش بسیار بدیشان
رسید و امیره دباج بمظفر سلطان لقب یافت بعد ازین شیخ شاه ابن
فرخ یسار پادشاه شیروان نیز بدرگاه فلک اشتباه آمده و بعنایت

بسیار منفعل و سرافراز گشت و درین سال قشلاق در تبریز واقع شد
و در سنه ست عشرین و تسعمائه قشلاق همایون در اصفهان اتفاق افتاد
و درین سال سلیم پادشاه روم دران دیار بسبب طاعون وفات یافت
و پسرش سلطان سلیمان بجای او پادشاه شد و در سنه سبع عشرین
و تسعمائه قشلاق در نخجوان واقع شد و درین سال امیر سلطان موصلو
میر محمد میر یوسف را که سالها شیخ الاسلام هراة بوده و آخر حسب
بمنصب امارت و حکومت رسیده و صاحب طبل و علم گشته در روز
چهارشنبه هفتم رجب بجهت مخالفت بکشت و در سنه ثمان و عشرین
و تسعمائه حضرت شاه دین پناه او را از خراسان طلب فرموده دورمش
خان شاملو را با شاهزاده سام میرزا بخراسان فرستادند و قشلاق
در تبریز بود و در سنه تسع و عشرین و تسعمائه نیز قشلاق همایون در تبریز
واقع بود و درین قشلاق روز شنبه آخر جمادی الآخر سنه مذکوره
شهر شاه قلی که از خادمان خاص حضرت اعلی بود میرزا شاه حسین را
در دولتخانه تبریز ناگاه بکشت و بگریخت و بعد از مدتی بدست افتاد
و حسب الفرمان قضا جریان بسیاست رسید و بعد از میرزا شاه حسین

منصب نظارت دیوان بنایب او جلال الدین محمد تبریزی تفویض
فرمودند و در سنه ثلاثین و تسعمائه چایان سلطان استاجلو که امیر دیوان
بوده باطوار حسنه و اوصاف مستحسنه اتصاف داشت و در پیش
امور بطریق عدل و انصاف می نمود وفات یافت جای او به پسرش
بایزید سلطان شفقت فرمودند و او نیز بعد از چند روز درگذشت
منصب امیرالامرایی بدیو سلطان روملو مقرر شد **ذکر وفات حضرت اعلی**
و حضرت اعلی درین سال بجهت شکار اسب بجانب شکی میل فرمودند
و بعد از نیل مقصود و مراجعت از انجا در حدود سراب مزاج همایون
از حد اعتدال باعتلال کشید و چند روز مرض متمادی گشت و اطبای
حاذق تشخیص تحصبه کردند هرچند علاج و سعی بیشتر کردند فایده نداد
و روز بروز مرض استمداد یافت جاذبه داعی یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی
إِلَىٰ رَبِّکِ رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً غالب بود و ارواح مقدسه انبیا و اولیا
والله یهدی حضور حضرتش را طالب در صباح روز دوشنبه نوزدهم
رجب سنه مذکوره جهان فانی را وداع کرده بسرای جاودانی
و نعیم باقی انتقال فرمودند و حظایر قدس را بمجالس انس اختیار

نمودند انا لله و انا الیه راجعون **شعر** دریغ آن شهنشاه صاحب قران
جم تاج بخش ممالک ستان **ع** و نعش نور الانوار آنحضرت را
در شب سه شنبه هشتم ماه مذکور مصحوب جناب سیادت مآب نقابت
پناه امیر جمال الدین صدر بدار الارشاد اردبیل فرستادند و در خطیره
مقدسه صفویه مدفون ساختند عمر شریف آنحضرت سی و هشت سال بود و
مدت سلطنتش بیست و چهار سال حضرت اعلی شکار دوست بوده و در
فصول اربعه در سه ماه دیگر هرگز از آن شغل خالی نبودند و نسبت بسادات
و اهالی و علما و فضلا پیوسته انعام و احسان کردندی و سیورغال بسیار
بدیشان و سایر طبقات ارزانی داشتندی و در هر کس بدیده شفقت
نظر کردندی مرتبه آنکس بچرخ اثیر و فلک تدویر رسیدی و زبان بیان حال گفت **بیت**
ز خاک پای تو هر ذره که بر خیزد **ع** بر آسمان رود و کار آفتاب کند
و آنحضرت چهار پسر نامدار کامکار که تراب نعل مراکبشان کحل دیده اولو
الابصار است یادگار گذاشته اند اول نواب کامیاب اشرف اعلی
پادشاه عالم پناه ابو المظفر سلطان **شاه طهماسب** بهادر خان خلد الله
ملکه و سلطانه است که نظام کار جهان و بقای نوع انسان بوجود اشرف

و عضد الطاف آنحضرت منوط و مربوط است و بعد ازین هر جا شاه عالم
پناه گفته میشود مراد آنحضرت است دویم نواب کامرانی ابو الغازی
القاص میرزا که حالا سلطنت شیروان حسب الحکم قضا جریان تعلق
بدیشان دارد و ارباب فضل و علم و تربیت ارباب فضل و عقل بهمت
پادشاهانه لازم نموده لاجرم عامه افراد نوع انسان در مهاد امن
و امان بعد از اوامر ملک دیان از صمیم قلب و حریم جنان دست نیاز
بدعا برداشته میگویند **رباعی** یا رب تو درین سپایه یزدانی را
بیدار بکن بهر جهانبانی را **ع** اندر کنف عاطفت خویشش دار
این حامی حوزه مسلمانی را **ع** اهتمام و تفحص آنحضرت در متابعت
فرمان الهی بتخصیص در قلع و قمع مناهی و ملاهی بمرتبه ایست که در ممالک
محروسه که نام مسکرات بر زبان توانند برد شراب چون کبریت احمر در عالم
مفقود است و صهبا مانند کیمیا نا موجود **ع** بس هر که روی بخیال برداشت دستش کاخران
نیم شب بروی گردون سپهر نگون از مد طاس **ع** و بالجمله حضرت شاه عالم پناه
بعد از پدر نامدار جم آیت از حکم ولایت عهد و اتفاق جمیع امرا و اعیان
لشکر در روز دوشنبه نوزدهم رجب سنه ثلاثین و تسعمائه **بیت**

بساعتی که شعاعش کند بدان ایام ٭ بطالعی که تولا کند بدان تعمیم

مسند پادشاهی و سریر شاهنشاهی را بعز ذات همایون صفات
مشرف ساخت و همای معدلت آنحضرت پایه سعادت بر سر جهانیان
انداخت منشی لطف رحمانی منشور انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم
بین الناس بالحق بنام همایون انشا فرمود و کاتب مرحمت یزدانی
آیت و رفعناه مکانا علیا طغرای شان پادشاهی و عنوان احکام
شاهنشاهی گردانید و آثار ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک
لها بر عالمیان واضح و لایح گشت و انوار الحمد لله الذی فضلنا علی
کثیر من عباده المؤمنین ٭ بر همگنان لامع و ساطع شد اهل عالم را
بشارت این جلوس کرم انتظام عقود خلافت و استحکام عقود سلطنت
[illegible] سکنت مسالمت نمودند و جهان در کنف امن و امان قرار
گرفت در او پس نما [illegible]

وز مدت [illegible] طلبان حال گفت

بیت

[illegible] را مفید تر ز غذا ٭ حروف نام تو نور شکفته تر ز غبار

[از] ان تاریخ که عالم از انوار آفتاب سلطنت و پادشاهی آنحضرت نور و

ضیا یافته است تا امروز که هشتم ذی الحجه سنه ثمان و اربعین و
تسعمایه است هیژده سال و پنج ماه و هشت روز است روز بروز اعلام دولت
و آیات سلطنت در بلندیست و همیشه در جمیع معارک اولیای آنحضرت
منصور و اعدای دولت مقهور

شعر

هر طرف کرده رو سکندروار ٭ بوده فتح از زمین ظفر زلیار
داده شاهان [illegible] باجش ٭ خان خانان کشیده تاراجش
تیغ قدرش چو در مصاف شود ٭ زهره شیر دلان شکاف شود
مرغ تیرش چو آسمان گیرد ٭ در دل دشمن آشیان گیرد
نخل رمحش چو بار و بر آرد ٭ بار خصم از میانه بر دارد
دست جودش چو زرفشان گردد ٭ سینه پر از جواهر کان گردد
فیض خاصش ز عالم جبروت ٭ زده تسخیر ملک ملکوت

مصدق این مقال آنکه از طرف
شرق خان اوزبک با صد و بیست هزار سوار قصد مملکت خراسان کرده
[illegible] و اب کامیاب اشرف اعلی در روز شنبه یازدهم محرم سنه خمس و ثلثین و تسعمایه
نزد [illegible] جام با ایشان مصاف دادند و از اول صباح تا وقت غروب بحرب
ضرب اشتغال داشتند و با وجود آنکه بعضی امرا و لشکریان از صدمت جنگ

هزیمت نموده بودند حضرت شاه عالم پناه باندکی از سپاه چون کوه بر جای خود
متمکن و ثابت ایستاده و در میان لشکر ایشان درآمدن داد شجاعت و
مردانگی و تهور داده غالب آمدند بیت چو سالار شایسته باشد بجنگ
شود سپاه از دلاور نهنگ ذکر چکونجی خان که پادشاه ماوراءالنهر
بود و جانی بیک خان و عبیدخان با سپاه او تاجکان بیت
شکسته سلاح و گسسته کمر نه پروای رخت و نه پروای سر
کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة بلاد و جواهر گریخته و غنایم
بسیار و اسباب بیشمار در دست عساکر نصرت مآثر افتاد و عبیدخان
چند بار دیگر بخراسان آمد و هر بار چون آوازه توجه شاه عالم پناه بگوش او رسید
بگریخت و همچنین از جانب غرب سلطان سلیمان پادشاه روم با سپاه بسیار
سوار در شهور سنه احدی و اربعین و تسعمائه در غیبت حضرت شاه عالم پناه
دو نوبت باذربایجان آمد از خوف لشکر ظفر اثر بروم مراجعت نمود و بسیاری
از مردم او بدست غازیان ظفر نشان بقتل رسیدند و رواج فتح
و فیروزی از مهب والله یؤید بنصره من یشاء بر تمام نمود و گل نصرت
و بهروزی بر گلبن و ما النصر الا من عند الله در شکفتن آمد بیت

چشم فلک ندیده و نشنیده بعمر خویش این فتحها که دولت ما را میسر است
بیان فتوحات علیه و حالات قدسیه حضرت شاه عالم پناه بیش
از آنست که در این مختصر گنجد اگر توفیق رفیق شود داعیه چنان است
که بعضی از آن در کتابی مفرد مبین گرداند ان شاء الله تعالی و چون عادت
مؤلفان و مورخان در تقدیم ذکر پادشاهان رعایت ترتیب زمان است
پس بر این نسق تتبع اکابر ماضی نموده این کتاب به بیان شمه از
حالات نواب کامیاب اشرف اعلی بر سبیل ایجاز و دعای دولت
روزافزون ابد مقرون مسک الختام گردانید

تم بتاریخ ربیع الاول سنه
ثمان و سبعین
و تسعمائه
م م



